113620

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-190006

2174

710

UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. 62119

Author

Title. Roman Britain and the English settlements.

113620

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-190006

2179

Enter for Dept. Library
2
5577
2886
HL

« نامهٔ ماهانه ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

ارمغان

سال پنجاه و هشتم
دورهٔ ـ چهل و پنجم
شمارهٔ ـ ۱۰

شمارهٔ دهم
دی ماه
۲۵۳۵

تأسیس بهمن ماه ـ ۲۴۷۷

(مؤسس : استادسخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز ونگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی (نسیم)

(سردبیر : محمد وحید دستگردی)

نویسندگان وگویندگان

دکتروحید ، جمال‌زاده ، رفیع ، دکتر منصوری ، وحیددستگردی ، اورنگ ، دکترناقی ، وحیدزاده ، کمال ، وفائی ، آزادی ، امین ، بهمنی ، جناب‌زاده ، دکتر یگانه .

بهای سالیانه

ایران	۸۰۰ ریال
کشورهای دیگر	دوبرابر
تکشماره	۷۰ ریال

جای اداره
خیابان کوروش کبیر ـ باغ صبا ـ خیابان سلیم
مجلهٔ ارمغان ـ تلفن (۷۵۰۶۹۸)

چاپخانه شرق

فهرست مندرجات

6/11/73

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

شمارهٔ ـ هفتم

مهر ماه
۱۳۵۲

ارمغان

سال پنجاه و پنجم
دورهٔ ـ چهل ودوم
شمارهٔ ـ ۷

تأسیس بهمن ماه ـ ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس: استاد سخن : مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز ونگارنده : محمود وحید زاده دستگردی ـ نسیم)

(دبیر اول : محمد وحید دستگردی)

390

نویسندگان و گویندگان

برتراندراسل ، دکتر وحید، جمال زاده ، رفیع، یمینی، وحید دستگردی، رجوی ، دکترسادات ناصری، دکتر فرشید ورد ، گلچین‌معانی، مژده، پیمان یغمائی ، کریمی .

بهای سالیانه

ایران	۴۰۰ ریال
کشورهای دیگر	٤ لیره یا ۳۵ مارک
تکشماره	۴۰ ریال

جای اداره

خیابان کوروش کبیر ـ باغ صبا ـ خیابان سلیم

مجلهٔ ارمغان ـ تلفن (۷۵۰۶۹۸)

چاپخانه شرق

فهرست مندرجات

Deptt. Library
Bom 30/4/74

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

ارمغان

سال پنجاه و پنجم
دورهٔ ـ چهل ودوم
شمارهٔ ـ ۱۰

شمارهٔ ـ دهم
دی ماه
۱۳۵۲

تأسیس بهمن ماه ـ ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس: استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز ونگارنده : محمود وحید زاده دستگردی ـ نسیم)
(دبیراول : محمد وحید دستگردی)

نویسندگان وگویندگان

پروفسور هوفمن ، دکتر وحید ، جمال‌زاده ، رفیع ، یمینی ، کمال‌الدین اسماعیل، دکتر قوکاسیان، سپهر، مدرسی چهاردهی، پیمان یغمائی، دکتر سادات ناصری، گلچین معانی، هشیار، اوژن، خوروش، روحی، صهباء یغمائی، مهندس قاجار .

بهای سالیانه

ایران	۴۰۰ ریال
کشورهای دیگر	٤ لیره یا ۳۵ مارك
تکشماره	٤۰ ریال

جای اداره
خیابان کوروش کبیر ـ باغ صبا ـ خیابان سلیم
مجلهٔ ارمغان ـ تلفن (۷۵۰۶۹۸)

چاپخانه شرق

With the Compliments of
The Cultural Counsellor
The Iranian Embassy

فهرست مندرجات

« نامهٔ ماهانه ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

ارمغان

سال پنجاه و هشتم
دورهٔ - چهل و پنجم
شمارهٔ - ۱۰

شمارهٔ دهم
دی ماه
۲۵۳۵

تأسیس بهمن ماه - ۲۴۷۷

(مؤسس : استادسخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز ونگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی (نسیم)

(سردبیر : محمد وحید دستگردی)

دکتر محمد وحید دستگردی

نویسندگان درنقش روانشناسان

اونوره دوبالزاك

مقدمه

ازاین شمارهٔ ارمغان به بعدسلسله مقالاتی تازه وبدیع آغازمی کنیم تحت عنوان «نویسندگان وداستان‌نویسان درنقش روانشناسان» اولین مقاله‌را هم به بالزاك داستان‌نویس پرجوش و خروش فرانسوی اختصاص می‌دهیم . داستان نویس شدن در وهلهٔ اول مستلزم داشتن تصور و اندیشه‌ای قوی است . البته ما هنوز بدرستی ارزش واهمیت این صفت یاکیفیت ذهنی را درنیافته‌ایم و شاید علتش

آنست که ما اندیشه و تصور را با خیالهای دوران کودکی و نوجوانی مرتبط
می‌دانیم .

آیا اینکه می گویند کودکان در دنیای خواب وخیال زندگی میکنند سخنی



بالزاک

درست است؟ ذهن خود را به دوران کودکی خود بازگردانید و آنگاه متوجه
خواهیدشد که همان خواب وخیالهای کودکانه به مراتب واقعی‌تر وحقیقی‌تر از
اوضاع و احوال یکنواخت وکسل کنندهٔ کنونی پیرامون شما هستند .

داستان نویسان بزرگ حقیقت را از دل اندیشه بیرون می آورند و گاه
دراین طریق آنچنان استادی بخرج میدهند که شخصیت های خیالی آنان به مراتب
واقعی‌تر از شخصیت های حقیقی کتب تاریخی جلوه گر می گردند. گاهی اوقات
اندیشهٔ داستان نویس جنبهٔ پیش گوئی بخود میگیرد. زیردریائی امروز یك شیئ
واقعی است لکن این شیئ پیش از آنکه اختراع گردد دراندیشه وتخیل ژول ورن
آلمانی وجود داشت . وحشت و دلهره و اضطرابی که جورج اورول در سال

۱۹۸۴ در کتاب خود از آن سخن بمیان آورده است اکنون بوسیلهٔ بعضی از دولتهای کمونیستی و فاشیستی جهان اعمال می گردند . در یك داستان بزرگ ودرجهٔ اول اندیشهٔ نویسنده به‌تدریج حقیقت‌را دقیق‌تر و روشن‌تر جلوه‌گر می‌سازد. موضوعی عشقی را میخوانیم یا داستان جنگ یا خیانت وتوطئه‌ای را مطالعه می‌کنیم وباآنکه خود درمیان این ماجراهانبوده‌ایم لکن بطورغریزی احساس می‌کنیم که نویسنده موضوع یا مسئله‌ای حقیقی و واقعی‌را شرح داده است و در زندگی‌واقعی‌هم به‌اشخاصی برمیخوریم که شخصیت و سرشت ورفتار آنان تشابهی عجیب و حیرت انگیز با شخصیت و رفتار قهرمانان یا توطئه‌گران و نابکاران داستان دارد .

اما دربارهٔ کسانی که‌نه‌نویسنده هستند ونه مخترع چه بایدگفت. این گروه افراد هرمقدارهم که زندگی خود را معمولی بحساب آورند بازهم برای‌آنکه به زندگی خود رنگ و روئی بدهند به تصور واندیشه نیاز دارند . اغلب مردم سالهای متمادی ازعمرخودرا درکارهای خسته کننده وبی‌رونق‌سپری می‌سازند صرفاً بدلیل آنکه دربارهٔ خود این‌تصور واندیشه را ندارندکه می‌توانندکارهای بهتری انجام دهند . بسیاری از مردم دیگر خود را به نوعی زندگی ملالت‌بار عادت می‌دهند چون هرگز اندیشه نکرده‌اندکه تفریح یا ورزش چه لذتی برای آنان به ارمغـان خواهد آورد . حتی قدرت دوست‌یابی هم به اندیشه و تخیل احتیاج دارد چون دوستی و رفاقت دروهلهٔ اول مستلزم آنست که شخص خود را بجای دیگری قرار دهد و تصور واندیشهٔ خودرابه شخصیت وعلایق شخص دیگرانتقال‌ومطابقت‌دهد . درحقیقت اندیشه وتصور در هردوره ازعمرمهمترین و ارزشمندترین یار و مددکار ما است .

خواب پدیده‌ای‌است‌که دربارهٔ‌آن اطلاعات چندانی‌نداریم . دانشمندان دربارهٔ خواب تحقیقات بسیار کرده و به‌نتایج شگرفی دربارهٔ آن رسیده‌اند اما هنوز راه بسیار در پیش داریم تا به نتیجه‌ای کلی دربارهٔ این پدیده که مارا بطور

موقت از گرفتاریهای جهان مادی رها می‌سازد برسیم.

یك موضوع کاملا روشن و محقق است و آن اینکه سلامت جسمی و روحی ما بستگی تام به خواب راحت دارد و خیلی متأثر می‌شویم وقتی که می‌بینیم میلیونها افراد بشر درجهان پرآشوب واضطراب والتهاب کنونی بخاطر آنکه درشب چند ساعتی بخواب بروند به قرص‌های خواب‌آور پناه میبرند؛ قرص‌های خواب‌آور انسان‌را بخواب میبرند اما این‌خواب هرگز اثر درمانی خواب طبیعی را نخواهد داشت چون فقط خواب آسوده رفتن‌است که سیستم عصبی مارا درحالت سکون فرومیبرد واین‌سکون و آرامش باعث فرونشستن فشارها والتهاباتی می‌شود که درطول روز بدن ما متحمل‌شده‌است. همانطوریکه متصدیان تعمیر راه‌آهن در طول شب به معاینه و تعمیر خط‌آهن می‌پردازند سیستم عصبی بدن ماهم هنگام شب ودروقت خواب که فعالیت‌های بدن مانند تنفس، ضربان قلب ودستگاه هاضمه آرام میگرند بکار تعمیر و ترمیم اعضاء بدن میپردازد، بنا براین قرص‌های‌خواب‌آور اثرعکس روی‌بدن دارد وخوابیکه بدنبال خوردن این قرصها حاصل می‌شود در ترمیم و تجدید نیروی بدنی اثر سوء خواهد داشت. اکنون به اصل مقاله یعنی‌شرح احوال بالزاك برمیگردیم:

داستان نویسان بزرگ جهان اولین روانشناسان بوده‌اند. این داستان نویسان اعماق وزوایای روح آدمی‌را مورد جستجو قرارداده ودرکتابهایشان شخصیت‌هائی‌را خلق کرده‌اند که براثر سرنوشت در زمرهٔ افراد جاویدان و فنا ناپذیر قرار گرفته‌اند.

درآثار داستان نویس بزرگ فرانسوی انوره دوبالزاك (۱۸۵۰ - ۱۷۹۹ میلادی) مطالب وموضوعات بسیاردقیق وروشنی دربارهٔ طبیعت انسانی مشاهده

میکنیم . بالزاك ازچنان نبوغ وخلاقیتی برخوردار بودکه به‌نام ناپلئون دانش وادب موسوم گردید.

داستان زندگی این‌مرد بزرگ مشحون به‌حوادث وماجراهائی است که ذکر همهٔ آنها مستلزم نگارش چندین کتاب و ده‌ها مقاله تحقیقی و روانشناسی خواهد بود چون او در حالیکه از ادارهٔ امور زندگانی مادی خود عاجز بود توانائی فوق‌العاده‌ای در درك ذهن واندیشه مردان وزنان زمان خود داشت.

بالزاك در تورز بدنیا آمد ودر سن پنجاه و یکسالگی در حالیکه زیربار مصائب زندگانی ، سختیها ، کار بیش‌ازاندازه وقرض وبدهکاری زیاد تاب و توان خود را از دست داده بود چشم از جهان‌گذران بربست .

در مدرسه در زمرهٔ کودکان کودن وکم هوش بحساب می‌آمد وچون به دروس مربوط توجه نشان نمیداد همیشه در رنج وتعب ومشقت بود. معلمانش ازاین‌نکته غافل بودند که عدم علاقه ورغبت‌او به درسهای مدرسه علاقهٔ وافری بودکه وی در سن دوازده سالگی به‌کتب الهیات، تاریخ ، علوم و فلسفه پیدا کرده ودایم به مطالعهٔ این‌گونه‌کتب مشغول بود.

پدر ومادرش مایل بودندکه پسرشان وکیل دعاوی گردد اما در یکی از روزهای دلپذیربهار هنگامیکه بیست‌سال داشت ودردارالوکالهٔ وکیلی‌معروف به‌کارآموزی اشتغال داشت از جای خود برخاست و اعلام کردکه میخواهد دنبال نویسندگی برود وازاین راه صاحب مال و منال وجاه وجلال گردد . در جهان دانش و ادب تصمیمی به این مهمی گرفته نشده است.

شهرتی‌راکه بدنبالش‌بود به‌آسانی‌بدست‌نیاورد ومال‌ومنالیکه میخواست اگرچه جلوه‌ای از خود نشان داد لکن هرگز به سراغ او نیامد . در اطاقی خراب ومتروك زندگی میکرد ومیخواست ازاین زندگی محقرانه به شهرت و

جلال برسد وباآنکه پیوسته با ناکامی روبرومیگشت لکن هزگز به‌شکست خود اعتقاد نداشت. اومیخواست بهرقیمتی که هست نویسنده بشود وهیچ مقدارناکامی ونا امیدی نتوانست اورا معترف به‌شکست کرده به‌شهر زادگاهش بازگرداند.

مانند اغلب جویندگان شهرت ادبی از ابتدا بسیار بلند پرواز بود امـا سرانجام به این نتیجه رسید که اگرمیخواهد دراین راه پیشرفت کند باید موقتاً از دامنهٔ توقعات خود بکاهد. مردم کتابخوان مانند معلمان سابقش درابتدای کار به نوشته‌های او تمایلی نشان ندادند. پیش خود فکرد کرد اکنون که مردم به‌مسائل مربوط به رفتار آدمی چندان علاقه‌ای ندارند بهتر است به نوشتن داستـانهای سرگرم کننده بپردازد وبا این تصمیم وباسرعت زیاد تحت عنوان اسامی مستعار شروع به‌نگارش داستانهای مهیج کرد وتنها فایدهٔ این داستانها آن بودکه وی توانست تا وقتیکه مردم آماده پذیرش آثار خوب اوگردند امرار معاش نماید.

درسن سی وچهارسالگی به‌نگارش داستانهاومقالاتی تحت عنوان «کمدی انسان» دربارهٔ زندگانی فرانسویان پرداخت و همین داستانها بودکه وی را در جهان معروف ساخت. بدین ترتیب پیش گوئی اوکه برپایهٔ مجسمهٔ کوچك ناپلئون در اطاق کارش نوشته بود دائر براینکه «آنچه را ناپلئون نتوانست باشمشیر به‌انجام رساند من با قلم به انجام خواهم رساند» درست ازآب درآمد.

بالزاك هدف خود را در نگارش «کمدی انسان» چنین تشریح مینماید «من تعهد کرده‌ام تاریخ کامل جامعه را به رشتهٔ تحریر درآورم. من پیوسته نظر خود را یك جمله بیان کرده‌ام. یك نسل نمایشنامه‌ای است مشتمل بر چهار یا پنج هزار شخصیت برجسته وممتاز. آن نمایشنامه کتاب من است.»

اوج مهارت و استادی بالزاك هنگامی دیده میشود که به‌تشریح احوال

مردان وزنانی میپردازد که درچنگال نوعی حرص وآزمقهور کننده گرفتار میباشند مثلا هنگامیکه در یکی از آثارش ازشخص خسیس ولئیمی بنام ای گرانده صحبت میکند قدرت خلاقیت و تبحر و بصیرت خود را ثابت مینماید . بالزاك برای خواننده موعظه نمیکند لکن هنگامیکه رفتار ناهنجارآن پیرمرد خسیس ولئیم را شرح میدهد بهتر از هرمعلم اخلاقی نشان میدهد که یك انسان هنگامیکه منحصراً عاشق پول باشد و سایر علایق و عشق‌های جهان را از یاد ببرد به چه کارهای نکوهیده‌ای بخاطر پول میتواند دست بزند .

بالزاك در آثار خود بطور ضمنی طمع و سرشت آدمی را مورد طعن و تمسخر قرار میدهد و باوجود این قدرت وعمق تخیل واندیشهٔ او تا بدان حد است که نسبت به افراد وشخصیت‌هائیکه درچنگال نوعی حرص وآز ویا تأثیر و نفوذ کسانیکه بدانها علاقه دارند گرفتار هستند احساس ترحم و همدردی نشان میدهد .

بالزاك بخاطر بدبینی خاصیکه نسبت به سرشت انسان دارد مورد انتقاد فراوان قرار گرفته است و فی‌الواقع در کلیهٔ داستانهای او معمولا تاریکی برروشنی و زشتی و پلیدی برخوبی و نیکی حد اقل از لحاظ مادی غلبه میکند وافراد نیك‌سیرت ومهربان سرنوشتی الم‌انگیزودردناك پیدا میکنند. باوجوداین وی عقیده دارد که داستان نویس ضمن اینکه باید در هرمسأله هرقدرهم جزئی باشد حقیقت را از نظر دور ندارد بلکه بطورناخودآگاه باید دنبال جهانی بهتر وتوام باصلح وصفا باشد :

بعقیدهٔ نگارندهٔ حقیر بالزاك به یکدستی و بی‌نقصی سرشت آدمی اعتقاد نداشت ودر ترسیم سرشت و طبع آدمی تنها به‌واقعیت امر توجه میکرد ومکرر

این نکته را تذکر میدهد که اگر شخصیت‌های مورد بحث در آثارش به‌شناخت نفس خود بیشتر توجه کنند بهتر به کنه مطالب پی خواهند برد و در نتیجه‌زندگانی آنان بهتر وسازنده‌تر خواهد شد . به‌نظر او هنگامی آدمی می‌تواند در تکمیل نفس وشخصیت خود موفق گردد که در آمال و آرزوهای دیگران خودرا شریک بداند و آنچه را درحق خود نمی‌پسندد در مورد دیگران نیز روا نداند .

با آنکه بالزاك عمر طولانی نکرد لکن در همین عمر کوتاه نیز حکمت و دانش بسیاری درمورد طبیعت وسرشت انسان برای آیندگان به‌یادگار گذاشت. او احساسات زنان مخصوصاً احساسات زنانی راکه دوران شباب را پشت‌سر گذاشته‌اند با بصیرت و تیزبینی خاصی تشریح و تفسیر کرده است . سخنانش دربارهٔ عشق از تجربیاتش مایه میگیرند چون درهمان حالیکه به‌نگارش داستانهایش مشغول بوده با زنان جوان و عشوه گر متعدد نیز سروسری میداشته است :

آنچه عجیب بنظر میرسد آنستکه وی آنقدر وقت و تاب و توان داشته است که بدنبال آنهمه زنان متعدد برود ولی وی نه‌تنها درمورد زنان بلکه بهر کاری دست میزده میزان آن عظیم وخارق العاده بوده است. درطول بیست سال علاوه برنمایشنامه‌ها و افسانه‌های کوتاه و مقالات، هفتاد وچهار داستان نوشت ودر حقیقت آنقدر درکارنوشتن افراط کرد که سرانجام بمرگ زودرس مرد .

برای آنکه درحالت سکون و آرامش کار کند سحر کار خود را شروع میکرد و بجز اوقاتی که هرروز صرف غذا خوردن و حمام گرم گرفتن میکرد شانزده تا هفده ساعت در هرروز به‌نوشتن میپرداخت . برای تحریك اعصاب خود قهوه سیاه می‌نوشید و گفته شده‌است که درطول عمر خود ۵۰۰۰۰ فنجان قهوه نوشیده واگرچه این مقدار قهوه نوشیدن به او کمك میکرد که خیلی زیاد کار کند لکن همین عادت باعث شد که قلب او که سالم و بی‌نقص بود زود تر از وقت مقرر بیمار ومعیوب گردد . با آنکه درتجزیه و تحلیل حالات روانی

دیگران مهارت فوق‌العاده داشت و با آنکه تصورات خود را بوسیله شخصیت های داستانهایش ترسیم میکرد لکن در زندگانی خودش هیچگونه نظم خاصی نداشت و برای زود ثروتمند شدن به کارهائی دست میزد که غالباً نتایج مصیبت باری ببار می آورد.

هر وقت که از نوشتن دست برمیداشت و بکاری دیگر میپرداخت باشکست مواجه میشد. در هر کاری وارد میشد باشکست و ناکامی روبرو میشد و آنچه برایش باقی میماند قرض و بدهکاری زیادی بود که ناگزیر میشد از طریق چیز نوشتن آنها را بپردازد. هر وقت هم که پولی بدست میآورد درخرج کردن آن همانقدر افراط میکرد که در نوشتن داستان و مقاله. ۱۳۰ جلیتغهٔ گرانبها داشت عصایش خاتم کاری و از فیروزه پوشیده بود. خانه‌اش وسایل تزئینی بسیار داشت و خانه‌ای جدید و گرانبهاهم خرید که قبل از نقل‌مکان به‌آن دیوارهایش فروریختند. باوجود اینکه همیشه بامشکلات مالی دست بگریبان بود لکن هرگز از نوشتن دست نکشید. خودش گفته است «هنگامیکه در التهاب و اضطراب بینهایت هستم بهترین و عالی‌ترین افکار به مخیله‌ام خطور میکنند». شاید همین حالت باعث میشد که وی بکارهای غیر عاقلانه دست بزند.

کارهایش‌را باچنان‌شدت وحدتی انجام میداد که محققاً افراد کم اراده‌تر دیگررا درظرف مدت کوتاهی بزانو درمیاورد وباوجود این آنقدر نیرو وتوان اضافی داشت که بکارهای تجاری ومالی هم میپرداخت وعلاوه بر آن معشوقه‌های متعدد هم داشت چون در غیراینصورت چگونه میتوانست قلب وروح زنان‌را تا این‌حد استادانه و به شیوه‌ای بدیع ومبتکرانه ترسیم وتصویر کند.

هنگامیکه با قلمی تند و گستاخ در بارهٔ درد های حاصل از عشق های نافرجام چیزمینویسد همهٔ گفته‌هایش دست‌اول وبدیع هستند. درچند سال آخر

عمرخود عاشق یك شاهزاده خانم لهستانی شد که مال و ثروتی فراوان داشت اگرچه چند ماه قبل از مرگ با او ازدواج کرد لکن از قرائن چنین برمی آید که این ازدواج منحصراً بر اثر اصرار و ابرام خود بالزاك صورت گرفته بود درحالیکه شاهزاده خانم لهستانی به ازدواج با او علاقه و رغبت چندانی نداشت؛

بالزاك از اعجوبه‌های روزگار بود. استعداد و قریحه‌ای سرشار و خداداد داشت و با استعانت از همین قریحه و استعداد بود که انگیزه‌های ذهنی و روانی گروه عظیمی از مردان و زنان طبقات مختلف اجتماع را بشیوه‌ای بدیع و ظریف و حیرت‌انگیز ترسیم و تشریح کرده است، قدرت اندیشهٔ او حتی از قالب ذهن حیرت انگیزش نیز گـاه فراتر میرفت و در لحظاتی که مرگ داشت براو غالب می گشت فریاد برآورد «بیانکن را به نزد من بیاورید فقط بیانکن میتواند مرا از چنگال مرگ برهاند». بدین ترتیب تصور و اندیشه برحقیقت و واقعیت غالب گشته بود چون بیانکن شخصیتی تصوری وخیالی بود. او طبیبی بود که بالزاك در کمدی انسان خلق کرده بود.

اگر بالـزاك در امور زندگانی تا آن حد افـراط نکرده بود ممکن بود بیست تا سی سال دیگر زنده بماند و اگر چنین شده بود احتمالا به آرزوی ثروتمند و میلیونر شدن خود میرسید ودر فقر و فاقه و درحالیکه به ناشر کتابهایش مقروض بود تسلیم مرگ نمی‌شد. ولی حتی اگر کتابهایش برای او یك میلیون پول هم می آورد به احتمال اقرب به یقین یك میلیون و نیم خرج میکرد. این موضوع که چرا وی پولی را که با مرارت و عرق جبین بدست می آورد در نهایت سهل انگاری ولاابالیگری صرف عیش و نوش و طرب و مستی میکرد موضوعی است که شاید روزی مورد توجه روانشناسان جهان قرار گیرد و دراین باب تحقیقات و نظرات جالب و دل انگیزی برای مطالعهٔ علاقمندان بربیاض کاغذ ریزند.

سید محمدعلی جمال‌زاده

ژنو - سوئیس

« از قال وقیل مدرسه حالی دلم گرفت
یك چند نیز خدمت معشوق و می کنیم »
(حافظ)

رواج بازار شعر و شاعری

قسمت بیست و هشتم

(بخش یکم)

امسال از هموطنان زیاد به‌ژنو تشریف آوردند واز میان هرصد نفر اقلا گاهی یکی‌دونفر باهم یا جداجدا به سراغم می آمدند و دیگر برای تهیهٔ مقاله فرصت و مجال کافی نمی‌ماند و نامه‌های محبت آمیز دوست دانشمند دیرین حضرت آقای وحید زاده هم مانند نسیم بهاری فرا میرسید و مقاله درخواست مینمود وخجلت زده سرگرم کار شده بودم که ناگاه سروکلهٔ «یاردیرینه» که در طی این مقالات دور و دراز با او آشنائی حاصل نموده‌ام پیدا شد و رسیده و نرسیده همینکه مرا مشغول دید با همان نیشخند معمولی گفت یا ابوالقرطاس چه میکنی، گفتم کاری که شصت سال‌است تقریباً هرروزوهرشب مانند موریانه بجانم افتاده است وتا بریشهٔ جانم نرسد دست بردار نخواهد بود :

بی‌تعارف وبی‌ریا درپهلویم نشست و پکی به سیگاری که دردست‌داشت زد و دودش را به طرف چشمانم دوانید و گفت بگو ببینم در چه موضوعی

قلمفرسائی میفرمائی.

با فوت دود را در امتداد دیگری انداختم و گفتم رفیق چنانکه میدانی دربارهٔ حافظ عزیز خودمان مقاله می‌نویسم.

گفت برادر این اوقات از هرسو مقاله ورساله وکتاب وخطابه وسمینار وسمپوزیوم دربارهٔ لسان الغیب درمیان است و کسی که در حق خود فرموده «مرا زکنگرهٔ عرش می‌زنند صفیر» بقدری موضوع کنگره‌های گوناگون در داخله ودرخارج شده‌است که دیگرنمیدانم چه باقی مانده‌است که تو بصورت هذیان بروی کاغذ بیاوری.

گفتم هرقدر بنویسند وبگویند کم نوشته‌اند و کم گفته اند.

گفت رفیق تو دیگر جویدهٔ دیگران را نخشوار مکن. مگر صد ها بار نشنیده‌ایم که «حرف حق یك کلمه است» و باقی همه درد سر. مگر این ابیات بگوشت نرسیده است که:

لغت با اشتقاق و نحو با صرف

همی گردد همه پیرامن حرف

هرآن کوجمله عمرخود دراین کرد

به هرزه صرف عمر نازنین کرد

من‌هم منکر نیستم که علم و تحقیق و از همه بیشتر «معرفت» چیزخوبی است ولی میترسم زیاد با اینهمه لا و نعم و لیت و لعل و چون و چرا و قیل و قال وجنگ وجدال برسرالفاظ ربط زیادی نداشته باشد. ششصد سال ازوفات حافظ می گذرد ومعروف است که در منزل بسیاری از ایرانیان و فارسی‌دانها پهلوی کلام‌الله مجید یك جلد از دیوان‌حافظ دیده میشودکه ازبس وقت وبیوقت خوانده‌اند وازآن فال گرفته‌اند مقداری از اوراقش باصطلاح پاره وپوره شده

است و من شخصاً یقین دارم که در آینده هم چنین خواهد بود و خوانندگان اعتنائی به نکاتی از این قبیل که آیا فلان بیت با «ای ساقی» آغاز میگردد یا با «ای صوفی» ندارند و هر چند من هم مانند هر حافظ دوست دیگری خیلی دلم میخواهد که این مشکل هم مانند صدها مشکلات دیگر حل گردد ولی معتقدم که اگر احیاناً نسخه‌ای خطی از دیوان حافظ مکشوف گردد که بخط خود حافظ باشد و حافظ در پایان آن بصراحت نام خود را با سال و ماه و روز بپایان رسیدن آن نسخه داده باشد واحدی دیگر منکر نباشد که آن نسخه بتحقیق به خط خود شاعر است باز جای شبهه باقی خواهد ماند که آیا ممکن نیست که باز نسخهٔ دیگری بهمان خط وامضای خود حافظ با قید تاریخ روز و ماه و سال و ساعت پیدا شود که با نسخهٔ اول اختلافاتی داشته باشد و خود شاعر بحکم طبع سلیم و ذوق مستقیم خود فاعل و عامل آن اختلافات و نسخه بدلها باشد.

گفتم پس تکلیف چیست. گفت تکلیف را خود حافظ معین کرده آنجا که دستور صریح داده است که:

«پس از ملازمت عیش و عشق مهرویان»
«ز کارها که کنی شعر حافظ از بر کن»

گفتم اگر خواستم از بر کنم ولی فهمیدن معنی برایم آسان نباشد چاره چیست.

باز جلو خنده تمسخر آمیز را رها ساخته گفت مردك، تو خیال میکنی در سرتاسر خاك ایران دیگر احدی پیدا نخواهد شد که تو بتوانی مشکل خود را براو عرضه بداری وجواب کافی بشنوی. من زیاد معتقد نیستم که امروز هم با اطمینان خاطر بتوانیم بگوئیم:

«هنوز گویندگان هستند اندر عراق»

«که قوهٔ ناطقه مدد از ایشان برد»

ولی ناامیدهم نیستم که درگوشه و کنار از آن قماش «پیران مغان» که بتأیید نظر حل معما میکنند باز بتوان پیدا کرد اگرجوانانمان درمدرسهٔ خوب، معلم خوب داشته باشند وخوب درس بخوانند بطوری که گذشته ازمغز وقلبشان طبع وذوقشان هم درست نشوونما نماید وزیادهم در پی پول ومقام و منصب نباشند ومجال وحوصله هم برای مطالعهٔ دیوان حافظ داشته باشند بسیاری از اشکالات بمدد ذوق وفهم وفراست خودشان هرطورباشد به شکلی حل خواهد گردید وانگهی مقداری از این مشکلات هم که حائز اهمیتی نیست و بیشتر جنبهٔ لفظی دارد واز قبیل این است که آیا در فلان بیت «ای دوست» درست است یا «ای یار» اگرزیاد سختگیری نکنیم آسمان بزمین نخواهدآمد وشاید واقعاً اگر زیاد جاروجنجال راه بیندازیم روح پرفتوح خواجهٔ شیراز را در عالم ارواح به خنده درآوریم.

گفتم یعنی مدعی هستی که مقداری از این داد و بیداد ها و فریاد ها و مناقشات و مجادلات بی‌جهت و بیحاصل است:

گفت برادر، آیا بهتر نیست که این سؤال را از قوهٔ تمیز وتشخیص خودت بکنی به‌بسیاری ازسؤالها جوابی که کاملا قانع کننده وکافی وشافی ودندانشکن باشدنمیتوان جواب داد مگر داستان اینکه آیا دربیت معروف همین حافظ «کشتی نشستگانیم» درست است و یا «کشتی شکستگانیم» بگوشت نرسیده است وآیا مگر نمیدانی که در جواب گفته‌اند «چون نیست خواجه حافظ معذوردار مارا» آیا نمیتوان احتمال داد که اگر بفرض محال حافظ سر از خاك بردارد (البته قبل از رستاخیز) و از خود او بپرسیم سری بجنباند و بگوید والله هر یك از

این دو قول محسناتی دارد وروی‌بهمرفته هردو خوب و مناسب است واگر زیاد لفتش بدهیم باحتمال بسیار بریش‌ما خواهد خندید.

گفتم بنظر من «نشستگان» بهتراست و بیشتر بدل می‌چسبد وسرنشینانی را نشان میدهدکه درکشتیهای زورقی روزگاری که هنوزقوهٔ بخاروبرق کشف نشده بود نشسته‌اند وقطب‌نماشان هم که از چین برایشان آورده بودند شکسته و ازکار افتاده است وسرگردانند دعا می‌کنندکه باد شرطه برخیزد و خضر دلیل راهشان‌گردد تا بازبینند دیدار آشنارا.

«یاردیرینه» گفت اما من معتقدم‌که «کشتی‌شکستگان» قوت بیشتری به سخن میدهد ومردم‌آشفته خاطر و مضطربی را مجسم میسازدکه ...

گفتم رفیق، این نوع مسائل کار ذوق است و ذوق بحث‌بردار نیست.

گفت‌آفرین برشیر پاکی که خورده‌ای. حرف حسابی همین‌است وخود حافظ هم در همین معنی حکم قطعی‌را صادر فرمرده‌آنجاکه گفته است:

«با عقل وفهم ودانش داد سخن توان‌داد

چون‌جمع‌شد معانی گوی بیان توان زد»

وقتی ذوق و فهم و انصاف باهم جمع شود خیلی از مشکلات از میان برمی‌خیزد و با مدد تخمین وتقریب و حدس و قیاس برای فهم مقصود درآینهٔ تصور وتخیل و تفکر وتعمق معنای مناسبی بدست میآید.

وقتی افادات یاردیرینه بدینجا رسید خاموش گردید ودر فکر فرو رفت وعلائم غم و غصه در و جنانش هویداگردید. آهی از دل‌کشید و نگاهش را درچشمان من دوخته گفت این‌آقایان برای‌کشف حقایق و رموز و نکاتی‌که دردیوان‌حافظ مشهود ویانهفته‌است چه زحمتهاکه‌نمیکشند وچه دود چراغهائی که در حلق و گلوی خود فرو نمی‌برند و چه مقدار کتاب و مآخذ و مدارک‌ـی

بزبانهای مختلف مطالعه نمی کنند ودرواقع حکم کسی را دارند که ذره‌بین بدست بخواهد در گرانبهائی راکه در خرمن انبوهی از جو وگندم وارزن گم شده باشد پیدا کنند و الحق که محرك آنها هم عموماً عشق وعلاقهٔ به حافظ وتلاش وتکاپو در طریق کشف رموز وحقایق است ولی وقتی من نتیجهٔ بسیاری از زحمات و تتبعات آنها را میخوانم ومی‌سنجم وبا شأن نزولهای آن همه غزلهای آبدار و رفیع و فخیم قدری بیشتر آشنا میگردم ودستگیرم میشود که مثلا فلان غزل بسیار ممتاز خواجه که سرتاپا آب ورنگ عاشقانه وعارفانه دارد درضمن ازمداحی درحق فلان امیر بیگانه خونخوار ومستبد و دور از آدمیت خالی نیست برایم حکم ماتم وسوگواری را پیدا میکند وچنان است که گوئی گوهر گرانبهائی از دستم رها شده و در چاهی از لجن افتاده باشد. احساس میکنم که از بهشت بیرون رانده شده‌ام ودرهای نوروصفا وانبساط روحانی برویم بسته شده است خودم سرگردان و غمزده و افسرده و بی‌بار و یاور و یتیم و بیکس می‌یابم و چه‌بسا بخود میگویم ای کاش این کتابها ورساله‌ها و مقاله‌ها را هرگز نخوانده بااین حقایق تلخ و یأس‌انگیز دست نیافته بودی. آنوقت ناگهان بخاطرمیآورم که پنجاه وچند سالی پیش‌از من روزی شاد روان محمد قزوینی که حق‌بسیاری از هرجهت بگردنم دارد با لحنی پدرانه بمن فرمود که فلانی خوب است در عالم ذهن وخیال برای خود یك نفرآدم زنده یا مرده که به علو مقامش اعتقاد کامل داشته باشی اختیار نمائی و اورا برای خود پیر ومرشد ومراد قراربدهی وهرگاه در طی زندگانی‌خود را با مسأله مشکلی که حل آن برایت آسان نباشد مواجه دیدی و خود را سرگردان و بلا تکلیف وحیوان یافتی و ندانستی باید به‌کدام راه بروی درگوشهٔ دنج و خلوتی بنشین و خود را ازآنچه راه به‌عوالم معمولی یومیه دارد خالی و عریان بساز چشمانت را ببند و وارد دنیائی‌شو که

ازین عالمها سواست و آن مرشد معهود را حی و حاضر پنداشته مشکل خودرا
با او در میان بگذار وطلب مشورت وراهنمائی بنما ومطمئن باش که راهی را
پیش پای تو خواهد گذاشت که ترا از دغدغه و وسوسه رهائی می بخشد و خار
درونی ترا از میان برمیدارد و ترا از تاریکی وتشویش مستخلص ساخته بسوی
روشنائی و آسایش درونی و سکینه و طمأنینه راهنما میکردد . حرف بسیار
حکیمانه وخیرخواهانه‌ای بود وپذیرفتم وچون خود قزوینی گفته بود که او خود
حافظ را بسمت مرشدی اختیار فرموده است من نیر بهتر چنان دیدم که همان
حافظ را دلیل و رهنمای خود بدانم ولی ضمناً خود قزوینی را هم چه زنده ویا
مرده باشد در هر موردی جلیس و همزانوی خواجهٔ شیراز قراربدهم و بهمین
طریق عمل کردم والحق که خیرش را برده ام وعموماً برای مشکلات تاریك و
پیچیدهٔ زندگی‌ام از برکت انفاس قدسی این دو وجود فیاض راههای خلاصی
بخشی پیدا کرده‌ام که هیچگاه موجب پشیمانی نگردیده است .

جدل ناپذیرترین کار سعدی سخن اوست . در تاریخ ادبی ایران
که گویندگان چیره طبع فراوان اند سعدی بطور خیره کننده‌ای
میدرخشد . کسی چون او صنعت و سادگی ، استحکام و روانی ،
عذوبت و رقت را بهم نیامیخته و بدین موزونی سخن نگفته است .

(قلمرو سعدی)

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضتهای ملی ایران

(۱۲۱)

استقرار حکومت سلطان سنجر سلجوقی



باید دانست که معروفیت سلطان سنجر سلجوقی در تاریخ تنها مبتنی برقدرت و فتح و پیروزی درخشان و چشم گیر او نیست ، بلکه بجهت سقوط غم‌انگیز ناگهانی وی نیز میباشد، که آن ملازم سقوط سلسله او (سلجوقیان) بوده است .

بنابگفتهٔ مورخان درظرف چهل سال سلطنت درخراسان نوزده فتح نصیب

وی گردید، پس از شکست برادرزاده‌اش محمود پسرملکشاه (سال ۵۱۳ هجری) کارش بالاگرفت و در ردیف یکی از پادشاهان بزرگ سلجوقی قرارگرفت.

رسمیت سلطنت سلطان‌سنجر در روز ۲۶ جمادی‌الاول سال ۵۱۳ هجری در بغداد اعلام شد، همچنانکه در ورقهای پیش نوشته شد او پیش از این ۲۴ سال با استقلال‌تمام برخراسان‌فرمان رانده بود. دوره سلطنت سنجر علی‌رغم ابرهای تیره‌یی که برآخرین روزهای زندگیش سایه افکند، در مجموع درخشان بود.

سنجر در سال ۵۲۴ هجری برای سرکوبی احمدخان امیرسمرقند که در سال ۵۲۵ هجری به هنگام مرگ برکیارق سربه‌شورش برداشته وبرخوارزم و سیستان دست یافته بود و از دادن خراج سرپیچی مینمود به ماوراءالنهر حمله برد، سمرقند را محاصره‌کرد و یاغی نام برده شده را دستگیرساخت. لیکن دوباره اورا به حکومتی که داشت برقرارکرد. شش‌سال بعد بهرام شاه غزنوی پرچم خود سری برافراشت، اما به‌زودی سرکوبی شد وقبول اطاعت نمود؛ سنجر به شرط آنکه بهرام شاه روزانه یك صد هزار دینار خراج بدهد با وی موافقت‌کرد.

درسال ۵۳۵ هجری سمرقند دوباره سر به‌طغیان برداشت وسنجر پس‌از شش ماه محاصره آن شهر را به‌تصرف درآورد و نسبت به اهالی آنجا بطور فوق‌العاده و غیرمعمول آن زمان رحم وشفقت بروزداد. محمدبن ابراهیم در تاریخ خود مینویسد: (۱) سنجر که به خیال گرفتن کرمان افتاده بود، به‌فرستادهٔ ارسلان‌شاه اظهارداشت که شنیده درکرمان بلوکی است که درآنجا گل‌نرگس زیاد میروید مأمور مزبور درجواب گفت: آری ای‌پادشاه ولی‌خارهای تیزهم درآنجا وجود دارد.

---

(۱) سلجوقیان و غز درکرمان تصحیح وتحشیه دکترباستانی‌پاریزی.

ازاینکه سنجر به ایالت کرمان حمله برده باشد چیزی نوشته نشده وخود مورخ نامبرده تدریجاً مینویسد که این سلجوقی بزرگ بیان فوق‌را اعلام خطری دانست، و چنین پنداشت که اگر به‌آنجا (کرمان) دست درازی کند مورد ضدیت و مخالفت سخت واقع خواهد شد . ولی با وصف این احوال شعبه سلجوقی کرمان تفوق سلطان سنجررا اعتراف داشته است .

خلافت مسترشد بالله عباسی

در سال ۵۱۲ هجری مستظهر بالله خلیفه عباسی وفات یافت ، پس‌از وی فرزندش ابومنصور فضل ملقب به المسترشد بالله بجای وی بخلافت نشست .

مرگ حسن‌صباح وفرمانروائی بزرگ امید

حسن‌صباح رهبر بزرگ انقلابی‌باطنیان در ایران، پس‌از سازمان دادن به‌تشکیلات اسماعیلیان نزاری‌که درحقیقت‌آنها را باید مطابق نوشته صاحب بیان‌الادیان صباحیان نامید ، به‌تحکیم پایه‌های حکومت خودکه ستاد آن در قلعه رفیع الموت قرار داشت پرداخت . وی مردی معتقد به اصول مذهب اسماعیلی وبسیار سخت گیر و خشك بود ، همانطورکه در پیش یادآور شدیم دوپسرخود را به‌سبب تخلفات مذهبی بکشت. اوباسلطنت وحکومت موروثی مخالف بود، به همین جهت قبل از وفات خود کیابزرگ امید راکه محتشم لمبسربود به‌جانشینی برگزید. وی علم‌حساب وهندسه ونجوم‌را نیکو می‌دانست و با برادران خود ابراهیم ومحمد صباح در تألیفات شرکت داشت. بهرحال پرخاشگر پرجوش وخروش ایرانی در شب چهارشنبه ۲۶ ربیع‌الثانی سال۵۱۸ هجری درپایتخت رفیع خود (قلعه الموت) زندگی‌را بدرودگفت وطبق‌وصیت وی کیابزرگ امید، بجایش نشست وفرمانروائی تشکیلات پنهانی اسماعیلیان

ایران یا صباحیان که درحقیقت آنان‌را باید ناراضیان حکومت‌فئوال سلجوقی عباسیان غاصب دانست بدست گرفت .

دولت غوریان

همانطور که در ورقهای پیش‌نوشته‌شد ، کوکب‌سلسله غزنویان از دیرباز در افول بود و آخرین بخش دورانی که اکنون مورد نظرماست مقارن بود با غروب نهایی آن سلسله بدست ملوك جبال غور ، هنگامی که این دوره آغاز میشود ابراهیم پادشاه بود که به‌شهادت حکایتی‌ازسیاست‌نامه نظام‌الملك‌ظاهراً امیری با شخصیت بوده است ، واما آن‌حکایت : (در غزنین‌خبازان در دکانها بستندی ونان نایافت شد وغربا ودرویشان دررنج افتادند ، وبه تظلم به درگاه شدند و پیش سلطان ابراهیم نالیدند ، فرمود تا همه را حاضر کردند . گفت : چرا نان تنگ گردید؟ گفتند : هرباری گندم وآرد که دراین‌شهر میآرند نانوایان قومی‌خرند و درانبار میکنند ومی گویند: فرمان چنین‌است؛ ومارا نمی گذارند که یك من‌آرد بخریم ، سلطان بفرمود تا خباز خاص را بیاوردند و زیر پای پیل افکندند ، چون بمرد ، بردندان پیل بستند و در شهر بگردانیدند و بروی منادی می کردند که هرکه در دکان بازنگشاید از نانبایان با او همین کنیم ، و انبارش خرج کردند (پس آنگاه) نمازشام بردر هردکانی پنجاه من‌نان بمانده بود وکسی‌نمی‌خرید) سلطان ابراهیم غزنوی درسال ۴۹۳ هجری بدرودحیات گفت وپسرش‌مسعود سوم جانشین‌او شدکه تا به هنگام مرگش در ۵۰۸ هجری سلطنت کرد . پس از وی سه تن از پسرانش پی‌درپی سلطنت کردند . شیرزاد (متوفی ۵۰۹ هجری) سپس ارسلان و پس ازاو بهرامشاه غزنوی به حکومت رسید : بهرامشاه برای رسیدن به حکومت دستور داد برادرش ارسلان را در

سال ۵۱۲ هجری خفه کردند، وخود بجای اونشست و تا سال ۵۴۷ سلطنت کرد.

سلطنت بهرامشاه با بدبختی پایان یافت ، بدین معنی که در پائیز سال ۵۳۹ هجری سلطان سنجر اورا به عهد شکنی متهم کرد، و به سویش لشگر کشید وسرانجام اورا به عذرخواهی و پرداخت غرامت ملزم ساخت . سنجر پس از چند ماه اقامت درغزنه در شعبان سال ۵۳۰ هجری به بلخ بازگشت. بهرامشاه در سال ۵۴۲ هجری داماد خود قطب الدین محمد را که یکی از شاهزادگان غور بود کشت(۲) دراینجاغوریان درصدد انتقام برآمدند وبه سرداری علاءالدین حسین وسیف الدین سوری برادران قطب الدین محمد بهرامشاه را ازغزنه بیرون راندند (۵۴۳ هجری) وسیف الدین خودرا ازسوی برادرش علاء الدین به حکومت غزنه منصوب ساخت. بهرامشاه درزمستان سال بعدپایتخت خودراطی توطئه‌ای بدست آورد ، و با سیف الدین برادر امیرغوریان با نهایت بی‌رحمی و بی‌احترامی رفتار کرد، بدین‌معنی که امر کرد صورتش را سیاه کرده ودرتمام شهر گرداندند وسپس اورا بدار آویختند .

بعد از این واقعه علاءالدین حسین امیرغوری ، ازرفتار فجیع بهرامشاه غزنوی بطور کامل انتقام گرفت ، بهمین جهت به لقب هولناك جهان‌سوز ملقب گردید علاءالدین از اینجا لقب (جهان سوز) را دارا شد که تمام کاخهای مجلل وعالی و زیبای محمود پادشاه مقتدر غزنوی و جانشینان اورا با کمال قساوت و بی‌رحمی منهدم و ویران کرده و همه را با خاك یکسان ساخت : علاءالدین غوری پس از تصرف غزنین هفت‌شبانه روز درآنجا به قتل وغارت وآتش‌سوزی وخرابی مشغول بود . زنان واطفال غزنویان‌را اسیر کرد وفرمان داد تا نعش‌جمیع پادشان غزنوی‌را از خاك برآوردند وبسوختند. مگرسلطان‌محمود وسلطان مسعود وسلطان ابراهیم را ، بعدازهفت روز علاءالدین حسین جهانسوز به‌افراد لشکرخود دستورداد تا ازقتل‌وغارت‌وسوختن دست باز کشیدند

(۲) طبقات ناصری صفحه ۴۹ - ۴۸ .

پس از آن یك هفته دیگر به عزاداری دو برادر خود مشغول شد، آنگاه صندوق نعش برادران خودرا جهت دفن کردن به غور برد.

ولی نوشته‌اند(۳) علاءالدین کلیه چکامه‌ها و اشعاری که در توصیف آن بناها وعمارات باشکوه گفته شده بود همه را با قیمت گزاف و در ازای طلا خرید ودو کتابخانه خویش ضبط کرد. شاید منظور او این بوده است که توصیف کتبی آن آثار بدیع باقی بماند، تا شاهد زنده‌ای برای تجسم میزان خرابکاری و انتقام جوئی طایفه غور از سلسله غزنوی در دست باشد و آیندگان بدین وسیله به درجه اهمیت کار وی که تخریب بزرگ نامیده میشود پی ببرند.

تذکر این مورد لازم بنظر میرسد که پس از تصرف ولایت غور توسط سلطان محمود غزنوی امرای آن سرزمین که درجبال بین هرات و غزنه واقع است زیرنظر پادشاهان غزنه حکمرانی داشتند، از آن تاریخ به بعد غوریان با غزنویان مخالطت ومزاوجت میکردند، تا اینکه واقعه دوره سلطنت بهرامشاه غزنوی به‌تفصیلی که نوشته شد پیش آمد ومنجر به دشمنی بزرگ وعکس‌العمل شدید گردید. این وقایع درسال ۵۴۵ هجری که سال جلوس علاءالدین غوری است، یا سال بعد از آن یعنی سال ۵۴۶ هجری واقع گردیده است. زیرا که به‌تصریح قاضی منهاج‌الدین عثمان به سراج‌الدین محمد صاحب طبقات‌ناصری که خود معاصر فرمانروایان غوریه بوده است، علاءالدین حسین بعد از فتح غزنین باسلطان سنجر طریق مخالفت آغازنهاد وسلطان سنجر با او جنگ کرد واورا مغلوب واسیر ساخت، گرفتاری علاءالدین بدست سلطان سنجر به اتفاق مورخان وتصریح صاحب طبقات‌ناصری که خود درواقعهٔ مذکور همراه سلطان علاءالدین بوده در سال ۵۴۷ هجری اتفاق افتاده است، علاءالدین غوری

---

(۳) چهارمقاله نظامی عروضی به‌تصحیح مرحوم دکترمحمدمعین صفحه ۴۶.

سرانجام در زندان سلطان سنجر فوت کرد و غزها به افغانستان هجوم برده و آنجا را بباد غارت دادند وحکمران غوری و غزنوی هردو تا مدتی از انظار پنهان بودند فقط غوریان دوباره قوت گرفتند و مدتی خراسان را در تصرف داشتند که جریان آن در ورقهای آینده دراین تألیف خواهدآمد.

دولت خوارزمشاهیان

خوارزمشاهیان نام خاندانی است که افراد آن از سال ۵۲۱ هجری تا ۶۲۸ هجری درایران‌سلطنت کردند. دولت خوارزمشاهیان با ساقی (پیاله‌دار) محبوب ملکشاه سلجوقی بنام انوشتکین غرجه آغاز میشود. ملکشاه سلجوقی انوشتگین مورد بحث راکه غلامی‌ترك بود بحکومت خوارزم گماشت، پس ازاین انتصاب انوشتگین، خوارزمشاه لقب یافت جانشین انوشتگین، قطب‌الدین‌محمد بود.

نامبرده در دورهٔ حود مواجه با حمله قراختائیان که شرح دولت‌آنان در ورقهای آینده‌خواهدآمدگردید. هرچند سپاه عظیمی به مقابله‌آنان‌فرستاد، ولی درآخر شکست خورد وناچار به قبول خراج گردید. پس از مرگ قطب‌الدین محمد، سلطان سنجر پسر وی آتسز را که به سمت سالاردر دربار وی‌خدمت میکرد، بجای قطب‌الدین محمد به فرمانروائی خوارزم برگزید. و حکومت را به او داد (۵۲۱ هجری) آتسز نخستین پادشاه این سلسله است، که علم استقلال افراشت و حوزه اقتدار خود را به حدود جند و شط سیحون رسانید.

سلطان سنجر درتابستان سال۵۳۳ هجری بمنظور سرکوبی آتسز متوجه خوارزم شد، آتسز دراین‌جنگ شکست خورد، و پسرش نیز کشته شد بطوری که در مرگ او سخت سوگوار گردید. سلطان سنجر خوارزم را گشود و به برادرزاده‌اش غیاث‌الدین‌سلیمان شاه سپرده ولی پیش‌ازآنکه وی به مرو برسد

آتسز به خوارزم حمله برد و متصرفات قبلی خود را پس گرفت .

سلسله قراختائی

بانی سلسله قراختائی ترکستان چین یکنفر امیر حادثه جوی موسوم به یلوی تاشی ازخویشان نزدیک امپراطور ختا بود تاشی، امپراطور ختا را درجنگ بانوچین‌ها که سلسله‌ای روی خرابه‌های امپراطوری ختا تأسیس کرده بودند کمك کرد. ولی این مرد (تاشی) چون دید که موقعیت امپراطوروخیم وبالاخره رو به‌زوال میرود ناچار خود درسال ۵۱۸ هجری به‌طلب بخت واقبال به‌طرف شمال‌غربی شانسی که استانی در چین و در مغرب هوانك هو واقع شده روانه گردید، ودر آن‌جا به واسطه نسب عالی که داشت مردم از هرطبقه تحت لوای وی جمع شدند واو پس از مدتی با سپاه زیادی برترکستان چین حمله کرد ، وآنجا را به تصرف درآورد ، و یك حکومت بودائی در حوزه رود تارم تأسیس کرد: تاشی سپس به خوارزم حمله‌ور شد و پس از تسخیر آنجا سالی سی‌هزار سکه طلا برای خراج تعیین نمود .

دوسال بعد دامنه حکومتش‌را تا حوالی سیبری رسانید ولقب گورخانی (آقای جهان) اختیارکرد . این فاتح بزرگ در سال ۵۳۱ هجری درگذشت ومرگ او موقعی اتفاق افتاد که مشغول تهیه مقدمات حمله به نوچین‌ها بود ، جانشینان اولیه گورخان صغیر بودند ، بهمین جهت نیابت سلطنت آنها به‌عهده اناث خویشاوندشان بود . ولی با وجود این تا چندین نسل این طایفه تفوق و تسلط نظامی وجنگی خود را برحکومتهای آسیای مرکزی حفظ کردند .

شکست سلطان سنجر از قراختائیان

آتسز فرمانروای دولت خوارزمشاهیان که شخصی فوق‌العاده با استعداد و با نبوغ بود ، پس از تسخیر سرزمین ازدست رفته خود به‌شرحی که در پیش گذشت به فکر انتقام جوئی ازسلطان سنجرسلجوقی برآمد. بهمین‌جهت ضمن تماس مرتب با فرمانروای دولت قراختائی توانست اورا برضد سلطان سنجر که درحقیقت ولینعمت وی محسوب میشد برانگیزد و به متصرفات سلجوقیان حمله کند . سرانجام همانطورکه مورد نظر آتسز بود و مقدمات آن نیز طرح ریزی و پیش‌بینی‌شده بود جنگی سخت و خونین بین‌سپاه سلطان سنجر وافراد قراختائی دردره ضرغام (درقسمت ماوراءِ سیحون) درگرفت وسلطان‌سنجر سلجوقی که تا آن موقع همه جا با فتح و پیروزی قرین‌بود ، برای اولین‌بار شکست خورد . این شکست بطوریکه مورخان معتقدند یکی از بزرگترین و هولناکترین شکستهای مسلمانان درآسیای مرکزی میباشد، تلفات سلجوقیان را یکصد هزار نفر نوشته‌اند .

نتیجه جنگ مذکوراین‌شدکه قراختائیان مرو ونیشابوررا یک‌چند اشغال کردند وآتسز به عنوان فرمانروای مستقل به خیوه برگشت (۵۳۶ هجری) . دوسال بعد از این واقعه سنجر قدرتی‌پیدا کرد وبه‌خیوه حمله بود ، ولی‌موفقیتی چندان نصیب او نشد وصلح کرد . آتسز یک سال قبل از سلطان سنجر دشمن بزرگ خود درگذشت و امپراطوری وسیعی را به پسرش واگذاشت ، که در طرف مشرق تا بالای سیحون امتداد داشت . دنباله مطالب تاریخی مربوط به خوارزمشاهیان در ورقهای آینده این‌تألیف به‌تفصیل خواهدآمد .

(بقیه در شماره آینده)

دکتر رضا منصوری

وین - اطریش

رهبانیت سیسترسین‌ها

۳ . چگونگی پیدایش طریقه‌ی رهبانیت سیسترسین‌ها

یکی ازصومعه‌هائی که تحت مرکزیت دیر کلونی اداره میشد، صومعه‌ی مولسم۲۸) بود . آبت این دیرکه روبرت نام داشت (وفات۱۱۱۱) بهمراه قائم‌مقامش۲۹) بنام آلبریش ۳۰) وگروهی ازهوادارانش سعی میکرد دیسیپلینی که برمبنای قواعد بنه‌دیکت باشد دوباره برقرار سازد، اما اکثریت سرنشینان دیر با این‌جنبش‌مخالفت میکردند . مخالفت این‌جنبش جدید در اصل با تجمل پرستی‌وگرایش به مادیات صومعه‌ی کلونی‌بود. این‌جنبش میخواست که راهبان دیر به زندگی ساده وفقیرانه‌ی صدر مسیحیت بازگردند . این مخالفت باعث شدکه نوآوران جدید از دیرهولسم کوچ کرده وبدره‌ای دورافتاده در نزدیکی دیژون۳۱) بنام سیتو۳۲) که دوك ادری بورگوند۳۳) دراختیارشان گذاشته بود بردند . بنا بر روایات آبت روبرت با ۲۱ نفر همراهانش رهبانیت جدید را در صومعه‌ی‌جدیدی که آنرا دیر نو ویا به‌لاتین سیستر ۳۴) نامیدند بسال۱۰۹۸ شروع کردند .یکسال بعد آبت‌روبرت بنابدستورپاپ به‌مولسم برگشت وپریور آلبریش جانشین وی شد . آبت آلبریش در واقع اولین کسی بودکه نکات اصلی رسوم وآداب ۳۵) طریقه‌ی‌جدید را برشته تحریر درآورد . دراین آداب ازجملهٔ چنین

---

۲۸ - Malesme ۲۹ - Prior ۳۰ - Alberich

۳۱ - Dijan ۳۲ - Citeaux ۳۳ - Herzog Odo von Burgund

۳۴ - Cister ۳۵ - Observans

آمده است:

۱ ـ محك اصلی رفورم پیرایش قاعده‌ی بنه‌دیکت وجهت دادن زندگی بنا برقاعده میباشد.

۲ ـ راهبان از این‌پس موظف به‌کار دستی نیز میباشند:

(این موضوع را بنه دیکت نیز در قاعده ذکر کرده است اما رهبانیت کلونی که به دعا و تجملات دنیوی متوسل شده بود فرصتی برای کار در روز باقی‌نمیگذاشت).

۳ ـ برای‌حمایت راهبان اجازه هست که برادران‌عوام۳۶) درخانواده‌ی دیر استخدام شوند. (برادران عوام از بسیاری از حقوق و مزایای راهبان برخوردار نبودند):

٤ ـ هدیه دادن‌اموال دیر از جمله زمین‌های کشت‌شده، آسیاب‌ها و ...: ممنوع است.

۵ ـ بنای دیرهای جدید فقط در نقاط دور دست و بدون سرنشین مجاز است:

توسعه‌ی اصلی سیتو در زمان‌آبتی استفان‌هاردینگ (۱۱۰۸) که بعد از آلبریش‌انتخاب شد، انجام گرفت. ودرهمین‌دوران‌است که برنارد مقدس ۳۷) باگروهی ازهواداراتش به‌سیتوآمدند (بنابرروایات‌تمام افراد مذکرخانوادی وی بهمراهش بودند و بعلاوه زنان اطرافیانش ترس ازاین داشتند که مردانشان ازآنها جدا شده و به برنارد به‌پیوندند). برنارد مقدس‌نقش‌مهمی در پیشرفت طریقه‌ی سیسترسین داشته است بطریقی که‌گاهی باشتباه وی را بانی این‌طریقه

---

۳۶ ـ Laienbiuder و یا به لاتین Conversen

۳۷ ـ hi. Bernhard

میدانند. یکماه پس از ورود برنارد، آبت استفان دوازده راهب را بهراه وی به محل صومعه‌ی جدید فرستاد که آنرا Firmitas نامیدند. یکسال بعد (۱۱۱۴) جمع دیگری از راهبان به افتتاح دیر Pontigny رفت و در سال ۱۱۱۵ در صومعه‌ی Clairvanx و Marimond بناشد.

این توسعه‌ی رفورم سیتو باعث سازماندهی لازم به‌این طریقه‌ی جدید شد: دومین آبت سیتو، استفان هاردینك در سند قوانین مربوط به سیتو که به قانون عشق و یا Carta Caritatis معروف‌است دستوراتی در بین یکایك صومعه ها با یکدیگر ومقام و موقعیت هر کدام در رابطه با صومعه‌های مادر (سیتو) و ترتیب دعا ونماز به تنظیم درآورد. برعکس اتحادیه‌ی صومعه‌های کلونی، صومعه‌های سیسترسین بنا بر «قانون‌عشق» استقلال زیادی درمورد طرززندگی خود و آبت‌هایشان داشتند و این باعث شدکه خواص زندگی خانوادگی بنه دیکتی به‌صومعه‌ها بازگردد. از همین موقع نیز قرار براین گذاشته شد که آبت‌های این طریقه یکبار درسال در سیتوجمع شوند (اجتماع عام یا مجمع عمومی۳۸).

ذیلا چند نمونه از «کارتاکاریتاتیس» درموارد مختلف زندگی‌رهبانیت وساختن دیرها آورده میشود:

فصل ۹. در مورد ساختن دیرها۳۹):

چنین مقرر شده‌است که تمام دیرهای ما با احترام ملکه‌ی آسمان‌وزمین

---

۳۸ - Generalkapitel

۳۹ - Abtei به دیری میگویند که دارای یك آبت باشد. علاوه براین دیرها، صومعه‌هائی وجود دارند که دارای آبت (پدر) نیستند، بلکه تحت رهبری دیری با پدر اداره میشوند.

ساخته شوند وآنهم نه در شهرها و زمین‌های سخت و دهات :

بهمین دلیل است که می بینیم در تمام کلیساهای دیرهای سیسترسین پیکره‌ای ازحضرت مریم درمحراب اصلی مشاهده میشود که نماینده‌ی همین قاعده است و دیگر اینکه اغلب دیرهای سیسترسین در دره‌ها ومکان های دور افتاده ساخته شده‌اند برعکس دیرهای طریقه‌ی بنه‌دیکتی که در نقاط مرتفع ساخته شده‌اند و یا طریقه‌های فرانسیس۴۰) ویا دومینیك۴۱) که دیرهای خودرا در داخل شهرها بناکرده‌اند :

فصل۱۳ . در اینکه کسی در صومعه گوشت و یا چربی نخورد :

غذاهای دیر باید همیشه ودر همه‌جا بدون گوشت وچربی آماده شود، مگر برای مریض‌ها و کارگران .

فصل۱۵ . راهبان ما از چه طریق زندگی میکنند :

راهبان فرقه‌ی ما باید باکار زراعت و گله‌داری امرارمعاش کنند :

فصل ۲۵ . در مورد نقاشی و تصویر وصلیب چوبی :

ما اجازه هیچگونه تصویرونقاشی‌را نمیدهیم. نقاشی فقط برروی صلیب چوبی مجاز است .

تاریخ تغییرات این قاعده که نمایانگر طرز فکر اروپائیان قرون وسطی وخاصیت انعطاف‌پذیری کلیسا است ، بسیار جالب میباشد حدود سال ۱۱۳۰ میلادی مجسمه وعکس ونقاشی‌نزد راهبان سیسترسین ممنوع میشود، برخلاف کلونی‌های بنه‌دیکتی که طرفدار شکوه وجلال و مجسمه ونقاشی بعنوان سمبل یا نماد اعتقادی بوده‌اند . در این دوره فقط نقاشی روی صلیب‌هـای چوبی

---

۴۰ - Fransiskaner

۴۱ - Dominikaner

محراب کلیسای دیر مجاز بوده است. بطور نمونه میتوان دستوری را که مجمع عمومی سیسترسین‌ها در سال ۱۱۳٤ وضع کرده است ذکر کرد. دراین دستور چنین آمده است: «ما ممنوع میکنیم که در کلیساهایمان و یا در نقطه‌ای از صومعه‌های ما تصویر و یا مجسمه وجود داشته باشد، زیرا که اینها توجه آدمی را بخود جلب کرده و بدین جهت مانع اندیشه و ذکر مذهبی می‌شوند و این خود از یك تربیت جدی مذهبی جلوگیری میکند.»

در سال ۱۱۵۷ صلیب‌های طلا و نقره باندازه‌ی بسیار بزرگ ممنوع میشود، حتی مجاز نبوده است که از صلیب‌های کوچك طلا و نقره بعنوان صلیب تفدیه۴۲) استفاده کرد.

۱۲٤۰: دستور داده میشود که تمام نقاشی‌های الوان۴۳) برچیده شوند ویاروی آنها رنگ سفید زده شود. مثلا در سال ۱۲٤۲ آبت والپاریسو٤٤) در اسپانیا بخاطراینکه نقاشی‌هائی روی دیوار در صحن صلیب۴۵) و نقاط دیگر صومعه‌اش وجود داشته است، تنبیه میشود.

همین‌طرز فکر باعث شده است که معماری دیرهای سیسترسین در مقابل صومعه‌های دیگر و یا کلیساها و کاندرال‌ها کاملا ساده باشد، زیرا که اغلب آنها در همین‌دوران اولیه جنبش‌جدید بنا شده‌اند، درصورتیکه داخل کلیساهای آنها وتجهیزات دیگردیر که مربوط به دوران بعد میشود، بمانند کلیساها و دیرهای دیگر مملو از مجسمه‌ها ونقشی‌ها و نماد (Symbol) های گوناگون است: ویا بطورمثال دیرسیسترسین‌ها در استام۴۶) واقع در استان تیرول ۴۷)

---

۴۲ - Prozessionskreuz
۴۳ - Tabu lae Pictae
٤٤ - Valparaiso
۴۵ - Kreuzgang
۴۶ - Stams
۴۷ - Tirol

اتریش که در قرن هفدهم بنا شده است دیگر نشانی از سادگی سیسترسین‌های اولی ندارد، بلکه بیشتر به یك قصر پادشاهی شبیه است. برنارد مقدس که گفتیم نقش بسزائی در توسعه‌ی طریقه سیسترسین‌ها داشته‌است، ازمخالفان سرسخت تجملات و گرایش به نماد و سمبل بوده است . مجادلات وی با آبت ویلهم سنت‌تیری St. Tkerry بخصوص درمورد مجسمه‌ها وسنگ بریده‌های روی ستون‌های صحن صلیب دیرکلونی بسیار معروف است . بر روی این ستون‌ها انواع اشکال شیاطین و دیو و پری و مخلوقات عجیبه بریده شده بوده است . در مقایسه ستونهای صومعه‌ی تسوتل (و دیگر دیرهای سیسترین) در سادگی انسان را بیاد صحن مساجد اسلامی میاندازد .

(بقیه درشماره آینده)

یکی از هنرهای خاص مغان صنعت ساختن شراب وانداختن بادهٔ ناب است . ازآنزمان که پرتو آفتاب درخشان و خاك بارور فلات ایران درآن سرزمین بهترین انواع تاك را پرورش میداده ، صناعت شراب‌سازی در نزد دهقانان ایران بظهور رسیده و تکامل حاصل کرده‌است. درکتب تواریخ باستان اکتشاف شراب را بزمان افسانهٔ (جمشید) منسوب میدارند . (تاریخ ادیان)

استادسخن : وحید دستگردی

از صد اندرز وحید

چار فصل زندگانی



چو گیتی آدمی را چار فصل است بهـر فصلی دیگرگون کاروباری

بفصل کـودکی بر طبـع کـودك بجـز بازی مناسب نیست کاری

و گـر تعلیم شـد با بازی انباز از این به چیست برکودك شعاری

* * *

چو دوران جـوانی شـد پدیدار پدید آید دگرگـون روزگـاری

جوانی را مناسب چند چیز است — می و گلزار و یار گلعذاری

شکار و گردش و اسب و تفنگی — سرود مطرب و آهنگ تاری

اگرچه حکم طبع است این و لیکن — گرفتن از هنر باید شماری

جوانی هر که مصروف هنر کرد — بدل ننشاندش پیری غباری

چوشد پی‌سست وپاسنگین وتن کاست — نباشد از هنر به دستیاری

پس آنگه فصل برنائی برآید — بری بخشد درخت عمر و باری

مدیر اندر اداره مرد برناست — بمیدان شجاعت شهسواری

به ده دهقان و برلشگر سپهدار — مشیر فضل و در صنعت مشاری

بزرگ خانه اصل خانواده — زن و فرزند پرور استواری

پزشکی ملک و ملت را بخانه — بخانه خویشتن هم خانه داری

چو فردوسی سخن سنج بزرگی — نظامی‌وار نظم آموزگاری

بگیتی یادگار است اندرین فصل — گر از مردم بماند یادگاری

* * *

چو گردد فصل پیری وصل پرداز — طبیعت از میان جوید کناری

نه دست کار و نه پای گرایش — نه عشق یار و آهنگ دیاری

کرانه جوی از لاغر میانان — ز خوبان سمین پهلو نزاری

گریزنده ز می فارغ ز گلزار — ز شوخان حصاری بر حصاری

نعیم زندگی را بسته چشمی — بلای مرگ را چشم انتظاری

بلی در دور برنائی سزد کار — که برناید ز دست پیر کاری

مراد اورنگ

گاهان در یسنه

چندبار در کتاب گاتها مطالبی نوشتم وتوضیح دادم که این کتاب بدین صورت از زمان ساسانیان بجا نمانده، بلکه از زمانی نزدیک به یکصد وپنجاه سال پیش بوسیلهٔ آویستا شناسان کشورهای دیگر، از فصلهای پراکندهٔ کتاب مقدس یسنه بیرون آورده شده وبدین‌نام معروف گشته است. گرچه چند تن از طرفداران این کتاب از اظهارعقیدهٔ تحقیقی من خوششان نیامد، ولی عدهٔ زیادی از پژوهندگان که عاشق پی بردن به حقیقت ومخالف تقلید چشم وگوش بسته هستند، عقیدهٔ مرا پسندیدند و متوجه چگونگی موضوع شدند و تأکید کردند که بازهم دراین‌باره بنویسم تا پژوهندگان روشن شوند واز اشتباه بیرون آیند.

مدتهای زیاد منتظر بودم که طرفداران کتاب گاتها در رد گفته‌های من چیزهائی بنویسند تا از روی نوشته های خودشان بطلان عقیده‌شان را روشن سازم. ولی هرچه منتظر شدم چیزی ننوشتند ومسلماً هم نتوانند نوشت. زیرا خودشان هم میدانندکه این کتاب از یسنه بیرون آورده شده ونام آن وتقسیمات پنجگانه‌اش، از بخش بحث گاهان در یسنه میباشدکه عبارت از پنجروزهٔ پایان سال باشد. بامطالبی که بطور مختصر گفته شد، اکنون به‌شرح یسنه وموضوع گاهان یا گاتاها درآن میپردازیم تا خوانندگان گرامی بدانندکتاب گاتها از

کجا وچگونه روی کار آمده است.

یسنه کهن‌ترین ومقدس‌ترین کتاب آئین زردشت است که ازدورهٔ ساسانیان بجا مانده دارای هفتاد ودو فصل است که هرفصلی دارای چندین بند میباشد. فصل اول آن با خداشناسی آغاز میشود وصفات خدا را نشان میدهد. سرتاسر این کتاب دارای مطالب ارزندهٔ دینی و دانشی و تاریخی و اخلاقی وادبی و راه وروشن زندگانی خوش وخرم میباشد.

حسن سلیقه در شروع کتاب و مطالب شیرین ودلنشین وآموزندهٔ آن چنین میرساند که همهٔ آن از خود زردشت است. باحترام هفتاد ودو فصل آن است که کمربند زردشتیان از ۷۲ رشته ترتیب داده میشود. موبدزاده‌گانی که بخواهند به‌پایهٔ موبدی برسند، باید هفتاد ودو فصل یسنه را حفظ کنند وازبر بخوانند.

درفصلهای ۱ و ۲ و ۳ و ٤ و ۵ و ٦ و ۷ کتاب، ازگاه‌شماری صحبت می کند که عبارت ازسی روزماه و دوازده ماه سال وپنجروز پایان سال بنام گاهان میباشد. گاهان یاگاثاها که ششمین جشن گاهانبار وروز آخرآن مصادف با فرا رسیدن جشن نوروز است، در آئین باستانی پایهٔ بسیار ارجمندی دارد ودرآن روزنیایشهای زیادی باحترام آن خوانده میشود. زیراکه روز آفرینش آدمیان است.

در اینجا با نام روزها وماهها کارنداریم وتنها به‌شرح گاثاها یاگاهان میپردازیم که روشنگر مقصود ما میباشد.

درپایان بند یازدهم از فصل یکم که نمودار فصلهای دیگر نیز میباشد، ازگاهان یا پنجروز پایان سال بنام: گاثابیو سپنتابیو، یاد میکند ومی‌ستاید که بمعنی گاثاهای مقدس یاگاهان مقدس است. در دنبال آن نام هرکدام ازاین

پنجروز را بدین ترتیب بیان میکند :

۱ - اهونه وئیت یاو گاثه یا و (اهنه‌وت گاه) ۲ - اوشتـه‌وئیت یاو گاثه یاو (اوشته‌وت گاه) ۳- سپنتامئین یئوش گاثه یاو (سپنته‌مت گاه) ٤- وهوخشتره یاو گاثه یاو (وهوخشتره گاه) ۵ - وهیشتوئیشتوئیش گاثه یاو (وهیشتوئیشت گاه » ؛

در برخی از بخشهـای دیگر ، برابر قواعد دستوری نام هـر یك از این پنجروز بصورت : (گاثانم) وجمع آن بشکل (گاثاو) یا (گاثه‌نانم)آمده که همهٔ آنها از ریشهٔ : (گاثا) بمعنی : گاه ، میباشد وجمع آن درفارسی گاهان می آید و همان پنجروز سال را میرساند . در برخی از بخشهای دیگر آویستا بنام پنج گاثا یا پنج گاهان برمیخوریم که یادآور همین پنجروز خجسته است.

چون از چگونگی گاهان یاگاثاها که پنجروز پایان سال باشد با سخن کوتاه آگـاه شـدیم ، اکنون برمیگردیم به موضوع گاثهـا و چگونگی پدید آمدن آن :

برخی از آویستا شناسان هنگام بررسی در یسنه باین نتیجه رسیده‌اند که ۱۷ فصل از میانه‌های یسنه ، از لحاظ وزن و قافیه با سرودهای فصلهای دیگر فرق دارد . بتصور اینکه شاید این ۱۷ فصل از خود زردشت باشد ، آنها را از یسنه بیرون آورده و بشکل کتابی ترتیب داده اند و نام گاثها را برروی آن گذاشته و گاثها را به‌سرودهای زردشت ترجمه کرده‌اند. بعبارت دیگر گاثها را از ریشهٔ گات گرفته‌اند که درهیچ جای آویستا پیشینه ندارد. این ۱۷ فصل عبارتست از فصلهـای : ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳٤ ، ٤۳ ، ٤٤ ، ٤۵ ، ٤٦ ، ٤۷ ، ٤۸ ، ٤۹ ؛ ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۳ .

ازسوی دیگراین هفده فصل پراکنده را بر ۵ قسمت کرده وبه‌هرقسمتی نام یکی از روزهای گاهان را داده‌اند بدین ترتیب :

۱ - از فصل ۲۸ تا ۳٤ بنام اهنه‌وت گات ۲ - از فصل ٤۳ تا ٤٦ بنام اوشته‌وت گات ۳ - از فصل ٤۷ تا ۵۰ بنام سپنته‌مئین یو گات ٤ - فصل ۵۱ بنام وهوخشتره گات ۵ - فصل ۵۳ بنام وهیشتوئیشتی گات .

اکنون که چگونگی روی کارآمدن کتاب گاتها وتقسیما ونام ونشانی آن روشن شد، توجه به نکات زیر درخور دقت وتوجه میباشد :

۱ دانشمندانی که چنین کاری کرده‌اند، صلاحیت آنرا نداشته‌اند . یعنی در آویستا شناسی دارای آنچنان تخصصی نبوده‌اند که بتوانند سرودهای زردشت را از سایر گفته‌ها تشخیص دهند . بلکه در ترجمه‌های خود دچار اشتباهات زیادی شده‌اند که بعضی از دانشمندان به آنها اشاره کرده‌اند.

۲ در هیچیك از بخشهای آویستا به واژهٔ گات برنمیخوریم که بمعنی سرود زردشت باشد وجمع آن بصورت گاتها بیاید وسرودهای پیامبر باستانی را برساند بلکه این واژه دگرگون شدهٔ واژهٔ گاتا بمعنی گاه است که جمع آن بصورت گاتاو یاگاتابیو بمعنی گاهان میباشد .

برطرفداران کتاب گاتهاست که بگویند چرا این نام را برروی آن کتاب گذاشته‌اند ؟

۳- برطرفداران گاتهاست که بگویند چرا آن ۱۷ فصل بر ۵ قسمت شده و به هر یك نام یکی از گاهان داده شده است ؟

اینها که گفته شد خلاصه‌ای بود ازچگونگی پدیدآمدن کتاب گاتها ازمیان کتاب جامع یسنه . چه خوبست این ۱۷ فصل را به جای خود بگذارند واصل کتاب را بهم نزنند و نگذارند مردم سرگردان شوند - (شاید بازهم دنباله داشته باشد) .

دکتر هوشنگ ناقی
استادیار دانشگاه ملی ایران

نهادهای اجتماعی

واژه نهاد اغلب بگونه‌ای غیرجامعه شناسانه مورد استفاده قرار گرفته است - در زبان جامعه شناسی منظور از نهاد (Institution) یك شخص یا یك گروه نیست بلکه جزء و قسمتی از فرهنگ یا بعبارت دیگر بخشی اززندگی (روشهای تفکر ، احساس و عمل) جامعه‌ای است - همان طورکه میدانیم انگاره‌ها و الگوی‌های رفتاری و فرهنگی (ضمنی وتلویحی) بصورت نقش‌ها روابط وپویش‌های اجتماعی نمودار میشوند - بطوریکه عناصر اساسی تشکیل دهنده نهاد همین روابط ونقش‌های اجتماعی است.

مقدمهٔ نهاد را بدینسان تعریف میکنیم که ترکیب الگوهای رفتاری است که مورد قبول تعداد زیادی از اعضاء گروه بوده و برمحور رفع نیازمندیهای اساسی گروه استوار است.

قبل از تشریح ویژگیهای نهاد ، بی‌مناسبت نیست مفهوم نیاز یعنی نیاز اجتماعی را مورد بررسی تحلیلی قراردهیم - چون درانسان انگیزه‌ها ونیروهائی نظیر نمادی ووالایش وجود داردکه اورا از حیوان متمایز مبسازد، دامنهٔ نیاز انسانی محدود نبوده وبا اندیشه وتفکر ارتباط دارد، در واقع همین نیاز است که بیان و ایجادکننده تغییرات و دگرگونیهای اجتماعی است - بدیهی است هرنیازی در جستجوی ارضاء شدن است - اما ممکن است فقدان، کمبود یا

نقصی ضمن اینکه نیازی دربردارد ، مدتها مدید آشکار و محسوس نگردد ، بطوریکه هیچ گله ، شکایت ، اعتراض وحتی فعالیتی در جهت رفع آن نیز بروز نکند درتأیید این مطلب میدانیم که سالیان دراز بعضی طبقات مردم ایران از نعمت سواد محروم ودردریای جهل و بی سوادی غوطه میخوردند و بعلت عدم آگاهی در این مورد و علی رغم آنکه عدم توانائی خواندن و نوشتن و بی سوادی نوعی احساس حقارت تولید میکرد ، اینان هیچگونه فعالیت مثبت واقدامی بمنظور برآوردن این نیاز اساسی و رفع نقیصه نمیکردند .

علت اینکه این نیاز که در اساسی بودن آن تردیدی نیست مدتها مدید در بین عده‌ای مخفی و پنهان بود ، چیزی جز تأخیر و عقب ماندگی فکری و فرهنگی نبود .

چه بسا وضعیت های اجتماعی واقتصادی ناقص و ناتمام که مدتها بعلت همین عدم آگاهی وروشنی افکار بهمان صورت ادامه داشته باشد ، اما بمحض تابندگی وگسترش افکار ، دیگر ادامه وضع موجود بصورتی غیرقابل تحمل و اغماض درآید - می بینیم اندیشه وتفکر قبل از نیاز ظاهر میشود .

پس از بررسی مفهوم نیاز انسانی وپیش از تشریح ویژگیهای مهم نهاد ، بی مناسبت نیست غوروتعمقی در مورد مفهوم واقعی نهاد صورت گیرد .

یکی از اشتباهاتی که اغلب افراد مبتدی درجامعه شناسی مرتکب میشوند اینست که تصور میکنند نهاد وگروه کلماتی مترادفند ـ درصورتیکه چنین نیست . نهاد وگروه دارای مفاهیمی متمایزند ـ مفهوم نهاد جنبه انتزاعی داشته ومراد از آن مجموع افراد یا گروه نیست .

الگوهای رفتار ، نقش ها ، روابط وپویش های اجتماعی نهادی میگردند و نه افراد وگروها ومنظور از نهادی گردیدن رفتارهای گروهی است که دراثر

تکرار ودوام توسط تعداد زیادی از اعضاء مشخص شده و افراد میتوانند آنرا باتوجه به‌نهادهای مربوطه و روشهای هنجاری پذیرفته و به‌تحقق برسانند ـ بعبارت دیگر مراد از نهادی شدن ترجمان عوامل فرهنگی که طبیعتاً جنبه کلی دارند ، در هنجارها ، نقش‌ها و گروه‌هائیست که بروری کنش‌های اجتماعی و تعامل اعضاء جامعه‌ای تسلط و کنترل اعمال میکنند.

بدین‌ترتیب اشخاص و گروه‌ها خود نهاد نیستند بلکه عوامل بکاراندازندهٔ نهادند . مثلا مدرسه متشکل از افراد و گروه‌هائیست که از یك نظام رفتاری پیروی میکنند که به‌آن نهاد تربیتی گفته میشود .

بطورخلاصه گرایشها ، رفتارها ، الگوها ، سنن ، آداب ورسوم ، شیوه‌های قومی ، عرف وعادات که در مسیر ارزشها وهدفهای شناخته شده نهادی میگردند ضمن پویش‌ها وتحقق‌نقش‌ها چون‌شبکه‌ای بهم پیوستگی پیدا میکنند که مجموعاً نهاد را تشکیل میدهند . اکنون به ذکر وبررسی ویژگیهای مهم نهاد میرداز یم :

الف ـ نهاد جنبه عمدی دارد ، بدین‌معنی که هرنهادی دارای هدفی‌است وآن رفع نیازمندیهای اجتماعی وفرهنگی‌است . این‌هدف ممکن‌است بوضوح وآشکارا بیان وارزیابی‌نشود . علت این‌امر در اینست که اولا هنوز بطور کامل درمورد جوامع و فرهنگ‌ها شناخت علمی بدست نیامده است . ثانیاً همه هم آمادگـی ، اراده و قابلیت‌های لازم بمنظور استفاده از عوامل عقلانی برای برآوردن نیازها و نیل به هدفهای خواسته شده ندارند .

مثلا در مورد نهادهای خانواده و آموزش وپرورش نه‌تنها ستیزارزشها ، بلکه نوعی‌عدم وضوح و نارسائیها در مقاصد و نیات بچشم میخورد .

در مورد نهاد اقتصادی فی‌المثل ، اگر بپذیریم که هدف اساسی ، تولید هرچه بهتر ، بیشتر و ارزانتر محصول است ، بسهولت ملاحظه خواهد شد بعضی محصولات جمعی ماشینی و مکانیزه‌برسیستم کاردستی رجحان دارد .

ب ـ نهاد نسبتاً پایدار است ـ الگوها، نقش‌ها و روابط مشخص کننده یك فرهنگ جنبه سنتی ودوام پیدا میکنند ـ اما مانند هرامر واثرانسانی نهادهم دستخوش تغییروتحول است. البته این دگرگونی درنهاد بنحوی بطیء و کند صورت میگیرد و نه سریع.

کارکردها وساخت‌های اجتماعی وفرهنگی، حتی درجوامعی که پویائی درآن شدید است بسرعت تغییرنمیکنند ـ آداب حرمتی و تثبیت شده در برابر تغییر، تحول و دگرگونی بصورت مانع وعوامل‌مقاوم ظاهرمیشوند ـ همین‌امر نشان دهنده اینست که چرا نهادهای خانواده و دینی در مقایسه با سایر نهادها (اقتصادی، سیاسی و تفریحی) آهسته‌تر تغییر کرده و در مقابل دگوگونیها و تحولات مقاومت بیشتر و شدیدتر از خود نشان داده‌اند، درواقع سنتی شدن ودر اثر تکرار، عمومیت و عادت پایدار ماندن در بطن نهاد است.

ج ـ هرنهادی دارای‌ساختی‌مشخص‌است که همچون‌واحدی عمل‌میکند، اما مجزا و منفك از سایر نهادها و عوامل اجتماعی‌نیست ـ بعنوان مثال بارز در این مورد ارتباط بین عوامل حقوقی و نهادی را میتوان متذکر گردید، این دوساخت بنحوی برروبهم تأثیر میگذارند که تفکیك و جدائی آن بسادگی انجام پذیرنیست.

هرنهادی با توجه به ذات و جوهر خودکه نیاز به ثبات وپایداری دارد متمایل به اینست که در پوشش و لفاف حقوقی قرارگیرد ـ خانواده، عوامل تولیدی واقتصادی (جایگزینی‌نسل‌ها، توزیع محصولات‌وعایدات) مخصوصاً برای اینکه بتوانند بنحو هنجاری فعالیت کنند نیازمند ضمانت‌های‌اجتماعیند. این ضمانت اجتماعی (خارجی) همان حقوقی‌است که درجوامع وجود دارد.

بدین ترتیب از دیدگاه جامعه شناسی، حقوق بسان نهادی است که در شبکهٔ نهادها عمل‌میکند. زیرا همانطور که میدانیم‌اصولا نهاد باتوجه به‌نیازهای

انسانی یا بعبارت دیگر استفاده‌هائی که برای انسان دارد ایجاد میشود ؛ البته هرگونه اختلال و آشفتگی که دراین‌مورد بروز نماید، نیاز به جنگ ایجاد شده وقدرت سیاسی از ارتش استفاده میکند ، یعنی عاملی نهادی شده که بمنظور دفاع از خود برعلیه دشمنان خارجی فعالیت میکند و از اینرو افراد در آن مشارکت دارند: سرویس‌های نظامی، خدمت زیرپرچم، مالیاتها ، دادخوهی، دادگستری و غیره.

ملاحظه میشود چگونه امروزه عوامل حقوقی بیش از پیش در مورد فعالیتهای اجتماعی که تبدیل به‌نهاد میشوند عرض‌اندام میکنند - افراد و گروه‌ها مایلند بمنظور نیل به‌هدفهای خواسته شده، خدمات لازم وضروری دراینمورد تضمین‌گردد ، چه غیر از آن رفاه اجتماعی وحتی زندگی در معرض مخاطره قرار خواهدگرفت.

این ضروریات حیاتی واجتماعی گذشته از اعمال کارکردهای قضائی، در مورد زمینه‌های دیگراجتماعی نیز تعمیم مییابد : بهداشت، امنیت درمقابل خطرات مختلف ، بیمه‌های اجتماعی، تعاونیهای اجتماعی ، راهها، حرکت وسائط نقلیه و غیره .

عوامل فوق علی‌رغم اینکه مستلزم مخارج گزافی‌است، مورد تقاضا و پذیرش‌است - ازاینرو در واقع زندگی‌اجتماعی درعین‌حالیکه نهادی میشود، میتوان گفت که بصورت حقوقی وقضائی‌نیز درمیاید .

باری، شبکه منظم نهادهاکه درارتباط باهم و بوسیله روابط اجتماعی ونقش‌هائیکه توسط افراد و گروه‌ها اعمال میشود فعالیت میکند برای ادامه فرهنگ وجامعه اساسی‌است:

این ارتباط ، وابستگی وبهم پیوستگی نهادها بطرق مختلف، مخصوصاً

در جوامع بزرگ پیچیده وصنعتی امروزه نمایان میگردد ـ بدیهی است هرگاه مثلا در نهاد اقتصادی اختلال و تغییری روی دهد ، برسایر نهادها از جمله نهادهای خانواده ، آموزش وپرورش ، دینی وتفریحی تأثیر گذاشته ودگرگونیهائی را برمی انگیزد .

این وابستگی و ارتباط بین نهادها اغلب باعث اشکال درتشخیص وتمایز روشن وواضح نهاد ها میشود ـ مثلا بعضی اشکال ورزشی هم مربوط به نهادهای تفریحی وهم نهادهای اقتصادی میشود :

از اینجاست که نهاد ها در واقع باهم ترکیب شده وبصورت شبکه‌ای عمل میکنند ـ همین امر گاهی ممکن است ناهماهنگیها و تضادهائی در مورد کارکردهای نهادها برانگیزاند . روشن ترین نمونه را میتوان در مورد نهادهای اقتصادی ودینی متذکر شد ـ اگر واقعیتی است که مهم ترین انگیزه نهاد اقتصادی درنظر داشتن و پی جوئی سود و منفعت است ، محرك نهاد دینی خدمت در راه خدا و بشریت بدون درنظر گرفتن جنبه‌های انتفاعی است .

این ستیزها وناهماهنگی‌ها در مورد اعمال نقش‌ها در نهادها ، باتوجه به اینکه بعنوان نمونه‌های رفتاری ، مورد انتظار ، پذیرش وتأیید قرار میگیرد ، همواره بوسیله افراد شناخته شده نیست :

د ـ نهاد الزاماً متکی برارزش است بدین معنی که بصورت قواعد واصول رفتاردرآمده وبعنوان عوامل اجتماعی خارجی (مقررات ، قوانین ، سنن ، آداب و رسوم ، شیوه‌های قومی ، عرف و عادات) اعمال میشود .

با توجه به ویژگیهای فوق میتوان تعریف جامع و کلی‌تری از نهاد ارائه داد : نهاد ساخت نسبتا دائمی الگوهای رفتار ، نقش‌های اجتماعی وروابطی است که توسط افراد جامعه بمنظور رفع نیازمندیهای اساسی اجتماعی مورد تأیید وتحقق قرار گرفته است .

انجمن ادبی حکیم نظامی

وحیدزاده (نسیم)

غزل

بدین صفت که خرامی تو با کرشمه و ناز که دستها که برآید ز آستین نیاز

فراز مند کسی کو در آستان تو زیست سپید بخت وجودی که با تو شد دمساز

ضمیر اهل صفا جایگاه مهر تو گشت بحکم آنکه نکو منظری و بنده نواز

غریق بحر غمت را ز موج باکی نیست اسیر عشق نیندیشد از نشیب و فراز

ز شوق وصل تو پروانه وار جان نزند بگرد شمع وجودت قرین سوز و گداز

بملك حسن تو لوئی شاهد همه عشاق بشهر عشق منم کهنه رند شاهدباز

ز روی لطف و عنایت بگیر دست (نسیم)

که عاشقی است دل افسرده و سخن پرداز

کمال زین‌الدین

مدیر انجمن ادبی کمال

در عمل شیرباش و نامگذار

منفعل مانده از خود و خجلم از شما مردمان نیکوکار

باری، از من گذشت عمری و من نگرفتم ز دوش مردم بار

خدمت خلق عین ایمان است — هر که باشد جدا ازین کردار
خود مگو هست از شمار بشر — که بود کم ز نقش بر دیوار
منشین غافل و یکی بنگر — همگنانت غریق و خود بکنار
همچو گل باش خنده‌زن بچمن — نی چو خاری که میدهد آزار
آه از آن آدمی که دیوصفت — باشدش راه و رسم ناهنجار
« در برابر چو گوسپند سلیم — درخفا همچو گرگ آدم خوار »
گر ز مهرت کسی نیاساید — از کسی انتظار لطف مدار
ور چو دوزخ شوی شراره فکن — « وقنا ربنا عذاب النار »
شیرمردی بلفظ و ظاهر نیست — در عمل شیر باش و نامگذار
راه و رسمی است در جوانمردی — نتوان وصف آن بدین گفتار
گر تو نیکی کنی بخلق خدای — ذکر آنرا بهیچ روی نیار

تا که توفیق یار و همره تست
باری از دوش مردمان بردار

حسین وفائی

خنده‌آفتاب

من آن شمع سحرگاهم که میلرزم به هر بادی
چو خندد آفتاب از من نمیماند به جز یادی

درابن شب‌های تنهائی برآر ای مرغ شب وائی
سکوت تلخ ما بشکن به آوازی به فریادی

به کار خویش حیرانم چه هستم من نمیدانم
نه سرمستی نه هشیاری نه در بندی نه آزادی

ازاین بیهودگی سیرم ز هستی سخت دلگیرم
من سرگشته را ای خاك بی‌حاصل چرا زادی

چو مرغ آشیان گم کرده روشن نیست فرجامم
به طوفان میرسم یا آشیان یا تیر صیادی

به هرسو رو کنم دستی به راهم می‌نهد دامی
به هرشاخ آشیان بندم خرابش میکند بادی

(وفائی) وای از این بخت سیاه وعشق بی‌سامان
به هرباری که دل بستی چو اشك از چشمش افتادی

معاصران

شادروان (گلشن آزادی)

یار مصنوعی

جهان دگرشد ودرروزگار مصنوعی — دگر مجوی اصالت ز کار مصنوعی
بغیر سکهٔ مغشوش قلب ، کس نزند — در این زمانه بدارالعیار مصنوعی

دگر ز حق و حقیقت نشان مجوی که نیست
اثر از این دو در این روزگار مصنوعی

مخواه گرمی محفل که غیر سردی نیست
ز شعله های دروغ و شرار مصنوعی

اثر ز گردش شمس و قمر نخواهی دید
که دور هر دو بود در مدار مصنوعی

برای شیفتگان نیست بند و زنجیری
که زلف عاریه دارد نگار مصنوعی

نه مژه تیر و نه ابرو کمان بود، که قلم
برویشان زده نقش و نگار مصنوعی

مخواه لذت وصل پریرخان «گلشن»
که لذتی ندهد وصل یار مصنوعی

مهندس بهمن امین

شاهپور

غزل

یاد ایامی که ما آرام جانی داشتیم
آتشی در سینه از نا مهربانی داشتیم

در دل دیوانه رازی، گفتگوئی، ناله‌ای
از جفا و هجر و ناز سرگرانی داشتیم

سینه را دیگر توانائی سوز و آه نیست
ورنه سوزیمش به آهی گر توانی داشتیم

دیده‌ام اندر خزان عشق بر دل راه برد
هر شبم برگونه از دل میهمانی داشتیم

ساقی اش آه و شراب ارغوانی خون دل
با حضور ناله و غم میزبانی داشتیم

بلبلا تنها نه‌ای عاشق فزون از خود منال
ماهم از شوریدگی روزی نشانی داشتیم

با پر پروانه بهمن گفت شب در پای شمع
در بهار عشق ما هم نغمه خوانی داشتیم

اردشیر بهمنی

همدان

عبید شاعر هزل و طنز

این افراد چون ناچارند درمحیط فاسد خویش بسر برند و با افراد اجتماع زندگی کنند باریائی که نوعی رندی وقلاشی شمرده می‌شود به‌همه کس می‌خندند و با هزل و طنز فساد زمان و مردم را انتقاد می کنند . یکی چون حافظ برای نجات از سانسور امیر مبارزالدین با ابهام و کنایه و استعاره و مجاز سخن می گویند.

نه من ز بی‌عملی درجهان ملولم وبس — ملالت علماء هم زعلم بی‌عمل است
صوفیان‌واستدند ازگرومی همه‌رخت — دلق ما بود که در خانهٔ خمار بماند
دانی که‌چنگ وعود چه تقریرمی کنند — پنهان خورید باده که تعزیر می کنند

حافظ در زبان لیریک مفاهیم عمیق عرفانی واوضاع سیاسی واجتماعی زمان را مطرح می کند . اما بشیوه‌ای که خلاف اخلاق و عفت درآن دیده نمی‌شود .

صوفی نهاد دام و سر حقه بازکرد — بنیاد مکر با فلك حقه بازکرد

* * *

در میخانه ببستند خدایا مپسند — که در خانه تزویر و ریا بگشایند

* * *

می‌خور که‌شیخ وحافظ ومفتی ومحتسب — چون نیك بنگری همه‌تزویر می کنند

یکی همچون‌ اعبید آشکار و بصراحت درسبکی ممتاز و بی‌پیرایه‌ درقالب رکیک‌ترین کلمات سردمداران اجتماع خویش را می کوبد .

عبید در زبان هزل و طنز با کمك الفاظ وقیح در حالیکه دیگران را می‌خنداند مسببان را تمسخر می کند و بباد انتقاد می گیرد و در ضمن خود را تسلی می‌دهد (شخصی از مولانا عضدالدین پرسید که چون است که در زمان خلفا مردم دعوی خدایی و پیغمبری بسیار میکردند واکنون نمی کنند . گفت : مردم این‌روزگاررا چندان ازظلم وگرسنگی افتاده‌است که نه ازخدایشان بیاد می‌آید و نه پیغامبر) .

(سلطان محمود سربزانوی طلحك نهاده‌بود گفت : تودیوثانرا چه باشی گفت بالش) .

اوضاع علمی‌وفرهنگی‌چنان به‌پستی‌وانحطاط کشانیده شده که عالم بودن ودانشمند شدن کار بی‌هنران و درماندگان شمرده میشود :

در علم و هنر مشو چو من صاحب فن
تا نزد عزیزان نشوی خوار چو من
خواهیکه شوی پسند ارباب زمن
کنك آور و کنکری کن و کنگر زن

« لولئی با پسرخود ماجرا میکرد که توهیچ کاری‌نمی کنی وعمردربطالب بسرمی‌بری چند باتوبگویم که معلق‌زدن بیاموزسگ ز چنبرجهانیدن ورسنبازی تعلم کن تا ازعمرخود برخوردارشوی اگر از من‌نمی‌شنوی بخدا ترا درمدرسه اندازم‌تاآن‌علم‌مرده ریگ‌ایشان بیاموزی‌ودانشمند شوی‌وتازنده‌باشی درمذلت وفلاکت و ادبار بمانی و یکجو از هیچ جا حاصل نتوانی کرد » . مدارس

تعطیل دانشمندان آواره بازار علم بی رونق است تفکر و اندیشه کار بیماران شمرده میشود » (الفکر » آنچه مردم را بیفایده بیمار کند » (الدانشمند) آنکه عقل معاش ندارد » (المعلم) فاسق محترم » (الطالب علم) گرسنه ازلی » « (الجاهل) دولتیار» (العالم) بیدولت» « (المفلوك) فقیه » « (ظرف الحرمان) دوات او » « (المکسور) قلم او « (المرهون) کتاب او » « (المبتر) اجراو» « (الچرکن) جزوه‌دان او » « (ام النوم) مطالعه‌او » « (دارالتعطیل) مدرسه » « (الدانشمند) خورچین مسائل » « (المعلم) احمق » . برجای دانشمندان و فضلا ، کم مایگان شکم تهی بلندآواز تکیه زده‌اند آنچه بنام علم گفته میشود مشتی مزخرفات و آنکه بجای عالم سخن میگرید مردی فرومایه و کم سواد است: شخصی از خطیبی سئوال کرد که (والسماء ذات الحبك) چه معنی دارد گفت: همه کس داند که سماء زمین باشد و ذات هم ازاین چیز کی باشد حبك نه من دانم و نه تو و نه آنکه این گفته است :

« مولانا شرف الدین دامغانی بر در مسجدی می گذشت خادم مسجد سگی را در مسجد پیچیده بود و می‌زد سگ فریاد می کرد . مولانا در مسجد بگشاد سگ بدرجست ، خادم با مولانا عتاب کرد .مولانا گفت ای یار معذوردار که سگ عقل ندارد از بی‌عقلی در مسجد می‌آید ما که عقل داریم هرگز ما را در مسجد می‌بینید » .

فساد و تباهی منحصر بعلم ودانش نیست . در قرن هشتم تقوی و فضیلت نیز دیده نمی‌شود . اشراف این زمان به حشر و نشر وعقاب و عذاب اعتقادی ندارند تن‌پروری و شهوت‌پرستی برعفت وشرم غلبه دارد ، متاع تقوی وپرهیز

خریداری ندارد . زیرا «که لعب ولهو بی فسق و آلات مناهی امری ممتنع است و جمع کردن مال بی رنجاندن مردم وظلم وبهتان وزبان در عرض دیگران دراز کردن محال پس ناچار هرکه عفت ورزد از اینجا محروم باشد واورا اززندگان نتوان شمرد وحیات اوعبث باشد. چه « مشایخ این عهد جماع دادن را علة المشایخ گویند » و « هرکس از زن و مرد جماع نداد همیشه مفلوك و منکوب باشد و وبداغ حرمان وخذلان سوخته « در اجتماعی که نه علم ودانش ارجی دارد و نه تقوی وفضیلت قدری، مسلماً « مفاسد و رذایل اخلاقی در اعماق این جامعه ریشه میدواند و صفـات عالیه انسانی محو و نابود میگردد . زیرا آنچه مانع فساد و تباهی اجتماع میباشد یا دانش وفضیلت است یا دین و تقوی کـه این هردو در بین رجال و اشراف وسردمداران اجتماع قرن هشتم منسوخ است و منفور . در نزد اینان (العاقل) آن نیست که بقول عبید بدنیا واهل او نپردازد و (الآدمی) آنکه ضوابط ترقی در عصر عبید دانش و فضیلت نیست که از زمان آدم صفی تاکنون هرکس که جماع نداد میر و وزیر وپهلوان و لشگرشکن و قتال و مالدار ودولتیار و شیخ وواعظ و معروف نشد » :

مجریان عدالت قاضیان و عوامل آنانند اما قاضی این عصر خود مظهر و سمبل حق کشی وظالم پروری است : « (العدل) آنکه هرگز راست نگوید ، « الرشوه) کارساز بیچارگان » .

(ناتمام)

محمد حناب‌زاده

گوهرهای مثنوی معنوی مولوی

داستان بقال و طوطی

بقالی طوطی خوش‌نوا وسبز رنگی داشت که سوداگران را با شیرین‌زبانی سرگرم کردی و مایه رونق بازار بقال بودی . از قضا در دکان بقال گربه‌ای درپی موشی افتاد طوطی از ترس جان از بالای دکان جستن نمود و شیشه‌های روغن بادام از پرش او بزیر غلطید وشکست بقال از این زیان عنان تمالك را از دست داد با دست به سرطوطی زد و از اثر ضربت سرطوطی کل شد و از این پس پرنده بیگناه از نوا و آوا خاموش گردید و راز و نیاز خواجه برای زبان آمدن مرغ بیفایده ماند :

روزها گذشت و بقال با غم و اندوه و پشیمانی بسربرد تا آنکه درویشی ازجلو دکان بقال عبور کرد وسرش مانند پشت طاس و طشت بیموو صاف بود : طوطی از دیدن او بسخن آمد و گفت :

تو هم شیشه روغن را شکستی که مانند من کچل گشتی ؟ مردم از سخن او و از قیاسی که نمود و درویش‌را مانند خود پنداشت بخنده افتادند !

در اینجا مولوی فرماید : تو هم اگر سخن طوطی‌رامیشنیدی میخندیدی ولی متوجه باش که کارهای خودت را چنین‌قیاس و مقیاس نگیری . درنوشتن شیردرنده و شیردرنده و شیر گاو و گوسفند بیك شکل است ولی‌معنی آنها باهم تفاوت کلی دارد :

گمراهی‌ها و لغزش‌ها و سقوط از همین خطاها و اشتباهات پدید میآید وبهمین دلیل افراد کوته‌نظرچون دیده بینا ندارند همه‌افراد خوب‌وبد درنظرشان یکسان‌است‌ودنبال هرصدا وآوازی میدوند وساده‌لوحان انبیاء واولیای‌خدارا مانند خود پنداشته و گفتند:

مابشروشماهم‌بشرید. شماخواب وخوراک‌دارید وماهم‌خواب وخوراک داریم پس باهم‌مساوی هستیم: آری مساوی بودند از لحاظ صورت ولی از باطن و سیرت مردان خدا بی‌خبر ماندند.

مثال دیگر:

دونوع زنبور وجود دارد: هردو درمرغزارازگل ولاله غذا میگیرند اما یکی عسل‌میدهد ودیگری زهر. دونوع‌آهو هست هردو از یکنوع آب وعلف پرورش مییابند یکی مشک ناب میدهد ودیگری سرگین. دونوع نی درنیستان دید میشود یکی از شکر و دیگری میان‌تهی است: زمین زمین است اما یکی شوره‌زار و دیگری کشتزار میشودآب شیرین و شور هردو صاف وزلال هستند تنها ذائقه سالم میتواند طعم غذاها وآبها وعسل و موم را ازهم فرق بگذارد. هرکاریکه انسان می کند بوزینه هم از او تقلید مینماید آیا با این تقلید بوزینه انسان میشود؟..

مؤمن، منافق، عالم و جاهل هرکدام بمقام خود میروند وبرطبق نام خود سیر میکنند اگرکسی را مؤمن بخوانی خرشحال و مسرور میشود و اگر منافق بنامی خشمگین شده پرخاش‌میکند محبوبیت و منفور بودن این نامها از معانی‌آنها سرچشمه‌گرفته ورنه حرفهای (م ؤ م ن) شرافتی ندارد: حرف

مثل ظرف است و معنی چون آبی که درون آن ظرف میباشد بنا براین شناسایی حق از باطل و زر نیکو از زر قلب در عیار محك میخواهد و فریفته نام و عنوان و آواز و ادعا نباید گشت و در هر کاری تحقیقی دقیق و عمیق ضرورت دارد و داوری در امور هم نباید از روی قیاس و نظایر و اخوات و حوادث و وقایع باشد و آدمی بظاهر اعتماد نماید که فرمود :

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست

همانطور که صیاد بانگ صفیر مرغ را تقلید میکند و مرغ غافل صدای همجنس خود را شنیده از هوا بزمین فرود آمده گرفتار دام میشود افراد پست و فرومایه هم سخنان بزرگان را ندانسته بزبان آورده ابلهان و خوش باوران را طعمه نابکاریها و مقاصد دون و شیطانی خود مینمایند بنا براین فریب ظاهر را نباید خورد و گمراه شد، و باید گوش و هوش و عقل و خرد را بکار انداخت تا بورطه بدبختی و هلاکت دچار نگشت ؛

بزرگان ما در بیان حکایت و داستان آرمان و هدفی جز شناساندن حقایق و بینائی دیده باطن مردم نداشته قصه و افسانه را برای سرگرمی نساخته و بیهوده سخن رانی نکرده‌اند . مولوی در هر حکایت کوچك و بزرك نخست بر اصل جامعه شناسی از روی مثل بحثهای عرفانی و حکمت آمیز را آغاز میکند آنگاه خطاها و اشتباهات را مجسم نموده توجه بعقل و خرد معطوف میدارد :

در حکایت کوچك طوطی و قیاس او بطوریکه مشاهده شد قیاس را بعلل منطقی باطل میداند و تحقیق و تدقیق را در هر امری هر چند همه ظواهر گواه صادق بر قبول باشد لازم میشمارد تا آدمیان از کید افراد دیو سیرت آزاد بمانند:

دقت و مراقبت و دوراندیشی صفای نفسانی و روانی هم میخواهد زیرا :

کار مردان روشنی و گرمی است کار دونان حیله و بی شرمی است

دکتر محمد یگانه آرانی
فرانکفورت - آلمان

ما و فلسفه

تیزدستی در انتقاد

جستجوی روش تفکر خود، اولین هدف کسی است که میخواهد متفکر بشود.
آموختن محتویات افکار دیگران (معلومات) و ممارست در شیوه‌های تفکر آنان، درواقع اورا از روش تفکر خود او دور میکند.

این آموختن‌ها و ممارست‌ها موقعی ارزش دارد که آهسته آهسته روش تفکر او در نهان برانگیخته و پرورده شود، و روزی پوسته این آموخته‌ها و معلومات را درهم شکافد و از خود بریزد. مقایسه اختلافات افکار و تعیین مشخصات و حدود و تمایز آنان از هم، تیزدستی در انتقاد را می‌افزایند، اما کسی را بتفکر نمیکشاند.

از تشبیه حقیقت بآفتاب

میگویند، حقیقت آفتاب سوزانیست که انسان تاب تحمل آنرا ندارد.
دین وعقل، آفتاب حقیقت را برای ما قابل تحمل کرده است. دین، ابر بجلو آفتاب میکشد وتفکر، آفتاب را باندازه کافی از ما دورمیسازد، تا انسان بتواند زیستن را با حقیقت سازگار سازد.

تفکر ازهمه چیز فاصله میگیرد تاآنرا بشناسد. هرمفهومی ازاو، تصویر دوری از واقعیت است، تاآنجا در دسترس معرفت است که موافق باحیات او باشد. وقتیکه حقیقت شروع میکند ضد حیات بشود، ما ازآن دست میکشیم

و رو میگردانیم . تفکر ، دوری لازم را از حقیقت ، برای امکان حیات کشف میکند، اما همیشه در پی حدس آنست که نزدیکی بحقیقت چه تحملی لازم دارد وچه موجودی تاب آنرا میتواند بیاورد و گرمی حقیقت درنزدیکی اش چه اندازه است. تفکر ، معرفتی است از دور، باآنکه به دور بودن راضی نیست و تخیلی است از نزدیکی، باآنکه نزدیك بودن برای او میسر نیست .

شاید تشبیه حقیقت بآفتاب ، فقط در یك وجهه ، بما نشانی از حقیقت میدهد و این توجیه ما ، از وجوهیست که مارا درحقیقت باشتباه می اندازد . اما دراین وجه ازتشبیه ، یك معنی ، روشنی پیدا میکند. دین وعقل، هردو برای ما حقیقت را ملایم طبع میکنند ودراین خصوصیت باهم مشترکند ، باآنکه هریك از راهی دیگر بهمان نتیجه میرسد.

کسانیکه از دین بعقل میگریزند ، برای آنست که عقل در دوره‌ای همان نقش را بنحوه بهتری بعهده گرفته است . دین برای قبول حقیقت، نوررا در ابر بودنش می پراکند. تفکر برای قبول حقیقت، نوررا دورمی کند . تفکر از دین روشن‌تراست ، دین از تفکر گرمتر میباشد.

تفکر و زیرکی

زیرکیهای ما، مارا از تفکر باز میدارد . زیرکی قدم بقدم ما را بیشتر پای‌بند سودمندی میکند. تفکر قدم بقدم، مارا از سودمندی آزاد میکند .

وجدان و تفکر

وجدان، ارزشها و خرافات باقیمانده قرنها وهزاره‌هاست . وجدان ، همیشه علیه تفکر ماست ، چون تفکر زودتر و راحت‌تر خود را تغییر می دهد . ما در وجدان واحساسات وعواطف واخلاق ، لایه های مختلف داریم که در سختی باهم متفاوت‌اند :



قابل توجه مصرف کنندگان گاز مایع

اطلاع از روش صحیح استفاده از گاز مایع افراد را از حوادث و خطرات ناشی از انفجار و آتش‌سوزیهای گاز محفوظ میدارد . بدینوسیله اکیداً توصیه میگردد به‌نکات زیر دقیقاً توجه و مراعات فرمائید ،

۱ ـ سلیندر محتوی گاز مایع را فقط از شرکتی که تأمین کننده گاز هر مشترک باشد تحویل گرفته و از دریافت سیلندر از فروشگاه ها و افراد غیر مجاز خودداری فرمائید .

۲ ـ بمنظور حفظ سلامت خانواده واموال خود توجه داشته باشید که تعویض سیلندر پر یا سیلندر خالی همیشه باید توسط کارکنان توزیع شرکتی که مشترك آن میباشید انجام گیرد .

۳ ـ برای حصول اطمینان از عدم نشت گاز از کارکنان توزیع بخواهید که پس از نصب سیلندر بدستگاه گازسوز از اتصالات مربوطه با کف صابون آزمایش بعمل آورند (بکاربردن کبریت برای این منظور خطرناك و مطلقاً ممنوع است).

۴ ـ سیلندرهای گاز مایع باظرفیت ۱۳ کیلوگرم ببالا بایستی حتماً درخارج

از ساختمان در هوای آزاد نصب گردد برای ایمنی بیشتر از شرکت توزیع کننده خود بخواهید که سیلندرهای باظرفیت کمتر را نیز در صورت امکان در خارج از ساختمان در هوای آزاد نصب و از آنجا بوسیله لوله مسی به وسائل گازسوز متصل نمایند.

۵ـ آبگرمکن های گازی باید حتماً مجهز به دودکش باشند از آبگرمکن هائی که فاقد دودکش هستند مطلقاً استفاده نفرمائید.

۶ـ استفاده از وسائل گازسوز بایستی بدست افرادی که باطرز کار آن آشنائی دارند انجام گیرد اجازه ندهید اطفال و یا اشخاص نا وارد از آنها استفاده نمایند.

۷ـ از قراردادن سیلندر گاز مایع و وسائل گازسوز در محلهائیکه پائین تر ازسطح زمین بوده وفاقد هرگونه راه نفوذ هوا به خارج وسیستم تهویه میباشد خودداری فرمائید.

۸ـ لوله رابط باید بوسیله بست فلزی به گازسوز ـ رگولاتور و یاشیر سیلندر محکم بسته شود بنحویکه از هرگونه نشت گاز جلوگیری نماید در صورتیکه در سیستم گاز مایع شما بست فلزی بکار برده نشده است از شرکت توزیع کننده خود بخواهید که حتماً دراینمورد اقدام نمایند.

۹ـ هرگونه شکایت و یا نقص گازرسانی شرکتهای توزیع کننده گازمایع را به اداره مرکزی شرکت ملی گاز ایران در تهران (امور فروش گاز مایع تلفنهای ۸۲۸۱۵۱ تا ۸۲۸۱۵۵ ودر شهرستانهای منطقه گاز اهواز ۲۰۰۷۵ و ۲۱۸۱۹ اصفهان ۴۱۰۳۴ الی ۴۱۰۳۸ شیراز ۳۵۵۳۳ و۴۸۳۲ و مشهد ۳۹۳۳۴ و ۳۷۰۰۱) اطلاع فرمائید



بیمه ملی- شرکت سهامی خاص

خیابان شاهرضا- نبش ویلا

تلفن ۵۱ تا ۸۲۹۷۵۴ و۸۲۹۷۵۶

تهران

همه نوع بیمه

عمر- آتش سوزی- باربری- حوادث- اتومبیل وغیره

شرکت سهامی بیمهٔ ملی

تلفنخانه اداره مرکزی: ۸۲۹۷۸۱ تا ۸۲۹۷۵۴ و ۸۲۹۷۵۶

خسارت اتومبیل ۸۲۹۷۵۷ خسارت باربری ۸۲۹۷۵۸

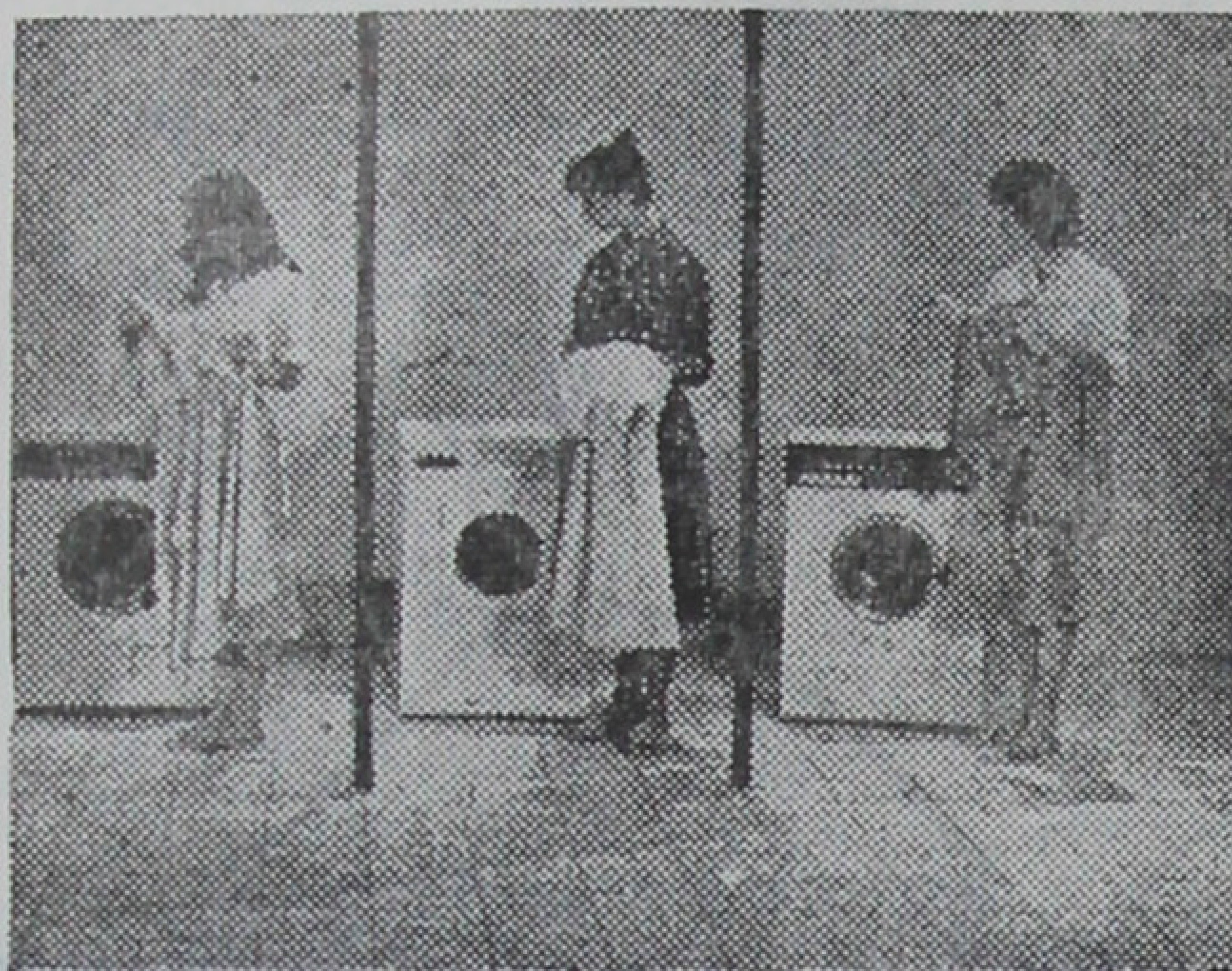
مدیرفنی : ۲۸۹۷۵۵

نشانی نمایندگان

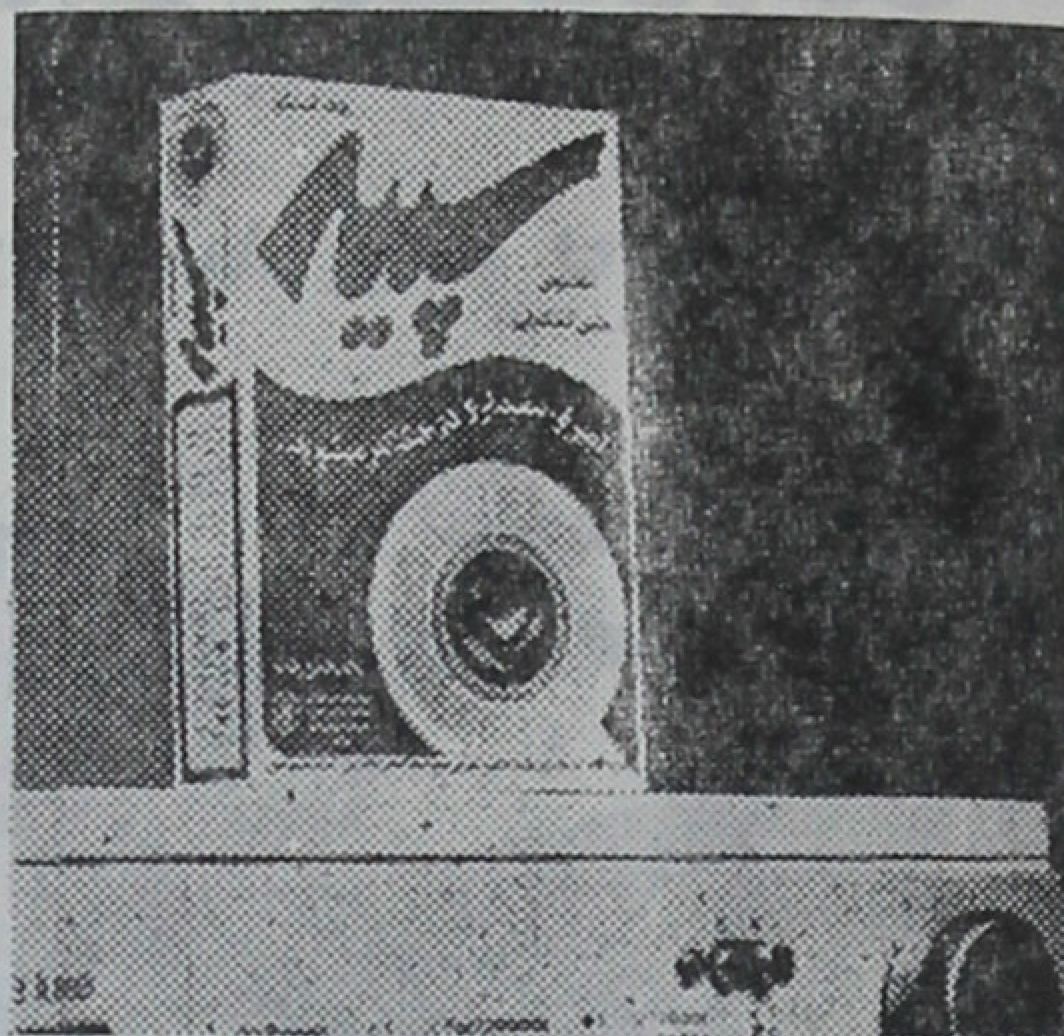
آقای حسن کاباسی:	تهران تلفن	۲۴۸۷۰-۲۳۷۹۳
دفتربیمه زند:	تهران تلفن	۸ تا ۸۳۷۰۵۶
آقای شادی:	تهران تلفن	۳۱۲۹۴۵-۳۱۲۲۶۹
آقای شاهکلدیان:	تهران تلفن	۸۲۹۷۷۷
دفتربیمه ذوالقدر:	آبادان	۲۱۷۶-۲۷۹۷
دفتربیمه ذولقدر:	تهران	۳۱۸۰۸۷
دفتربیمه ادیبی:	شیراز	۳۵۱۰
دفتربیمه مولر:	تهران	۳۹۳۲۵۸-۳۱۸۲۱۲
آقای هانری شمعون:	تهران تلفن	۸۲۳۲۷۷۹۸
آقای علی اصغر نوری:	تهران تلفن	۸۳۱۸۱۷
آقای رستم خردی:	تهران تلفن	۸۲۲۵۰۷-۸۴۴۱۷۷

تترسید

لباسهای رنگی خود را در ماشین لباسشوئی بشوئید



چون پودر سپید هست مطمئن باشید





- پودر سپید بدوام پارچه لطمه نمیزند.
- پودر سپید رنگ پارچه را ثابت و درخشان نگاه میدارد.
- پودر سپید با کف کنترل شده مخصوص ماشین لباسشوئی.



پودر سپید
یعنی لذت
انتخاب صحیح

مایع ظرفشوئی **گلی**

برای

- شستشوی بهداشتی ظروف
- نرمی ولطافت دست
- پاک شدن سریع وکامل

چربیها



A – 93

با رخشا خانه من، خانه شما، خانه ما مثل دسته گل میشه

- بارخشا محتوی «بلیچ» ظاهرخانه را تمیز و باطنش را ضد عفونی کنید .
- پودر رخشا ثمره سالیان دراز تجربه و تحقیق در امر پاک شوئی است .
- ماده «بلیچ» موجود در رخشا که موقع استفاده از رخشا بوی آنرا تشخیص میدهید ، یک ضد عفونی کننده فوق العاده میباشد .

چرا رخشا تهیه و به بازار عرضه شد ؟

چون : -با محصولات موجود در بازار مانند پودرهای رختشوئی ، مایعات ظرفشوئی و یا هر محصول مشابه نمیشود سرویسهای آشپزخانه و حمام ، کاشی و موزائیک را شست و ضد عفونی نمود .

بخاطر کف زیاد محصولات نامبرده در بالا سرویسهای خانه تمیز و براق نمیشوند و کف زیاد دست و پاگیر است .

مواد ضد عفونی کننده که لازم و واجب برای شستشوی سرویسهای خانه است در هیچیک از محصولات نامبرده در بالا یافت نمیشود .

محصولات نامبرده در بالا حاوی مواد لازم برای پاک نمودن لکه های سمج چربی ، چرک و مواد زائد روی سرویسهای منزل نیستند .

لذا پودر رخشا براساس خواست های لازم برای شستشوی سرویسهای خانه ساخته و تهیه گردید .

رخشا دارای مواد پاک کننده قوی است که لکه هائی مانند لکه چربی و لکه های مواد غذائی را از بین میبرد .

رخشا دارای ماده ضد عفونی کننده "بلیچ" است که داخل و خارج یخچال اجاق گاز ، کمدهای آشپزخانه ، ماشین رختشوئی ، موزائیک و کاشی (حمام ، آشپزخانه ، راهروها) وان ، دستشوئی ، توالت ، دستگیره ها و خلاصه هرجای منزل را که شسته و تمیز کرده است ضد عفونی و عاری از میکرب میکند و این خاصیتی است که مطمئنا "مد نظر هر خانم خانه داری میباشد .

رخشا بصورتی ساخته شده است که روی لعاب و استنلس استیل سرویسهای خانه سائیدگی و خراش ایجاد نمیکند .



بارخشا راحت هرنوع جرم ، لکه و چرک روی سرویسهای خانه را تمیز و براق میکنید و کمتر خسته میشوید .

طرز استفاده از رخشا : کمی رخشا روی محل مورد نظر بپاشید و با یک اسفنج مرطوب محل را تمیز نمائید . چنانچه محل مورد نظر جرم بسته و براحتی تمیز نمیشود محل را مرطوب ، رخشا را بپاشید و کمی تامل نمائید . پس از چند دقیقه جرم و لکه های سمج براحتی پاک میشوند . فراموش نکنید که هر محصولی برای کار بخصوصی ساخته و عرضه میشود .

و باز هم فراموش نکنید که رخشا را از خریدهای لازم خانه بحساب آورید .



صابون

عروس

برای دستشوئی و حمام

A – 94


صابون
گلنار



۱–



۲–



۳–



۴– مادرتوهنوزاین رومیزی روداری ؟مال من کمداغون شده ،چیکارمیکنی که نومونده ؟



۵ – این بستگی به پودری داره که باهاش میشوری .من باپودر برف میشورم ٠
این رومیزی کوچکتره ولی نو ، نگاه کن با این یکی فرقی داره ؟

این مقایسه ایست بین رومیزی نو ، و رومیزی
که بارها با برف شسته شده است .



برف یك محصول خوب و مطمئن



پودر
سردا

در آب سرد هم، پاک و درخشان میشوید

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

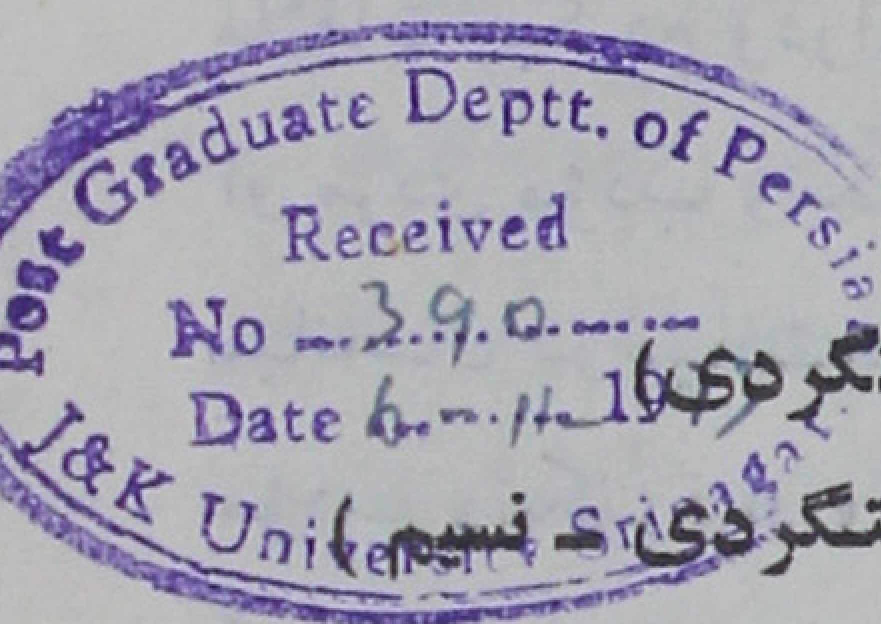
ارمغان

سال پنجاه و پنجم
دورهٔ - چهل ودوم
شمارهٔ - ۷

شمارهٔ - هفتم
مهر ماه
۱۳۵۲

تأسیس بهمن ماه - ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس: استادسخن : مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز ونگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی - نسیم)
(دبیراول : محمد وحید دستگردی)



With the compliments of the
PRESS DEPARTMENT
IMPERIAL EMBASSY OF IRAN
New Delhi

برتراند راسل

ترجمه : دکتر محمد وحید دستگردی
واشینگتن - آمریکا

شخصیت های بزرگی که ملاقات کرده‌ام

من درطول زندگی‌ام، اززمان ملکه ویکتوریا تالحظهٔ کنونی، مردان و زنان برجسته وبزرگی را ملاقات کرده‌ام . تجارب من نشان میدهند که صفت مشخصهٔ کسانیکه بزرگترین اثررا درتاریخ باقی گذاشته‌اند، بجز درچند مورد، صفت جاویدان بودن ویاشخصیت والا داشتن نبوده است . تنها برخورد من با ملکه ویکتوریا درسن دوسالگی بود ومتأسفانه من‌آن ملاقات‌را بخاطرنمیآورم اما مهتران‌من باتعجب‌وشگفتی میگویند که‌رفتارمن درآن‌سن کم درحضورملکه کاملاً احترام‌آمیز ومؤدبانه‌بود.

ازطرف دیگر، درهمان دوسالگی بود که من برای اولین مرتبه روبرت برانینگ را ملاقات کردم که درنظر اکثرمردم بهترین شاعر عصر خودش بود. وی مشغول صحبت کردن بودکه من گفتارش را باصدای بلند باذکر این جمله قطع کردم «ایکاش آن مرد صحبت نمیکرد» درسالهای آخر عمرش مکرر او را ملاقات میکردم ودراو صفتی ممتاز ندیدم که احترام افرادرا نسبت باوبرانگیزد. او مردی مؤدب ونیکوسرشت وخوش برخورد بود واغلب اوقاتش‌را با زنان میانه‌سال درضیافت‌های عصرانه سپری میکرد. مردی‌بود لاغراندام وزرنگ؛ مؤدب ونیکورفتار وکاملاً مبادی‌آداب، لکن‌آن ذوق وشوق وجذبه ازلی را که انسان ازیك شاعر انتظاردارد نداشت.

ازطرف دیگر، لردتنیس، که اورا هم مکرر می‌دیدم؛ رفتاری بتمام معنی کلمه شاعرانه داشت ومن درایام شباب این رفتار اورا شماتت وتحقیر میکردم. او عادت داشت که باغرور وتکبر درحالیکه جبه‌ای ایتالیائی بر تن داشت درحومه شهرتفرج کند ومصراً می کوشید که نگاهش بر مردمی که از کنارش می گذشتند نیفتد ورفتاری ازخود نشان میدادکه حاکی ازاستغراق در عوالم شاعرانه وپریشانی حواس‌بود.

درمیان‌شاعران‌دیگری که ملاقات کرده‌ام فکرمیکنم‌فراموش‌ناشدنی‌ترین آنها ارنست تولربود که خصوصاً قدرتی خارق‌العاده برای تحمل مصائب و شدائد عظیم غیر شخصی داشت.

روبرت بروك‌که مرا با او انس والفتی نسبةً زیاد بود مردی خوش‌سیما وپرجوش وخروش بود، اما عدم خلوص وصمیمیت اوکه ملهم از بایرون بود وتظاهر وخودنمائی‌او تاحدی ازرفعت مقامش می کاست.

درمیان فلاسفه برجسته؛ منجمله آنهاکه‌هنوز حیات‌دارند، عالیمقدارترین

آنها در نظر من ویلیام جیمز بود . علتش آن بود که وی مردی کاملاً ساده و درویش مشرب وعاری از غرور و تکبر بود وباآن مقام رفیع بی ادعا وبسیار متواضع بود . مردی کاملاً آزاد منش و از طبقهٔ اشراف بود ودوست داشت بدون هیچگونه آلایشی باتودهٔ مردم درآمیزد.

بعضی ازفلاسفه ـ صرفنظر ازدرجهٔ عظمت مقام فلسفی ـ ازطریق صفت درستی وراستی‌فکر بردیگران اثرمی گذارند.نمونه خیلی‌خوب اینگونه‌فیلسوفان هنری سیجویك بودکه معلم علم‌الاخلاق من‌بود. در دورهٔ جوانی‌او تنها کسانی می‌توانستند به‌کمبریج‌راه یابندکه سی‌ونه‌مادهٔ کلیسای انگلستان‌را قبول‌وامضاء کرده باشند . سالها بعدازآنکه این‌مواد را امضاءکرده بود دروی شك‌وتردید بوجودآمد وباآنکه ازوی انتظار نمیرفت که تأیید کند که عقایدش همچنان مانند ابتدا بدون تغییر باقی‌مانده‌اند تصمیم براستعفاگرفت . این‌عمل‌او‌موجب تسریع درتغییر قانون‌شد وبه‌محدودیت‌های کهنهٔ دینی والهی پایان داد. بعنوان یك معلم ، از درستی وراستی وصداقت یك فیلسوف بزرگ برخوردار بود و اعتراضات دانش‌آموزان را با چنان دقت ونکته‌سنجی ومتانت مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دادکه گوئی این‌اعتراضات ازجانب همکارانش ارائه شده بود. این‌کار ، تعلیمات او را مفیدتر از تعلیمات بسیاری از فیلسوفان بزرگتر از او درآورده بود.

دانشمندان وعالمان ازنوع بخصوصی قدرت تأثیر برخوردارندکه‌ناشی ازآمیختگی هوش وذکاوت بسیار زیاد باسادگی بچه مانند آنهاست . منظور من از «سادگی» نداشتن زرنگی وزیرکی نیست . منظورمن ازاین‌کلمه عادت داشتن به‌تفکر غیرشخصی است بدون‌آنکه فوائد و یا مضار دنیوی ومادی یك عقیده یایك‌کاررا درنظر بگیرند.

درمیان دانشمندان جهان که من ملاقات کرده‌ام انشتن نمونه‌عالی وممتاز این گروه است.

درمیان سیاستمداران ، من باهفت نخست‌وزیر ازپدربزرگم گرفته که در سال ۱۸۴۶ نخست‌وزیر بود تاآقای اتلی ، آشنابوده‌ام . فراموش نـاشدنی‌ترین آنهاگلاداستون بود که آنهاکه اورا می‌شناختند «آقای» گلاداستون خطابش می‌کردند . درصحنه سیاست تنها مرد دیگری که من می شناختم و بنظر من از جهت شخصیت مؤثرش همتای گلاداستون بود لنین بود .

مظاهر دورهٔ ملکه ویکتوریـا در آقای گلاداستون متجلی‌بود ولنین آئینه تمام‌نمای قوانین‌مارکس بود. هیچکدام ازآنان به‌تمام معنی کلمه انسان‌نبودند اماهریك ازآنان قدرت یك‌نیروی طبیعی‌را داشتند.

آقای گلاداستون چشمانی گیرا ونفوذکننده داشت ودرزندگی خصوصی بااستعانت ازقدرت چشمانش بردیگران تسلط می‌یافت ودرآنها ایجادوحشت و اضطراب می‌کرد . انسان در حضور او خود را پسر کوچکی در برابر معلم سخت‌گیری احساس می‌کرد وپیوسته میخواست بگوید : مرا ببخشید ، آقا ، من‌نبودم . هرکس‌درحضوراو این‌حالت‌را احساس می‌کرد. من‌نمی‌توانم‌تصور کنم‌که هرگزکسی جرأت‌کرده باشدکه برای او داستان یـا لطیفه‌ای نقل کند چون‌هیبت‌اخلاقی‌او گوینده‌رادرسرجای‌خودخشك‌میکرد. من‌مادربزرگی‌داشتم که قوی‌هیکل‌ترین ونیرومندترین زنی‌بودکه هرگزدیده‌ام . مردان برجسته‌دیگر بدون استثناء بعلت ترس ووحشت ازپیش‌او می گریختند .

باری که آقای گلاداستون‌میخواست‌برای‌صرف‌چائی بمنزل‌ما بیاید؛مادر بزرگم قبلا بهمهٔ ماگفت که سیاست وخط مشی‌ایرلندی گلاداستون‌راکه وی از آن شدیداً متنفربود بباد انتقاد خواهدگرفت.

گلاداستون آمد ومن‌هم درتمام وقت حضور داشتم و باترس و وحشت منتظربودم که میان این دو مباحثه مورد نظر درگیرد . افسوس که چنین نشد ، مادربزرگم دربرابراو چون موم نرم شد وحتی کلمه‌ای سخن نگفت که آن شیر ژیان‌را به‌غرش وادارد . هیچکس نمی‌توانست حدس بزند که میان آن دو نفر اصلا اختلاف عقیده‌ای وجوددارد .

بجرأت باید اذعان کنم که هولناك‌ترین تجربه من درزندگی از ارتباط با آقای گلاداستون ناشی‌شد. درسن هفده‌سالگی که من جوانی بسیـار خجول و ناپخته بودم آقای گلاداستون برای گذراندن تعطیلات پایان هفته بجمع خانواده ماپیوست . من تنها مرد خانواده‌بودم وپس ازصرف ناهار هنگامیکه خانـم‌ها برای استراحت اطاق را ترك کردند من باآن غول‌بیابانی تنها ماندم . من‌چنان گیج شده بودم که نمی‌توانستم وظایف خودرا بعنوان میزبان انجام‌دهم واوهم کمکی بمن‌نکرد تا از این حال بدرآیم . مدت زیـادی مـا ساکت نشستیم ، سرانجام باصدای بم گوشخراشش تنها این‌جمله‌را اداکرد : این شراب سرخی که بمن داده‌اند خیلی خوب است اما چرا آنرا در لیوان قرمز رنگ برای من ریخته‌اند؟

ازآن‌زمان‌ببعد من بامردم‌عصبانی ، قضات خشمگین ودولتهای متخاصم مواجه شده‌ام اماهرگزدیگرترس ووحشتی‌مانندآنچه که درآن‌لحظه هولناك‌برمن مستولی‌شد احساس نکرده‌ام.

اعتقاد عمیق اخلاقی اساس نفوذ سیاسی آقای گلاداستون بود . او همهٔ مهارت‌های یك سیاستمدار زرنگ‌را دارا بود اما صمیمانه اعتقاد داشت که هریك از نمایشهای سیاسی او ازعالی‌ترین هدفهای اخلاقی منشاء می گرفت . لابوکرکه فیلسوفی بدبین‌بود آقای گلاداستون‌را دراین جمله خلاصه کرده بود:

« مانند هرسیاستمداری، او همیشه حیله‌ای درآستین خود دارد ، اما برخلاف دیگران، او فکرمی کندکه مسیح آن حیله‌را درآنجا قرارداده است، او همیشه وبااشتیاق کامل باوجدان خود مشورت می کرد و وجدانش هم پیوسته جواب قانع کننده باو میداد .

قدرت شخصیت او در داستان زیر مجسم شده است . این داستان که صحت یاسقم آن مورد تردیداست راجع به‌برخورد او با یك مرد مست در یك جلسه است . این مرد ؛ آنطوریکه شواهد نشان میدهند ، عضو حزب سیاسی مخالف بود وپیوسته به‌میان سخن او میدوید . سرانجام آقای گلاداستون با تیر دیدگانش اورا برجای خود نشاند وخطاب باو چنین گفت: ممکن‌است که من ازآن مرد محترمی که نه یکبار بلکه بکرات سخنان مرا با جملات معترضه‌اش قطع کرده است خواهش کنم که ادب ونزاکت را تاآن حد رعایت کندکه‌اگر من جای‌او بودم و او بجای من بلاتأمل من چنین کاری را میکردم ، طبق گفته حاضران درجلسه‌که من بدان اعتقاد توانم داشت آن‌مرد چنان تحت تأثیر این جمله قرارگرفت که تاپایان جلسه دیگرکلمه‌ای برزبان نراند.

خیلی عجیب است که نیمی از هموطنـــانش ، منجمله اکثریت عظیم روشنفکران اورا دیوانه یاگناهکار ویا هردو می‌دانستند .

هنگامی که من بچه بودم، بیشتر بچه‌هائی که می‌شناختم محافظه‌کاربودند وبا اعتقادکامل بمن‌می گفتند که آقای گلاداستون هرروزصبح بیست کلاه به کلاه فروشان مختلف سفارش می‌دهد وخانم گلاداستون مجبوراست بدنبال‌او برود واین‌سفارشها را پس‌بگیرد (این‌مربوط به‌زمانی‌است که تلفن‌اختراع نشده‌بود) پروتستانها تصور میکردند که اومحرمانه باواتیکان پیمان بسته‌است . ثروتمندان بـاستثنای عدهٔ معدودی او را ثروتمند می‌پنداشتند همانطورکه اکثر مرتجعان

آمریکائی روزولت را ثروتمند می‌پنداشتند. اما او پیوسته خونسرد و آرام بود چون او کاملاً مطمئن بود که حضرت مسیح یار و یاور و در کنار اوست. نیمی از ملت هم او را رب‌النوع می‌دانستند.

در سال ۱۹۲۰ لنین را در مسکو ملاقات کردم و با او مصاحبه‌ای دراز بعمل آوردم. لنین ظاهراً با گلاداستون خیلی تفاوت داشت اما با در نظر گرفتن اختلاف زمان و مکان و مذهب؛ این دو مرد صفات مشترک زیادی داشتند. ابتدا اختلافات این دو را درنظر میگیریم:

لنین مردی ظالم بود ولی گلاداستون چنین نبود.

لنین برای سنت احترام قائل نبود درصورتیکه گلاداستون به‌سنت احترام خیلی زیادی میگذاشت.

لنین برای تأمین پیروزی حزب خود هر کاری و وسیله‌ایرا مشروع میدانست درصورتیکه درنظر گلاداستون سیاست نوعی بازی بود که مقررات خاص داشت که باید طبق آنها عمل کرد.

بعقیدهٔ من همهٔ این تفاوتها بنفع گلاداستون هستند و بهمین جهت گلاداستون رویهمرفته اثرات نیکوئی داشت درصورتیکه اثرات لنین خطرناک و مصیبت‌بار بودند.

باوجود همهٔ این تفاوتها بهرحال صفات مشترک آنها نیز عمیق و ریشه‌دار بودند، لنین خودرا کافر میدانست در صورتیکه در این مورد اشتباه کرده بود، او عقیده داشت که جهان تحت سلطهٔ نیروی ماوراءالطبیعه است و خود او وسیلهٔ آن نیروست، درست مانند گلاداستون که خودش را نماینده انسانی یک نیروی فوق‌انسانی می‌پنداشت. بیرحمی وظلم وشقاوت او فقط وسیله بودند ونه هدف، او هرگز علاقه نداشت که قدرت شخصی را به قیمت از دست دادن اعتقاد

مذهبی‌اش بدست‌آورد ، قدرت شخصی این هردونفر مشتق از اعتقاد راسخ و تزلزل ناپذیرآنها به‌درستی وراستی قلبی‌شان بود . هر دونفر برای حفظ ایمان و اعتقادشان بکارهائی دست یازیدند که در این کارها ، از روی جهالت ، فقط می توانستند خود را سخره کنند ـ گلاداستون در انتقاد از انجیل و لنین در فلسفه :

از این دو نفر باید بگویم که گلاداستون بعنوان یك شخصیت فراموش ناشدنی‌تراست . برای‌آزمایش باید ببینیم که شخص درمورد هریك ازاین‌دونفر چگونه فکرمی کند درحالیکه هریك‌ازآنهارا درقطاردیده است بدون‌آنکه‌بداند اوچه‌کسی‌است.

اگر خود من‌آن شخص می‌بودم مطمئن هستم که گلاداستون در نظر من یکی ازبرجسته‌ترین مردانی مجسم می‌شدکه هرگز ملاقات کرده‌ام ومن‌دربرابر او اختیار واراده خودرا بکلی از دست میدادم . برعکس فکر می کنم که لنین درنظرمن مردی متعصب وبدبین وکوتاه‌فکر مجسم میشد . من نمی گویم که این قضاوت صحیح است البته بتحقیق هم نمی‌توان گفت که این قضاوت ازحقیقت خیلی فاصله دارد.

هنگامی که من لنین‌را ملاقات کردم تأثیری که در من گذاشت آن تأثیری نبودکه ازیك مرد بزرگ انتظارمیرود . روشن‌ترین این‌تأثیرات آنهائی‌بودندکه ازتعصب وشقاوت وبیرحمی مغولی او ناشی میشدند . هنگامی که ازاو درباره سوسیالیسم درکشاورزی سؤال کردم با سرور و شادمانی شرح دادکه چگونه دهقانان‌فقیرتررا علیه‌دهقانان ثروتمندتر تحریك کرده‌بود وآنهادرمدت کوتاهی ایشانرا ازنزدیکترین درخت حلق‌آویز کرده‌بودند، ها!ها!ها! خندهٔ بلند وی از بیادآوردن‌آن‌صحنهٔ قتل‌عام خون‌را دربدن من‌منجمد کرد.

صفاتی که لازمهٔ یك رهبرسیاسی هستند درلنین کمتراز گلاداستون بچشم میخورد ومن تردید دارم که چنین شخصی دردوره‌های آرام‌تر توانسته‌باشد رهبر مردم شود.

قدرت او مربوط باین اصل مسلم بود که دریك ملت شکست خورده و سرگردان او تنها شخصی‌بود که شك بخود راه نمی‌داد و امید پیروزی تازه‌ای را باوجود ازهم گسیختگی مصیبت‌بارنظامی درقلب خود زنده نگاه میداشت. اومرام وعقیده خود را ازطریق استدلال خشك ومرده وبااستعانت ازمنطق نشان می‌داد. بدینطریق حرص وآز پیروانش را برمی‌انگیخت تا آنها مانند خودش علم را اهمیت گذارند ووسیله‌ای باشند تابدان وسیله جهان نجات پیداکند. روبسپیرهم باید صفاتی‌ازهمان کیفیت داشته‌باشد.

من درمورد مردانی که بنحوی ازانحاء برجسته‌بودند سخن رانده‌ام. اما حقیقت مسلم آنستکه من همچنین‌مکرر تحت تاثیر مردان و زنانی قرارگرفته‌ام‌که هیچ صفت ممتاز وبرجسته‌ای نداشتند، آنچه‌که من دراینمورد هرگز فراموش نمی‌کنم نوع مخصوصی ازکیفیت اخلاقی‌است‌که همان‌صفت‌ازخودگذشتگی وخود فراموشی است چه درزندگی خصوصی یا درامورعمومی ویا در تبعیت از حقیقت.

وقتی من باغبانی داشتم که نه می‌توانست بخواند ونه بنویسد، اما نمونهٔ کامل‌خوبی‌ونیکی‌وبی‌آلایش‌وساده‌بود، همان‌نمونه‌ای که تولستوی‌دوست‌داشت درمیان روستائیان شرح وتعریف کند. ای، دی، مورل، مردی بودکه من او را بسبب خلوص وپاکی قلبش هرگز فراموش نخواهم کرد. وی در لیورپول منشی اداره کشتیرانی بود واز وحشت واضطرابیکه در اثر استثمارکنگوبوسیله لئوپولد بوجودآمده بود اطلاع حاصل کرد، برای آنکه اطلاعات خود را در

اختیار همگان بگذارد او مجبور بود که شغل و وسیلهٔ معیشت خود را فدا کند. در آغاز کار تك و تنها بود و باوجود مخالفت دولت های اروپا بتدریج اذهان عمومی را برانگیحت و اصلاحاتی را باعث شد. موقعیت تازه‌ای را که بدین ترتیب برای خود بدست آورده بود فدای صلح طلبی در جنگ کرد و در طول همین جنگ بزندان فرستاده شد.

او تامدتی قلیل پس از تشکیل اولین دولت کارگری حیات داشت ورامسی مك‌دونالد وی‌را ازاین دولت کنار گذاشت بامید آنکه گذشته صلح طلبانهٔ خوداو نادیده انگاشته شود. جاه وجلال وموفقیت دنیوی بندرت بسراغ چنین مردان می آید اما آنها به کسانی که ایشان را می‌شناسند عشق و شوریدگی و تحسین الهام می کنند و پاداشی که برمیگیرند خیلی بیشتر از آنست که بکسانی که پاکی وخلوص قلبشان تا بدان حد وپایه نیست داده میشود.

سعدی صنعتگر است وخودرا برسخن مستولی ودرهر میدانی قادر میداند، حتی درحماسه‌سرائی؛ وازاینرو بروزن سروده‌های غالب استادان پیش ازخود چون رودکی، فرخی، سنائی، خاقانی وجمال الدین سروده ولی‌بانوری نظرخاصی داشته واورا هدف طبع آزمائی مکررخو قرارداده‌است زیرا منافسه ورقابت همیشه متوجه‌نزدیکان وکسانی میشود که با شخص وجه مشابهت وتقاربی دارند. انوری درغزل ازهمه پیشینیان درگذشته‌است ولی‌سعدی‌دروی‌مواردضعف ونقصی‌میدیده وباگفتن غزلهای زیادی درقالب غزلهای‌او خواسته است قدرت وکمال شیوه خویش‌را نشان دهد.

(قلمرو سعدی)

سید محمد علی جمال زاده

ژنو ـ سوئیس

رواج بازار شعر وشاعری

با شهادت آثار و گفته‌های خود عطار میتوان به‌یقین گفت که اهل عشق و درد بوده است . اگر عشق را بازیبائی (ولو زیبائی خیالی وتصوری) مربوط بدانیم با مطالعهٔ سخنانی که عطار در وصف زیبائی دختران حوا دارد نمیتوان انکارنمودکه با عشقی هم که مجازی میخوانند سر و کار نزدیك میداشته است . سابقاً (درقسمت‌پنجم) قطعاتی ازهمین عطار دروصف حسن وزیبائی دختران آوردیم و اکنون باز نمونهٔ دیگری عرضه میداریم که در وصف دختر پادشاه سروده‌است ، صحبت ازدختری درمیان است که بقول شاعرعارف ما «عالمی پر عاشق گمراه داشت»

« فتنه را بیداری پیوست بود

زانکه چشم نیمخوابش مست بود »

« عارض ازکافوروزلف ازمشك داشت

آب حیوان بی‌لبش لب خشك داشت »

« گر شکر طعم لبش بشناختی

از خجل بفسردی وبگداختی »

حالاکه خودمانیم آیا میتوان پذیرفت که کسی انگور ندیده ونخورده و نچشیده ونمزیده باشد وبتواند آنرا چنانکه شاید وباید توصیف نماید .

درهرصورت چنین مرد کاملی که « تازیانهٔ اهل سلوکش » خوانده‌اند و عارف بسیاربزرگی چون مولوی چنانکه همه میدانند درحقش فرموده :

« هفت شهر عشق را عطار گشت »

« ما هنوز اندر خم یك کوچه‌ایم »

ونیز تصدیق نموده است که :

« عطار روی بود و سنائی دو چشم او

ما در پی سنائی وعطار میرویـــــم »

وبعدها عارف محقق دیگری چون شیخ محمود شبستری درحقش گفته :

« مرا از شاعری خود عارنایـــد »

« که در صد قرن چون عطار ناید »

اکنون میخواهیم ببینیم که چنین عارف بینا وبیداری که آثارش را تا صدونود جلدهم نوشته‌اند (لابد ازراه مبالغه) وظاهراً دارای صدهزاربیت‌است ومریدانش اورا «شیخ‌الاولیاء» و «شیخ‌الاصفیاء» خوانده‌اند عقیده ونظرش در باره عشق وعشقبازی ازچه قرار است .

صدائی که بگوشم رسید .

چون بدینجا رسیدم ازراه دور صدای عده‌ای از هموطنـانمـان بگوشم رسید که ای‌فلانی ، تو دستی از دور برآتش داری ، تواگر درطهران بودی و میدیدی کارعشقبازی دراین‌شهربکجا رسیده‌است دیگرخودت‌تصدیق میکردی که ماامروز میتوانیم درس‌عشق به‌دنیائی بدهیم . رفیق ، حواست پرت‌است ، اینجا را طهران میگویند و « صد باد صبا اینجا باسلسله (وبی‌سلسله) میرقصند » . تو کجایش‌را دیده‌ای . اگر یکساعت‌را موقعی که دخترها ازمدرسه بیرون میآیند

درگوشه‌ای بایستی وتماشا کنی که جوانان باچه حرارت وآشوبی عشقبازی میکنند ودختران با چه‌تدابیر عفت‌وعصمت مآبانه‌ای دلبری مینمایند وآتش‌فتنه را دامن (باهمان دامنهای کوتاه) میزنند، اگر چند قطعه از شعرهائی راکه شعرای امروزی ما با شور و حرارت میسازند بشنوی که بازبانی که چه بسا ازفرط صراحت گاهی بفضاحت میکشد، بدون هیچگونه رعایت مستوری که‌شرط کاراست ولطف‌عشقبازی تااندازه بسیاری بدان بسته‌است، ازجزئیات عملیات عاشقانه خود وتن وبدن معشوقه سخن میرانند وسعی دارندآنچه راکه باید درپس پرده بماند برروی طبق تماشا بدهند و نه تنها عشق سوزان خود را برهنه بمانشان بدهند بلکه تعمدی‌هم دارندکه معشوقه خود را با همان چشم محظوظی که خود نگران آن هستند عریان وبی‌حجاب بآدم وعالم عرضه‌بدارند اگراین‌اشعاررابخوانی خودت تصدیق خواهی کردکه سخن‌راندت درموضوع عشق وعشقبازی در این سرزمین که ایمان فلك رفته بباد همانا زیره به‌کرمان بردن و شعر به‌سعدی آموختن است و امروز هر جوان هفده هیجده ساله ای میتواند به‌لیلی وفرهاد وصد چون سعدی وعطار درس عشق بیاموزد. بیهوده پرگوئی میکنی وعرض خود میبری وزحمت ما میداری.

درجواب این تعرضات محقانه بعرض‌میرسانم که آیا واقعاً باید تقصیر این کیفیت‌را به‌گردن جوانان انداخت. آیا ماهیچ تقصیری نداریم که در مدت هزاروچندصدسال جوانان خودمان‌را درسن وسالی که دوران فوران عواطف طبیعی‌است آنهارا ازبسیاری خوشیها ولذتها وحتی قدم‌را ازحدود شرعی‌مجاز فراترنهاده ازدیدن وصحبت بادخترعموودخترخاله محروم داشتیم. آیا میتوان تصور کرد دردنیائی که دنیای عمل وعکس‌العمل‌است امکان‌پذیر باشدکه‌آنهمه جلوگیریها وسختیها وسب وشتم ولعن ونفرین وتهدید وضرب وشکنجه باعث

مرضها و عادات زیانبخش نگردد و همینکه پس ازدوازده سیزده قرن جلو سیل شکافته شد و نیروی ضرورت و مقتضیات زمانی سدرا درهم شکست چنین تحولی که بحق نام «انقلاب» بدان داده‌ایم بی‌سروصدا و آشوب و فتنه مدار طبیعی خود را طی نماید. قانون دنیا بما میآموزد که «الامور مرهونة باوقاتها» وشکی نیست که این تقلاهای عاشقانه‌هم رفته‌رفته بمرورایام درمجرای طبیعی و آرام‌تری خواهد افتاد وما نیز مانند سایر مردم دنیا خواهیم گردید و برای عشق و عاشقی حدود وضوابطی قایل خواهیم گردید.

برویم به‌سراغ عطار.

پس ازاین جمله معترضه برمیگردیم به عطار. مقداری ازعقاید وافکارش راازلحاظ خوانندگان گذراندیم واینك چکیده نظرش را درچندبیت نقل مینمائیم (باتقدم وتأخر واختیارابیاتی که بیشترمنظوررا میرساند) وضمناً باید متوجه بود که درعرف عطار عشق که مقامی بسیارعالی وآسمانی دارد بادرد توأم و همرکاب است.

عطار میگوید:

«ذره‌ای عشق ازهمه آفاق به ذره‌ای درد ازهمه عشاق به»

«عشق مغز کاینات آمد مدام لیك نبودعشق بی‌دردی مدام»

«هرکرادرعشق محکم‌شدقدم برگذشت ازکفروازاسلام‌هم [1]

«عشق سوی فقر دربگشایدت فقر سوی کفر ره بنمایدت»

«عشق‌راباکافری خویشی‌بود کافری خود مغزدرویشی‌بود»

«گر تراگویندکزایمان برآی ورخطاب آیدتراکزجان‌برای»

۱- عطار درعالم شاعری وعرفان گاهی بی‌پروا سخنانی داردکه بوی گستاخی‌میدهد والحق شگفت‌انگیز است وبرهمت واشارت‌او بایدآفرین خواند.

« توهم این‌راوهم آنرا برفشان ترك‌ایمان گوی وجانرا برفشان

« عشق‌را باکفروباایمان‌چکار عاشقانرا باتن وباجان‌چکار »

« عاشق آتش درهمه خرمن‌زند اره برفرقش نهند او تن زند »

«پای درنه همچومردان ومترس»

«درگذراز کفر و ایمان ومترس»

محتاج به‌تذکرنیست که چنین عشقی سر ورمز اساسی هرترقی وهرتعالی وهرتمدنی ومبارك‌ترین کلید رستگاری وعافیت است وشعرای فارسی زبان از جمله کسان معدودی بشمارمیآیند که بابهترین‌زبان ورساترین بیان (وچه بسا با فعل وعمل) این‌حقیقت بزرگ‌را بگوش ما وعالمیان رسانیده‌اند

پس بوعدهٔ نزدیك دردسرراکم میکنم ودنبالهٔ مطلب را (بشرط حیات و وامکان) برای‌شماره‌آینده میگذاریم .

تذکر ـ در شماره پیش سخن ازکتاب «فیه‌مافیه» بمیان آمده بود اینك عین‌عبارت «فیه‌مافیه» چنین است

« مرا خوئی‌است که نخواهم که هیچ دلی ازمن‌آزرده‌شود. اینك‌جماعتی خودرا درسماع برمن میزنند وبعضی یاران ایشانرا منع میکنند. مراآن خوش نمی‌آید وصدبار گفته‌ام برای من کسی‌را چیزی‌نگوئید، من‌باآن راضیم ـ آخر من تااین‌حد دل‌دارم که این یـاران که بنزد من‌می آیند ازبیم آنکه ملول نشونـد شعری می گویم تا بآن مشغول‌شوند واگرنه من‌ازکجا وشعر ازکجا ، والله که من‌ازشعربیزارم وپیش‌من ازین‌بتر چیزی نیست؛ همچنانکه دست درشکمبه کرده است وآنرا میشوراند (میشوید؟) برای اشتهای میهمان، چون اشتهای‌میهمان به‌شکمبه است مرا لازم‌شد...»

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضتهای ملی ایران

(۸۹)

فعالیت باطنیان در خراسان

درباره داعیان خراسان نیز مانندداعیان ناحیه‌جبال فهرست رسمی‌مرتبی دردست است ، بدین‌ترتیب ابوعبدالله خادم ، ابوسعید شعرانی ، حسین بن‌علی مرورودی ، نسفی . این‌فهرست بصورت کاملش درکتاب مقریزی‌آمده است . ولی درروایات دیگر نیز این‌نامها مذکور است وشاید بتوان فرض کردکه‌این فهرست وفهرست داعیان جبال هردو ازیك‌ماخذ آمده‌اند.

مقریزی‌گوید: (ابوعبداللهخادم دعوت‌اسماعیلیه‌را درخراسان‌آغاز کرد) بستی نیز درردی‌که براسماعیلیه (باطنیه) نوشته نام ابوعبدالله خادم را ذکر کرده ونوشته‌است (اونخستین داعی خراسان بود) .

درروایت مغشوش رشیدالدین فضل‌الله هم نام‌اوبچشم میخورد متأسفانه تاریخ آمدن او را بخراسان بدرستی نمیتوان معین کرد ولی چون جانشین وی ابوسعید شعرانی احتمالا درسال ۳۰۷ هجری بامردعوت خراسان منصوب‌شده است ، ابوعبدالله میبایستی درسالهای‌آخر قرن سوم وآغاز قرن چهارم هجری متصدی‌آن بوده باشد .

داعیان اسماعیلی ازحدود سال ۲۶۰ هجری دربسیاری ازایالات‌اسلامی

بفعالیت مشغول بوده‌اند ازاینرو بسیار شگفت مینماید که ایـالت مهمی چون خراسان مطمح نظر آنان قرار نگرفته باشد، معذلك هیچگونه اشاره یا نشانه‌ای دردست نیست که بتوان تاریخ . رفتن ابوعبدالله خادم‌را بخراسان پیشتر قرار داد و چنین تصور کرد که وی مدت درازی امر دعوت آن نـاحیه را در دست داشته است .

در اینجا ازآمدن غیاث به خراسان‌که ظاهراً پیش از ورود ابوعبـدالله می‌بایست واقع‌شده‌باشد نیزسخنی‌نیست، بسیاراحمال‌داردکه‌ابوعبدالله نخستین رئیس‌رسمی درمرکز جدیدالتأسیس خراسان بوده‌باشد ودرفهرست نام داعیان تنها نام رؤسای دعوت خراسان‌آمده باشد .

بعدازابوعبدالله خادم ریاست دعوت به‌ابوسعید شعرانی‌رسید، ابن‌نـدیم نوشته‌است‌که عبیدالله مهدی اولین خلیفه فـاطمی درسال ۳۰۷ هجری اورا به خراسان‌گسیل‌داشت، وی‌وهمچنین مقریزی تأکید می کنندکه ابوسعید توانست عده‌ای ازسران عالی‌رتبه نظامی‌را به‌کیش باطنی درآورد . ازمندرجات‌کتاب الفرق‌بین‌الفرق عبدالله بغدادی چنین برمیآیدکه ابوسعیدشعرانی نیز چون عبدالله خادم درنیشابور اقامت‌داشته وآنچه بسیارمهم‌است اینست‌که درزمان‌حکومت ابوبکربن‌محتاج بقتل رسیده‌است.

ابوبکر محمدبن‌مظفربن‌محتاج ازامرای چغانیان یاآل محتاج بود و از سال ۳۱۱ تا۳۲۷ هجری حکومت نیشابورراداشت و در این‌سال پسرش‌ابوعلی احمد بجای اونشست .

بعد ازابوسعید شعرانی نوبت به حسین بن‌علی مرورودی رسیدکه قبل از انتصاب به‌ریاست دعوت خراسان، ازباطنیان قدیمی وثابت‌قدم بشمارمیرفت بنا براخبار ابن‌اثیر امیرحسین مرورودی درسال ۲۹۸ هجری ازطرف احمدبن‌

No
Date 6-11-1973
J&K University Srinagar

اسماعیل سامانی سپهسالاری قوای آن سلسله‌را درسجستان (سیستان) عهده‌دار شد ودرسال ۳۰۰ هجری برای باردوم سپهسالاری سپاه‌سیستان‌را برعهده‌داشت ودرهمان سال به‌بخارا بازگشت.

بعداز وفات احمدبن‌اسماعیل وجلوس نصربن‌احمد (۳۰۱هجری) امیر حسین درهرات سربشورش برداشت، نخست با منصور بن اسحاق پسرعموی احمدبن‌اسماعیل ازدراتحاد درآمد، اما دیری نگذشت که منصور بن اسحاق وفات یافت، امیرحسین نیشابوررا تصرف کرد ولی بزودی مجبور به بازگشت به‌هرات شد ودوباره باز برنبشابور استیلا یافت.

سردارسامانی احمدبن‌سهل به‌جنگ اوگسیل‌شد، احمدبن‌سهل هرات را گرفت ودرنبردی‌که درجلو مرورود درربیع‌الاول سال۳۰۶ هجری میان وی و امیرحسین درگرفت مغلوب وگرفتارشد، اورا به‌بخارا فرستادند ودرآنجا محبوس‌گشت ولی بعداً به‌پایمردی جیهانی وزیروطن‌پرست سامانیان اززندان رهایی یافت وبدو اجازه داده‌شدکه بحضور نصربن‌احمد رود.

ازاینجا معلوم میشودکه سخن ابن‌اثیرکه نوشته‌است[1] امیرحسین بدست احمدبن‌سهل‌کشته شده برخطا است.

ازروایتی‌که درباب نسفی جانشین امیرحسین درسیاستنامه آمده است، چنین برمیآیدکه حسین مرورودی سالهای آخرعمررا درخراسان (درمرو رود) اقامت داشته است ، حسین در بستر مرگ نسفی را به جانشینی خود منصوب کرد و اورا وصیت نمود که به ماوراءالنهر رود و اعیان حضرت را باین دین درآورد .

بعدازوفات امیرحسین، نسفی باآنکه عده زیادی را در خراسان به‌کیش

۱-کامل ابن‌اثیر جلدهشتم صفحه ٦٦

باطنی درآورده بود به‌نصیحت او عمل کرد، مردی بنام ابن‌سواده‌راکه ازترس اهل‌سنت ازری گریخته وبه خراسان آمده بود به‌عنوان خلیفه خویش درمرورود بجای گذاشت .

محمدبن‌احمد نسفی یانخشبی ازبزده ازقراء نزدیك‌نسف (معرب‌نخشب) بود. خواجه نظام‌الملك نوشته‌است که (اویکی از جمله فلاسفه خراسان بود و مردی متکلم) ودرحقیقت چنین است ، زیرا نسفی درتاریخ فلسفه اسماعیلی (باطنی) مقام مهمی‌دارد، درنتیجه وی چنانکه فلسفه اسماعیلی برپایهٔ گونه‌ای از فلسفه نو افلاطونی که درعالم اسلام رواج داشت بنیان نهاد ودستگاه فلسفی او در قرن چهارم وپنجم هجری معیار اسماعیلیگری (باطنی‌گری) در ایران بود .

مبنای عقایدفلسفی نویسندگانی چون ابویعقوب سجستانی وحتی حکیم ناصرخسرو همانا نظام فلسفی اوست .

نسفی عده‌ای ازبزرگان دولت سامانی‌را به‌کیش باطنی دعوت‌کرد و اجابت یافت، چون ابوبکر نخشبی‌که ندیم امیرخراسان وخویشاوند اوبود و ابواشعث (که دبیرخاص‌بود) و ابومنصور چغانی (که عارض بود) و ایتاش (که حاجب خاص بود) وحسن‌یاحسین ملك (که والی ایلاق بود) وعلی‌زرداد (که وکیل خاص‌بود) عاقبت نصربن احمد (امیر نصر سامانی) را به مذهب خود (باطنی) درآورد[1] وکاربجائی‌رسیدکه امیرنصرسامانی درجمع باطنیان حضوریافت وبنابخواهش نسفی (نخشبی) حاضرشد ۱۱۹هزاردینار بعنوان دیهٔ

---

۱ ـ نخستین داعیان اسماعیلی درشمال غربی ایران وخراسان وماوراء النهر نوشتهٔ س. م شترن ترجمه فریدون بدره‌ای ، مندرج در شماره ۵۳ مجله دانشکده ادبیات تهران .

مرگ حسین بن علی مرورودی برای قائم خلیفهٔ فاطمی به مصر بفرستد[۱] .

توطئه برضد امیرنصر سامانی

گرایش امیرنصرسامانی به‌فرقه باطنیان (اسماعیلیان) غلامان متعصب ترك و روحانیان سنی مذهب را برضد او برانگیخت وآنان به‌کمك گاردهای ترك برای کشتن امیرنصر توطئه‌کردند ولی پسرش نوح ازتوطئه‌ای که علیه نصر ویاران هم‌فکرش ترتیب داده شده‌بودآگاه‌گردید وبه پدر توصیه‌کردکه رئیس توطئه‌کنندگان را نزد خود بخواند وسراورا ببرد .

پس ازانجام این‌عمل امیرنصر باتفاق نوح بمحل جشن حاضرشد واعلام کردکه ازتصمیم سران سپاه‌آگاه است ودستورداد سررئیس توطئه‌کنندگان‌را درمقابل‌آنان‌گذاشتند، سپس اعلام داشت‌که بنفع پسرم نوح از سلطنت‌کناره میگیرم چون‌کسی نوح را به‌تمایلات باطنی (اسماعیلی) متهم‌نمیکرد.

سران سپاه‌که ازاین‌جریان غیرمنتظره حیران شده بودند درمقابل‌پیشنهاد امیرنصر تسلیم شدند.

پس از آنکه نوح‌بن‌نصر رسماً بسلطنت رسید نخشبی (نسفی) پیشوای باطنیان خراسان را مجبور کرد که بافقیهان اسلامی به بحث پردازد ، بدیهی است دراین‌بحث پیروزی تصیب مخالفان نخشبی‌شد بهمین بهانه پس‌ازچندروز طبق دستور نوح‌بن‌نصر فرمانروای جدید سامانی نخشبی‌را متهم کردندکه چهل هزاردینارازپولی‌که برای خلیفه فاطمی ازبابت دیه خون امیر حسین مرورودی داده شده‌بود حیف‌ومیل‌کرده است وسرانجام نخشبی‌را دستگیرکرده ودرمیدان بخارا بدار آویختند (۳۳۲هجری)

۲ـ الفهرست ابن‌ندیم ترجمه تجدد صفحه ۳۵۱

بدین‌ترتیب ازاین‌زمان ببعد مبارزه بااسماعیلیان (باطنیان) شدت گرفت بطوریکه هریك ازطرفداران این‌فرقه بدست عمال دولت‌سامانی وخلیفه‌عباسی میافتاد سخت شکنجه‌شده ویابقتل‌میرسید ودارائی‌اونیز ضبط میشد بهمین‌جهت بترتیبی که دراوراقهای آینده این‌تألیف بتفصیل خواهدآمد فعالیت فکری‌وسیاسی باطنیان درایران بصورت سازمان سری (مخفی) درآمد.

اولین‌اقدام این‌سازمان متشکل ربودن جسد محمدبن‌احمد نسفی(نخشبی) پیشوای زیرك وپرابتکار باطنیان خراسان بودکه درمیدان بخارا بدار آویخته شده بود.

بدیهی‌است انجام این کار قابل توجه واقدامات نمایان بعدی باطنیان عمال دولت عباسی‌را بیش ازحدانتظار متوجه خطر جدی وطن‌پرستان ایرانی کردکه بیشترآنان بمنظورکسب استقلال فکری وسیاسی کشورخود درسازمان مخفی باطنیان بتلاش وکوشش خستگی ناپذیر مشغول شده بودند.

افول ستاره حکومت سامانیان

دردورهٔ حکومت نوح‌بن‌نصر سامانی (۳۳۱-۳۴۳هجری) علائم‌مقدمات سقوط‌حکومت سامانیان باوضوح تمام‌آشکارگردید، این‌سقوط دردرجه اول بستگی مستقیمی بروش حکومت نوح داشت:

پس ازخاموش شدن جنبش باطنیان (اسماعیلیه) نوح، ابوالفضل محمد ن احمد فقیه را بوزارت خود برگزید، ابوالفضل قسمت اعظم ازوقت خود را به نماز وعبادت میگذرانید وعلاقه‌ای باداره مملکت نداشت.

در این دوره دولت سامانیان دچار مضیقه مالی شدیدی شد واین وضع پس از شورشی که درسال ۳۴۲ هجری بوقوع پیوست و در جریان‌آن خزانه

سامانیان غارت شد بوجود آمد ، دولت سامانیان برای نجات خود از وضع بحران مالی فرمان داد که اهالی مالیات سرانه خود را قبل از موعد مقرر بپردازند.

این عمل انجام شد ولی دولت درسالهای بعد مالیاتهای پرداختی مردم را بحساب نیاورد و همین امر موجبات نارضائی مردم را فراهم کرد. مضیقه مالی بقدری شدید بود که حتی گاردهای سلطنتی مدتها حقوق نگرفته بودند. درادبیات این دوره شکایتهای فراوانی از سران دیوان مستوفی وخزانه مشاهده میشود امیر برای اینکه بیتقصیری خودرا ثابت کند وزیرخودرا متهم کرد ودستور داد اورا اعدام کنند.

سالهای آخرحکومت نوح بن نصر بسرکوبی مخالفان گذشت. پس از مرگ نوح پسرارشدش عبدالملک بسلطنت رسید (۳۴۳-۳۵۰هجری) در دوره امارت عبدالملک روزبروز اهمیت فرماندهان گاردهای ترک بیشتر شد وتقریباً تمام کارهای حکومتی بدست آنها افتاد.

ازنظر سیاسی دراین زمان نقش البتکین که یکی ازسرداران پرقدرت ترک بود خیلی حساس وپراهمیت جلوه کرد واو بمقام حاجب کل ارتقاء یافت و رئیس گاردهای ترک شد.

عبدالملک برای اینکه ازنفوذ وقدرت ترکان بکاهد درصدد برآمد که البتکین را از پایتخت (بخارا) دورکند وبرای این منظوراورا بحکومت خراسان منصوب کرد ویکی ازسرداران سابق البتکین را بمقام حاجب کل برگزید. عبدالملک پسرنوح هفت سال وشش ماه فرمانروائی کرد ، مرگ عبدالملک شورشهای جدیدی بوجود آورد، اهالی پایتخت قیام کردند وقصر امیررا غارت کرده وآتش زدند.

بعد ازعبدالملك برادرش منصور فرزند نوح اول بپادشاهی رسید (۳۵۰ هجری) منصور نفوذ واعتبار سلسله سامانیان‌را بواسطه ستادن باج ازدیلمیان تجدید نمود.

متعاقب وی فرزندش نوح‌بن‌منصور به‌تخت نشست (۳۶۵هجری) بیشتر شهرت این پادشاه از اینجاست که ابوعلی سینا حکیم وفیلسوف بزرگ ایرانی وی‌را معالجه کرده است، این‌پادشاه درمدت سلطنت کوتاه خود دچارحوادث وپیش‌آمدهای زیادی گردید، بدین‌معنی که اعیان وزعمای مملکت برضد او سازش کردند وبغراخان‌را ازکاشغر که پایتخت‌او بود وبریك عده قبایل وعشایر متحده ترك فرمانروائی میکرد دعوت نمودند تا بسرزمین سامانیان حمله کند. بغراخان بخارا متصرف‌شد ولی طولی نکشید که ازدنیارفت ونوح فراری دوباره به پایتخت خود برگشت ونجبا واعیان کشور که بابغراخان همدست شده‌بودند بطرف خراسان فرار کردند وازامیر دیلمی یاری خواستند.

نوح درحال‌نومیدی ازسبکتکین که حکومتی‌درغزنه ازمستملکات‌سامانی تأسیس کرده بود کمك خواست، سبکتکین‌لشکری بکمك نوح‌بن‌منصورفرستاد که درنزدیکی‌هرات فتح‌قطعی حاصل کرد.

جنگ‌مزبور بیشتر ازاین‌جهت قابل‌ملاحظه‌است که محمود پسرسبکتکین وپادشاه مقتدر آینده دولت غزنویان درآن میدان جنگید ونوح حق شناس نیز برسم پاداش وانعام حکومت ولایت خراسان‌را باوداد وپیروزیهای دیگری‌هم یکی درطوس وآن‌دیگر درنیشابور نصیب‌وی گردید (۳۸۴هجری).

دراین‌زمان ابوعلی‌سیمجور امارت مغرب خراسان‌را داشت، چون در جنگهائی که میان نوح وبغراخان درگرفت نامبرده نوح‌را مساعدت نکرده‌بود پادشاه سامانی سبکتکین‌را بدفع وی‌فرستاد.

ابوعلی دراین جنگ مغلوب شد (۳۸۴هجری) وبه فخرالدوله دیلمی پناهنده شد وباردیگر باسپاهی عازم خراسان گردید ودرسال ۳۸۵ هجری درطوس با سبکتکین جنگ کرد ولی مغلوب گردیده وبه کلات فراری شد وپس از آن دستگیر ومحبوس گردید .

بعد از نوح دوم فوزندش منصور دوم جانشین وی شد و قریب دوسال سلطنت کرد (۳۸۷-۳۸۹هجری) . منصور دوم دارای طبع موزون شاعری بود و قطعه‌هائی ازاو محفوظ مانده که ازآنجمله یکی اینست که وقتی ازوی پرسیدند که : چرا پادشاه هیچوقت لباس رزم را از خود دور نمیکنند ؟ در جواب گفته است :

گویند مرا چون سلب خوب نسازی
مأوی گه آراسته و فرش ملون
با نعره گردان چه کنم لحن مغنی
با پویه اسبان چه کنم مجلس گلشن
جوش می ونوش لب ساقی بچه کارست
جوشیدن خون باید برعیبهٔ جوشن
اسب است وسلاح است مرا بزمگه وباغ
تیراست وکمان است مرا لاله وسوسن

این پادشاه رزمجو وجنگی درحیات نبود که زوال سلسله باافتخارخودرا بچشم ببیند لیکن جانشین وی عبدالملك دوم پسر نوح که آخرین پادشاه این سلسله است بدست ایلك خان ازسلسله ترکان که دربالا ذکر شد دستگیر وزندانی گردید (چندماه ازسال ۳۸۹هجری).

بادستگیری وفوت عبدالملك دوم درزندان سلسله سامانیان پس از۱۲۵

سال حکمرانی درمشرق ایران منقرض گردید، هرچند ابوابراهیم منتصر فرزند نوح تاسال۳۹۵هجری درطلب ملك ازدست‌رفته کوشش وتلاش کرد ولی ازاین فعالیت نتیجه‌ای عاید وی نگردید وسرانجام خوداو نیز بتحریك سلطان‌محمود غزنوی بدست عده‌ای ازاعراب کشته‌شد.

رویهمرفته اختلاف سرداران سپاه سامانی ونفوذ ترکان در دستگاه حکومت و قدرت یافتن غزنویان در مشرق ایران (افغانستان فعلی) موجبات انقراض دولت سامانی‌را فراهم ساخت.

دوره تحول و آزاد فکری ایرانی

ازبررسی تاریخ‌اجتماعی دوره‌سامانیان چنین‌مستفادمیگرددکه‌پادشاهان سامانی دردوره قدرت خود بسیاری ازآداب و رسم‌های دیرین ایرانیان راکه درخراسان وماوراءالنهر باقیمانده بود باردیگر احیاءکردند، به‌زبان فارسی‌و نظم ونثر علاقه فراوان نشان دادند وکتابهای گرانبها وسودمندی نظیر تاریخ طبری وتفسیر طبری وکلیه ودمنه ابن‌مقفع بدستور آنان ازعربی بفارسی ترجمه شد وعلاوه‌براین سران‌حکومت باآزادمنشی به‌ملل‌ومذاهب مختلف مینگریستند چنانکه درحربارآنان پیروان دینهای مختلف درکنار هم به‌آزادی زندگی وکار میکردند وهیچکس در دوران سامانیان با اختناق وتضییق هائی که در دوره غزنویان و سلجوقیان پدید آمد رو برو نگردید و این روش آزاد منشانه سران حکومت سامانی به رواج علم و ادب و فلسفه درآن روزگار کمك شایانی کرده‌است .

مقدسی دروصف دربار سامانیان چنین می‌نویسد:

«واضح است دردرباری که پادشاهان همواره در اندیشه‌آن باشندکه

بر شمار دانشمندان بیفزایند تا چه حد مردان بسوی دانش میگرایند ، یکی از آئین دربار سامانیان آن بود که دانشمدان را به زمین بوس خود روا نمیداشتند وایشان‌را مجلسی شبانه‌بود. درحضور پادشاه دانشمندان مناظره میکردند و پادشاه خود باب مناظره را میگشود، بازیردستان خود گشاده روی ومهربان بودند. وزیران ایشان به‌کارها میرسیدند و چون کسی را برمیآوردند باخود به خوان می‌نشاندند و با سفیران پرسش از مهمات میکردند و هرکس در بخارا درفقه وعفاف برترازدیگران بود ویرا برمیکشیدند وازاو رأی میجستند وکارها به قبول او میکردند . »

(دنباله‌دارد)

نظامی وسعدی را طبیعت درنبوغ وعظمت همسنگ قرارداده ولی بسبب کثرت ممارست نظامی در مثنوی و افسانه سرائی (رومان) بسیارقویدست وکامل عیار وسعدی هم درمثنوی گرچه بقوت‌نظامی نیست اما در غزل نابغهٔ بی‌مثل و مبتکر بی همتاست پس سعدی در غزل نخست گویندهٔ جهان ونظامی در مثنوی سرآمد سخنوران دورانست واینك در قسمت مثنویهای این‌دو استاد بزرگ بمقایسه میپردازیم ومقایسات هم در اشعار شرفنامه واقبالنامه وبوستان یعنی سعدی‌نامه خواهدبود.

(گنجینه گنجوی)

عبدالعظیم یمینی

شعر چیست

شرایط انتقال تجلیات فکر انسانی

«۲»

آنچه درباره عناصردینی وعقلی وعلمی واجتماعی واساطیری تمدن‌بشر اجمالا وبصورت فهرست گفته شد دربـاره عوامل ادبی تمدن نیز صادق است زیرا ادبیات ازعناصرمهم مدنیت‌است وطبعاً درجریان تحولات عمومی وسیر کلی تاریخ تمدن درمعرض نقل‌وانتقال واقتباس قرارمی گیرد.

قهرمانان داستانهائی که ازمصر قدیم (روزگار امنحوتپ اول) باقی‌مانده غالباً حیوانات هستند ومطالب موردنظر نویسندگان این‌داستانها ازقول‌حیوانات بیان شده ممکن است تعمیم اصل (انتقال واقتباس) درمطالعـه ومقایسه این نوشته‌ها باکلیله ودمنه که دراصل‌هندی وبزبان (سانسکریت) بوده و در زمان خسرواول (انوشیروان) ازهندی به‌پهلوی ودرزمان منصور دوانقی ازپهلوی به عربی ترجمه‌شده دورازاحتیاط ونظری تهورآمیزباشد درحالی که می دانیم هر دو درعهدتاریخ یادرروزگاری که باوائل‌عصر کتابت وتاریخ بسیارنزدیک‌است تهیه شده‌اند ولی چون هرچه ازماقبل تاریخ فاصله می‌گیریم و بعصر کتابت و تاریخ وسپس بعصر طلوع ادبیات نزدیکترمی‌شویم طبعاً حوادث را بـاروشنی بیشتر می بینیم .

بی‌احتیاطی تهورآمیز نخواهدبود اگربگوئیم که جلال‌الـــدین محمـــد (مولوی) درداستانهای مثنوی جاودانی‌خود ازکلیله ودمنه استفاده‌کرده ویـــا «لافونتن» فرانسوی تحت تاثیر همین داستان نویسی از قول حیوانـــات سخن گفته است.

ازنشانه‌های قدمت فوق‌العاده تکامل‌نثر درمصر یکی اینستکه درداستان‌ـ های مورد بحث محققان بصنایع‌لفظی وازجمله جناس دست‌یافته‌اند وکلماتی سراغ‌دارندکه ازحیث‌لفظ مشابه ولی ازحیث معنی مختلفـنـد و بطوریکه در توجیهـات‌گذشته دیـده‌ایـم رسیدن بـاین مرحله مستلزم تمرین ذهنی طولانی و پیشرفت فوق‌العاده زبان وادبیات یك‌ملت ودلیل پیشرفت وتکامل‌فنی ساختمان ظرف سیاله‌ذهن وعوامل‌انتقال اندیشه وادراك است وتوجه باین‌نکته که مصردر درروزگاری‌آنچنان بعید درچنین مرحله‌ای ازپیشرفت وغنای زبـان وادبیات بوده واقعاً حیرت انگیزاست.

نمونه‌های نزدیك‌تری که از این شباهت یا اقتباس دردست است داستان (۲۵ خفاش) اثر یك نویسنده هندیست که در قرن یـازدهم میـلادی میزیسته و شبـاهتی که این داستان بـا داستـان (چهل طوطی) خودمان دارد جـالب توجه است.

کمـدی الهـی دانته را ازطرفی تحت تاثیر قرآن[۱] ورسالة‌الغفران[۲] می‌بینیم وازسوی دیگر تحت تأثیرآثار ویرژیل وآثـار ویرژیل را تحت تـأثیر ایلیاد هومر.

گرچه بعضی ازمحققان معتقدندکه هومر شاعرنابینای یونان باستان یك

۱ـ سوره (اذا وقعة‌الواقعه).

۲ـ اثر ابوالعلاء معری.

شخصیت تصوری نظیر شمس‌تبریزی خودمان است ومنظومه‌های زیبا ومطول موجود که درقرون‌اخیر وسیله اروپائیان شناخته‌شده درقرن ششم قبل‌ازمیلاد و درعهد (سولون) ازروایات ومنظومه‌های مختلف ومتعدد استخراج وتنظیم و بنام هومر ثبت‌شده ولی بفرض که این‌اظهارنظرصحیح باشد صحت‌آن بمعنی نفی التزام انتقال عناصر سازنده تمدن درعصر هومر نیست زیرا سابقه تجلی اندیشه‌های(۱) زیرسازکه مولود تماس مستقیم بشر باعناصر طبیعت‌است بسیار قدیمترازروزگار هومراست .

زیباسازی وایجاد موازنهٔ مطلوب ودلخواه درادبیات عرب وشعر قبل‌از اسلام وجود داشت واین مقررات هنری ازعهد جاهلیت باسلام و از قلمرو حکومت اسلامی بسایرنقاط نفوذکرد .

تردیدی نیست که انقلاب اسلامی درهمه‌چیز عهدجاهلیت ازجمله درشعر آن اثرگذاشت ولی این‌تأثیر بیشتر درزمینه (محتوی) بود نه درزمینه (قوالب وشکل‌بندی) .

فورم‌وشکل ومقررات شعری تقریباً همان‌بودکه درعهد جاهلیت موجود بود وبهمان صورت نیز باقی‌ماند در حالی‌که بیان افسانه‌های عهد جاهلیت بزبان شعر تدریجاً متروك شد وقوالب وظروف درانتظار محتوی ومظروف‌تازه وانقلابی باقی وخالی ماند.

کم‌کم تحت تأثیر معتقدات جدید دینی واجتماعی ومقتضیات و مصالح عمومی وخلق اصطلاحات نو، مسائل مستحدثه موضوع شعر قرارگرفت و وجای خودرا درشعرعرب بازکرد ودرنتیجه این‌تحول فکری وادبی رابطهٔ‌شعر وزندگی وسعت‌یافت وبجای قصائد ثقیل وسنگین باقوافی واوزان‌خسته‌کننده

۱ـ بمقاله شماره قبل همین‌مجله رجوع شود.

اشعار سلیس وعامیانه وتوده پسند تجلی نمود.

این تحول زبـان عرب را گسترش داد ولی مقام رفیع وارجمند شعر موزون ومقفی راکه ازعهد جاهلیت بیادگار مانده‌بود متزلزل نکرد وازاهمیت آن نکاست.

آثار ادبی عهد عباسیان نمودار بارز این گسترش ادبیات عرب و تجدد طلبی وتجدیدنظر درساختمان فنی شعر عهدجاهلیت توأم باحفظ علاقه‌واحترام کامل بسنتهای ادبی قبل‌از اسلام است تاحدیکه (ابوالعلاءِ معری) که یکی از بزرگترین شخصیت‌های ادبی‌وفلسفی عصرخود بود باوجود اندیشه‌های‌انقلابی ونوجوئی‌های ویژه خود بشعرقدیم عرب احترام میگذاشت.

ظاهراً این‌متفکربزرگ قرن چهارم اسلامی درك میکردکه تزئینات کلام وزیباسازی شعر عرب عهداسلامی گرچه ازعهد جاهلیت مایه‌میگیرد ولی‌اساساً مولود تمایل‌طبیعی انسای نیزهست وبفرض بایك جهش و حرکت انقلابی - که توانائی ایجاد این جهش را نیزداشت - این قیود را از دست وپای شعر عرب بازمیکردند تدیجاً و بمرور زمان نظامات وضوابط جدیـدی که نوعی وزن و قافیه بصورت دیگر خواهند بود بمنظور تزئین و ایجاد موازنه درکلام جانشین نظامات کهن میشد.

آنچه درمورد تأثیر شعرجاهلیت درشعر عهد اسلامی گفته‌شد درموردشعر یونانی ولاتین نیزکاملا صادق است.

درروزگاریکه شعرلاتین درآستانه پیشرفت‌وتکامل‌قرارداشت شعریونانی درهمسایگی‌آن دراوج لطف وزیبائی ودرمرحله‌کمال واقعی خود بود وبااین ترتیب شعرلاتین نمیتوانست از شاعرانی نظیر (پیندار) که اشعارش موزون و مقفی وآراسته بصنایع وبداشتن عبارات سنگین وخوش‌آهنگ مشخص‌وممتاز

بود متأثر نباشد و با جرأت میتوان گفت که اگر تحت تأثیر زبان و ادبیات غنی و شعر پرمایه و پرسابقه یونانی نبود قصیده مقفی و موزون (پولیسیان) بزبان ایتالیائی که ضمن آن تاریخ شعر ازروزگار (هومر) تاعصو(پوکاتچو) خلاصه شده مجالی برای بروز و تجلی نمی‌یافت و در اشعار پوکاتچو وسوز و گداز عاشقانه (پترارك) در عشق به (لائورا) وزن و قافیه بزیباترین صور ممکنه نشان داده نمی‌شد بنابراین تردیدی نیست که وزن و قافیه در شعر لاتین بحد قابل ملاحظه‌ای متأثر از شعر یونانی است .

عده‌ای از محققین معتقدند که وزن و قافیه از شعر عرب و با اسلام به شعر اروپا راه یافت این عقیدهٔ که طرفداران زیادی دارد بنظرمن باین دلیل قوت گرفت که ریشه اغلب زبانهای اروپائی لاتین است (۱) و چون تأثیر ادبیات وشعر عرب درلاتین مورد انکار نیست و شعرعرب نیز حتی‌ازروزگار قبل‌ازاسلام موزون و مقفی بوده طبعاً شعر اروپائی از طریق لاتین متأثر ازشعر عرب و بهمین دلیل موزون و مقغی است .

تردیدی نیست که پس از نفوذ اسلام و ادبیات اسلامی و عرب دراروپا باتوجه باینکه گویندگان و نویسندگان عهد اسلامی سخت علاقمند ومقید به وزن و قافیه بوده وحتی نثررا نیز موزون و مقفی می‌پسندیدند رعایت وزن و قافیه در اشعار لاتین رونق و رواج بیشتری یافت .

ولی با قاطعیت و بطورکلی وزن و قافیه در شعر اروپائی را متأثر از ادبیات عرب و اسلام دانستن دور از احتیاط و اغراق آمیز است زیرا شواهدی دردست است که نشان میدهد در اروپای عهد بت‌پرستی یعنی قبل‌از

---

۱ ـ بمقالات گذشته راجع به تاریخ پیدایش زبانها و طلوع ادبیات ملی در کشور های اروپا رجوع شود .

طلوع مسیحیت نیز وزن و قافیه در شعر رعایت میشده است .

در اینمورد نیز مانند تأثیر در مقابل احتمالی نثر مصر و هند که شرح آن گذشت نمیتوان بضرس قاطع اظهارنظر نمود که شعر عرب عهد جاهلیت و شعر لاتین عهد بت پرستی کدامیك بیشتر در دیگری اثر داشته‌اند و شعر در زبانهای اروپائی منشعب از زبان لاتین بکدامیك ازاین دوبیشتر مدیون‌است .

لازم بیادآوری است که اصل (تأثیر متقابل) در این دو مورد بیشتر صادق است تا در دومورد داستان‌نویسی مصری و داستان نویسی هندی، زیرا قلمرو مدنیت لاتین و عرب بهم نزدیکتر از قلمرو مدنیت مصر و هند است همچنین از نظر زمانی نیز مدنیت‌لاتین وعرب بعصرما نزدیکترند .

دربارهٔ مدنیت‌های شرق ممالك‌اسلامی وعربی نیز این اصل‌صادق است سرنوشت کتاب افسانه‌ای (بیدپای) که ظاهراً دراصل بزبان (سانسکریت) بوده و سپس به پهلوی و از پهلوی بعربی و ازعربی به عبری ولاتین واز لاتین به اسپانیولی وانگلیسی ترجمه شده نشان میدهد که فرهنگ و مدنیت وادبیات ملل چه آمادگی و استعدادی در طی مسیر طولانی وپیچ درپیچ دارد و چطور بزبان وادبیات و فرهنگ ملل مختلف دریکدیگر اثر میگذارند .

(دنباله دارد)

* * *

سپاسگزاری - درشمارهٔ پیش مجله شریفه ارمغان استاد بزرگوار جناب آقای‌جمال‌زاده رهی‌را مورد الطاف و مراحم بی‌شائبه خویش قرارداده‌بودند که موجب کمال افتخار وتشکر میباشد . صحت و سلامت وجود شریفشان‌را درراه خدمت بادب ودانش همواره از درگاه خداوند متعال مسألت مینمائیم.

(معینی)

استاد سخن : وحید دستگردی

مرداد یا امرداد



سخن آنست کزآن جان غمین شاد شود
نه دل شاد چوبشنید غم آباد شود

بدسخن سازی و پرگوئی وخلق آزاری
اندرین قوم بمردن مگر از یاد شود

طبع میباید و تحصیل ادب از استاد
سالها تا یکی اندر سخن استاد شود

ورنه کس زاغ شنید است که بلبل گردد
یـا کسی دیده که فرخ چوهما خاد شود

* * *

گرچه در جامعهٔ جهل بصرف دعـوی
خس بتصدیـق خسان خنجر فـولاد شود
در خرامیدن خرچنگ تواند شد کبک
در دیاری که بدی خوب وستم داد شود

* * *

پس‌عجب نیست اگر شعر بدل گشت بمعر
اندر آن ملك کـه مرداد (امرداد) شود
باش تا بهمن (ابهمن) شود و تیر (اتیر)
دی (ادی) گردد وخرداد (اخرداد) شود

* * *

لعل را قیمت بازار بر آرد از کان — وز خریدار در از دریا آزاد شود
لحن‌داود چو همسنگ خواربقراست — بـه که موسیقی برکنده ز بنیاد شود
چون کنیزحبشی گشت بدعوی شیرین — جولهك‌خسرو وتنبل(۱) بك‌فرهادشود
ژاژگوطیان(۲)فردوسی‌شهنامه‌سرای — سعدی‌فارسی‌انـدرقم(دلشاد)(۳)شود
مصلحت‌دیدوحیداست که‌دراین‌زندان — دم سخن‌سنج فروبنـدد و آزاد شود
زندگی‌خواست‌وگرچون‌دیگران‌میباید — دزدوابله‌شده عقل‌وفنش‌از یاد شود

---

(۱) تنبل ـ لغت بازاری است بمعنی سست و بیکاره .
(۲) طیان ـ شاعر یاوه سرای باستان است .
(۳) دلشاد ـ ژاژخوان تازه تا کدام یك برتر باشند .

کاظم رجوی (ایزد)

رباعیات قدس

دوست فاضل ارجمندم ، آقای وحیدزاده (نسیم)

در شماره پنجم سال ۱۳۵۲ ، صفحه ۳۳۱ ارمغان ، گفتاری بعنوان « ترجمه رباعیات قدس نخعی » بخامهٔ دوست ارجمند آقای مدرسی چهاردهی دیده شده‌که شامل مقدمه‌ای در تعریف (رباعی) و نام برخی از رباعی سرایان ایران از شعرا و عرفای درگذشته ، ونیز بحثی دربارهٔ رباعیات انگلیسی جناب آقای قدس نخعی وترجمه آنها بزبانهای خارجی بود .

آن گفتار ، گرچه پسندیده بود ، ولی بنظر نگارنده و بسیاری از خوانندگان ، بسنده نبود . زیرا ، گرچه جناب قدس نخعی ، سراینده و نویسندهٔ دانشمند ارجمند ، و عارف «درویش صفت» در گفتار و کردار خود پایبنده آوازهٔ نامبرداری ، در هیچیک از ادوار زندگی نبوده ونیست ، لیکن مقام مهم ادبی و شهرت بین‌المللی او ، چه از نظر سیاسی و چه از لحاظ نویسندگی و سرایندگی ، درخور آنست که یا نامی ازاو و آثارش برده نشود و چنانکه خود خواهان : « چون چراغ لاله ، بزم گلشنی افروختن ، لیك خود باداغ بی نام ونشانی سوختن » است، آرامش خلوت خاطراو ، عزیزداشته آید، یا اگر یادی از وی میشود ، سزاوارنام و مقام ارجمندش باشد . همین اندیشه ، انگیزه نوشتن این مختصر گردید :

شاید بخاطر داشته باشید که نگارنده ، چندین سال پیش ، گفتارهائی درشماره‌های اول و دوم سال سیم مجله (بررسیهای تاریخی » بعنوان ترانه یا رباعی در ادبیات ایران و جهان) نوشت که محتوی‌مقدمه‌ای دربارهٔ شعر ایرانی و مزایای آن - اشکال و انواع آن و تکامل ناریخی آنها - شکل رباعی یا ترانه - خصایص صوری و معنوی‌آن- نامهای رباعی و ریشهٔ با ستانی آقها - قافیهٔ رباعی - اوزان رباعی - موضوع رباعی در ادوار باستانی و امروز - رباعی در کشورهای اسلامی - رباعی در باختر زمین - ترجمهٔ رباعیات خیام - آوازهٔ جهانی رباعی پس از آن ترجمه - احیاء رباعی در خاور

و باختر ـ علل بقاء وشهرت شکل رباعی درایران وجهان ـ آمادگی رباعی برای‌پذیرش هرگونه تکامل وتجدد ـ رباعیات بیوسته (سرمشق‌خوب برای نوسرایان راستین) بود. از آن روی ، دراین‌گفنار ، نیازی بتکرار آن مطالب نیست و اگر خوانندگان خواسته باشند ازاهمیت و اصالت رباعی در ادب ما و جهان آگاهی مفصل بهم رساتند، میتوانند بدان گفتارها ، نظرکنند . دراین گفتار ، چون نظر اصلی شناسائی جنبهٔ ادبی و فرهنگی جناب قدس نخعی ، بخصوص رباعیات اوست ، از شرح جنبهٔ سیاسی و شهرت‌بین‌المللی وی ، دراین جبهه ، صرف نظرکردیم . ولی چون این دوجنبهٔ شخصیت او ، بموازات هم بوده است ، باید بنظایر این هماهنگی در زندگی برخی از سیاستمداران دیگر نیز اشاره‌کرد : درین‌باره ، از مقدمهٔ کتاب « رباعیات فؤاد بایرام اوغلو » سفیرکبیر اسبق ترکیه در ایران ، که خود یکی از رباعی سرایان زبان ترکی و از ترجمانان « رباعیات قدس»ازانگلیسی به‌ترکی‌است، مدد میگیرم) . اصل این‌مقدمه بقلم‌حکمت ایل‌آیدین (۱) وابستهٔ فرهنگی اسبق سفارت ترکیه در ابران و ترجمهٔ بفارسی آن با ۷۰ رباعی فارسی ترجمهٔ رباعیات فؤاد ، از نگارنده است) .

دراین‌مقدمه ، ازسیاستمداران جهان، بخصوص آنانکه درامورخارجی‌کشورهای خود بکار پرداخته ، درضمن جنبهٔ هنری و شعری داشته‌اند ، نامهائی برده شده که برخی از آنها بقرار زیر است :

پل‌کلودل (۲) شاعر مشهور فرانسوی ، سن‌جون‌پرس (آلکسی‌لژه) (۳) برندهٔ جایزهٔ ادبی نوبل در ۱۹۶۰ از فرانسه ، ایوواندریچ(۴) ازیوگسلاوی (برندهٔ‌جایزهٔ نوبل در ۱۹۶۱) اوکتاویوپاز (۵) از مکزیك ، فون پست (۶) از سوئد. لاورنس دارل (۷) ازانگلیس ، سفریس (۸) از یونان و قدس نخعی از ایران .

پس از ذکر این نامها ، چنین آمده است : « ذوق هیری و شعری ارزش نوینی

---

(۱) H, Ilaydin (۲) Paul Claudel
(۳) Saint, John - Perse (Alexis - Leger)
(۴) Ivo - Andriç (۵) Octavio - Pas (۶) Von - Post
(۷) Lavrence - Durell (۸) Seferis

بشخصیت سیاستمداران امور خارجی کشورها می‌بخشد . چه نقل آثار هنری مللی که بدانها منسوبند ، آنانرا در بدست آوردن محبوبیت و هم حسی بیشتری ، در دائرهٔ بزرگتری از روشنفکران بیگانه ، یاری میدهد . و بدیهی‌است که ازاین راه ، فوائد سیاسی نیز در روابط بین‌المللی ، حاصل میگردد . »

سپس ، چندتن از کارمندان وزارت امور خارجه ترکیه را نیز میشمارد که مانند شخصیتهای یادکرده ، دارای ذوق هنری وشعری بوده‌اند، همچون یحیی‌کمال بیاتلی(۱) جمال بشیل (۲) ، جمیل میراوغلو (۳) و فؤاد بایرام اوغلو (٤) .

ازاین چهارتن ، سه‌تن‌یعنی یحیی‌کمال ، جمال‌یشیل‌وفؤاد بایرام اوغلو، سالیانی سفیرترکیه درکشورهای خاورزمین ، چون‌ایران و پاکستان و افغانستان بوده‌اند. وهرسه از رباعی سرایان بزبان ترکی‌اند. یحیی کمال ، برخی از رباعیات خیام را نیز بقول خود ، « باردیگر بزبان ترکی سروده است » . بایرام اوغلو نیز ، چنانکه گفتیم ، رباعیات‌انگلیسی جناب‌قدس‌نخعی‌را ، بزبان ترکی ترجمهٔ منظوم کرده‌که اخیراً با مقدمه‌ای بقلم خود وی ، انتشار یافته است .

از سیاستمداران ایران‌هم ، چنانکه میدانیم ، شادروان فروغی ، علاوه‌برکتابهای دیگر ، کتابی‌هم دربارهٔ رباعیات خیام ، با مقدمهٔ دقیق فاضلانه‌ای انتشار داد . اماجناب قدس نخعی ، تا آنجاکه نگارنده آگاه است ، علاوه بر چاپ کتابهای گوناگون منثور و مقالات فراوان ، عمری برسر رباعی سرائی بزبان انگلیسی و فارسی صرف‌کرده و در اثر ترجمهٔ آنها بچندین زبان خارجی و شروح و مقدماتی که بر آنها نوشته شده ، آوازهٔ نامش خاور و باختر را فرا گرفته و همان « فواید سیاسی » که حکمت ایل آیدین بدان اشاره کرده ، از این آوازه ، برای کشور ما حاصل آمده است .

جناب حسین قدس نخعی ، درتهران بجهان آمد ، ولی چون از آغاز شغل اداری در وزارت امور خارجهٔ ایران عهده‌دار مقامهای مهم از مدیرکلی و معاونت و سفارت و و وزارت و بیشتر ایام خدمت را سفیر کبیر ایران در کشور های دیگر مانند عراق ، انگلستان، امریکا وواتیکان‌بوده (باستثنای‌سالهای وزارت‌امور خارجه ودربارشاهنشاهی)

Yahya Kemal Beyatli (۱) Cemal Yesil (۲)
Cemil Miroglu (۳) Fuat Bayramoglu (۳)

بیشتر رباعیات و بعضی از مقالات وکتابهای خود را بزبان انگلیسی نوشته ، تا فواید فرهنگی و ادبی عامی برای روشنفکران جهان فراهم سازد و ترجمهٔ آنها بزبانهای‌دیگر شرقی و غرقی ، این فوائدرا تمامتر ساخته است ، پیش ازحصول این آوازهٔ بین‌المللی، قدس نخعی ، درایران چهل و اندی سال پیش ، با نشر کتابهای فارسی و مجلهٔ (ندای قدس) مشهور بود . اخیراً سازمان انتشارات‌نو تهران تصمیم بنشر مجموعه های جیبی‌از مقالات (ندای قدس) که بعلت گذشت زمان نایاب شده ، ولی طراوت واصالت‌مقالات و داستانهای خودرا ؛ از تطاول کهنگی و فرسودگی زمان ، نگاهداشته است ، گرفته و جلداول آنرا (مشتمل بر ۶۱ داستان و مقاله) بعنوان (خانهٔ یتیمان) ،که عنوان یکی ازداستانهای‌آنست ، انتشار داده وگویا در نظراست ، مجموعه های دیگر آنرا تا ۱۰ جلد پیاپی انتشار دهد .

ناشر ، دیباچهٔ مختصری براین مجموعه افزوده کـه گویا مقتبس از مقدمات کتابهای ترجمهٔ رباعیات قدس میباشد . و اجمالا شامل نام تألیفات منثور ومنظوم وی وترجمه‌های آنهاست ، ماخلاصهٔ آنرا دراینجاآورده ، منتخبی از عبارات ارزنده وزیبای داستانها و مقالات و چند رباعی از رباعیات فارسی قدس را (که اغلب مضامین آنها بانگلیسی نیز سروده شده‌است) برآن‌میافزائیم :

« .... سازمان انتشارات نو ، روزی بیك جلد مجلهٔ ندای قدس که در ۴۷ سال پیش آقای حسین قدس نخعی منتشر میکرد ، دست یافت و با مطالعهٔ مطالب سودمند و آموزندهٔ آن ، بجستجوی دیگر مجلدات آن برخاست تا دورهٔ کامل آنرا پیش آقای محمد نجم پیدا کرد و با اجازه جناب قدس نخعی ، تصمیم بنشر مجدد مقالات وداستانها گرفت .جلد اول باعنوان (خانه‌یتیمان) شامل دوبخش است : ۱ - مقالات و داستانها بقلم قدس نخعی ۲ - ترجمه‌های ایشان ازآثاربزرگان ادب جهان ...

« .... آقای حسین‌قدس نخعی‌یکی ازچهره‌های بزرگ جهان ادب‌است‌که درآغاز جوانی بتألیف‌وترجمه‌کتب ومقالات ادبی و انتشار مجله (ندای‌قدس) و سرودن‌رباعیات دلفریب میپرداخته وآثار جالب ودلپذیری خلق‌کردند که برخی ازآنها عبارت‌است از :

رباعیات ـ بهشت ـ برهنه‌های‌آزاد ـ پرورش نفس ـ کتاب‌من ـ دخترشاهسون ـ کوه‌کبوتران ـ موسیقی ایران ـ سه غرقاب ـ فلسفهٔ خدا و بشر ـ سه سه خال ـ تاریخ

دیپلوماسی ایران از عهدهخامنشیان ـ تاریخ روزانۀ جهان ـ ترجمۀ رافائل ـ سنگتراش سن پوان از آپار لامارتین وچنداثرمهم بفرانسه و انگلیسی ، از قبیل :

بانوی جزایر	La Dame des Iles
مریم	Maryam
اجنۀ فراری	The Genii At Large
بت گم شده در بهشت	Trails Lost in Heaven
حور بهشت	The Nymph of Paradise
کلید درهای مقدس	The Key to thə Sacred Doors
آنسوی حکومت خورشید	Beyond the Realm of the Sun
بانوی جزایر (ترجمه)	The Lady of the Isles

« .... رباعیات دل‌انگیز این شاعر بانگلیسی ، فرانسه ، اسپانیائی ، آلمانی ، ایتالیائی ، چینی ، ژاپونی ، عربی ، ترکی وکردی ، بوسیلۀ شعرا و نویسندگان‌نامی ، مانند پروفسور کازومی یانو رئیس دانشگاه متروپولیتن توکیو ، پروفسور فلورنس ولـز امریکائی ، دکتر باتیستا شاعر و نویسنده بزرگ و عضوآکادمی آرژانتین ، مادام سوفیا دوپوه نویسنده وشاعر بلژیکی ، دکتر پیه مونتزه شاعر ایتالیائی ، جدردی شاعر هلندی ، دکتر مصطفی جواد مورخ بزرگ عرب ، استاد صالح جعفری استاد ادبیات عرب ، پروفسرر یوموری استاد دانشگاه شیمانه ژاپن ، مهدی جاسم از شعرای عـرب [وشیخ‌سلام شاعرونویسندۀ کرد] ، ترجمۀ ومنتشر گردیده وهریك‌ازآنان متام‌بلندوعلو فکر ولطافت اندیشه آقای حسین قدس نخعی را در دیباچۀ خود ، تجلیل‌بسیار کرده‌اند .

« .... دائرة المعارف بزرگ و معتبر لاروس مقام بلند ادبی حسین قدس نخعی را در عالم عرفان و در رباعیاتش ، ستایش بسیار کرده است . »

***

دوست عزیز ! با مطالعۀ این مختصر که ازدیباچۀ مجموعۀ یادکرده ، آورده شد ، ملاحظه میفرمائیدکه این شاعر و ادیب و نویسندۀ بزرگ ، چه‌کارهای بزرگ ومتنوع درعالم‌ادب وفرهنگ‌ایران وجهان ، انجام داده ، بااینکه عمری در دشوارترین‌مقامهای سیاسی ، مشغول خدمت بکشور بوده است . اینهمه کار ادبی و فرهنگی ، آنهـم بدو سه زبان و با آنهمه اشتغالات سیاسی ، واقعاً شگفت آور و نمایندۀ وسعت‌نظر ، هوش

سرشار ، قدرت اندیشه و حوصلهٔ خستگی ناپذیر اوست . شگفت‌آورتر اینکه هنوز هم ، بعدازنیم‌قرن عمر پر کار و جوش وخروش ، باکمال حوصله وعشق بکار و بدون سروصدا و خودنمائی ، همان کارهای هنری و ادبی خودرا دنبال میکند و بخلق آثارنوین از نظم و نثر و تجدید انتشارآثارکهن خویش میپردازد. مقام ادبی او ، بخصوص در رباعیات انگلیسی، بقدری بلند است که بعضی از ترجمانان ، لقب «خیام‌قرن‌بیستم» بوی‌داده و حتی برخی از رباعیات ویرا ، ازلحاظ زبانی‌هم ، ازترجمه‌گونه‌های فیتزجرالد ازرباعیات خیام، برتریافته‌اند. دریغاکه مطبوعات امروزما، چنانکه میدانید، ازاین‌قبیل‌گوهرهای گرانقدر دریای ادب‌وعرفان ایران بیخبرند وجزخواصی‌معدود، او وآثارش‌را نمیشناسند. واین تااندازه‌ای نیز معلول اخلاق شخص‌ابشان‌است . وچنانکه گفتیم با اینهمه کارهنری و اندیشه‌های بزرگ جهانی، مردیست‌گوشه‌گیـر، فروتن، بی‌اعتنا بشهرت و تظاهر و گریزان ازسروصدای‌مطبوعاتی . وهمین‌صفات واخلاق‌عالی‌اوست‌که بلا ارزش‌آثار ادبی وعرقانی‌اودست‌بدست‌داده ومحبوب قلوب خواصش ساخته‌اند .

من‌بسیاری ازآثارمنظوم ومنثور قدس‌نخعی‌راخوانده وازآنهافوایدبسیاربرده‌ام‌واگر محدودیت اوراق گرامی‌نامهٔ‌ارمغان، درتنگنایم نمی‌نهاد ، هریك ازآنهارا باشرح‌موضوع ومرایایش، درمعرض‌داوری‌شما وخوانندگان قرار میدادم. افسوس‌که محدودیت اوراق مجله، این‌اجازه‌را نمیدهد. ناچار، بنقل‌برخی‌ازعبارات «خانهٔ یتمان» وچندرباعی‌ازرباعیات فارسی‌ایشان، میپردازم تاقطره‌ای چند ازدریای وسیعی ، نموده‌آید :

از مقالهٔ (خواستن‌رابدان و...) :

« ... مردجوان ... باید قبل‌ازهرچیز مدیر و استاد خویش باشد. این‌حکومت وسلطهٔ مطلق برعقل وتمام‌حرکات‌روح، عامل‌توفیق‌قطعی‌اوست . »

ازمقالهٔ (اعتماد بنفس) :

« ... دراعتمادبنفس، هرگز کبرومنی، خودنمائی‌وخودپسندی وشیادی وحیله‌گری وجود ندارد . وآنکه دارای این صفت درخشان‌است ، اعمال‌نیکش، درهمه‌جا ستایندهٔ اوست . »

ازمقالهٔ (بایدکارکرد) :

« ... کسانی‌که متکی بعمل‌وکوشش‌و پاکدامنی. شجاعت وپشت‌کارخوداند ، هرگزدچارتزلزل وخفت نخواهندگردید . »

ازمقالهٔ (زندگانی) :

« ... برای زندگانی، عشق ودرراه عشق، کوشش وپشت‌کار لازم‌است . »

از داستان (خانه یتیمان) :

« ... زمین ربای موجودات‌عاشق ودلهای شیدا تنگ‌است . ولی برای اینگونه ارواح، مخازن‌لایتناهی، مناطق بی‌پایان ونواحی بس‌مرتقع وفرح‌انگیزی، دربهترین و و زیباترین اماکن سماوات ، آراسته وپیراسته‌گردیده است . »

از داستان (بانوی جنگل) :

« ... کسانی‌که بهرمقدسی‌میخندند، وهرچیززیبا را مسخره میکنند ، بدبختند. آنان بیشتر بدام اوهام می‌افتند وبه تیرحوادث‌صیدمیشوند. »

از مقالهٔ (توفیق) :

« ... توفیق مرغی‌است‌که بدانهٔ کوشش وکار وفداکاری زیست‌میکند وجز بااین دانه ، نمیتواندزنده و پایدار بماند . »

اینك نمونه‌ای از رباعیات فارسی او : (ازکتاب : منتخباتی ازرباعیات حسین قدس‌نخعی - چاپ افست، بانك ملی ایران- ۱۹۶۷)

- ۱ -

ساقی بـده ازلطف ، توجام می ما ! خوش‌کن بجمال‌خویش ماه دی‌ما .
خوش‌زی‌که بلا دورشد ازخانهٔما ، از سحر می‌ناب ونوای نی ما .

- ۲ -

آذر بشتاب رفت و دی آمده‌است. از عمرتو ، فصل‌کهنه‌طی آمده‌است.
خوش‌زی‌که‌گذشت باز ازصحنهٔعمر، کهنه بشتاب و ونو زپی‌آمده‌است.

- ۳ -

یك عمر بخودکامی ونیرنگ گذشت. بانخوت‌وبدخواهی‌وصدرنگ گذشت!
فردا ، نکند که خاك آلودهٔ مـا ، زین کشت‌بری دهد، که‌بانك گذشت.

– ٤ –

در گردش عمر ما چه اسرار نهفت ! درپشت درِ قضا ، چه‌تقدیری خفت!
این‌خاك، که پرورد بسی‌شاخهٔ گل ، خود جمله شکست آخروجمله برفت!

– ٥ –

این‌لانهٔ خشتی که ترا خوابگه است، هرمشت گل‌آن، زیکی بارگه است.
وان گل که ز دامنت بنفرت راندی، چون‌قاضی کهنه‌کار صد دادگه‌است.

– ٦ –

ایدوست، بده‌باده که‌دل‌پرخون‌است. پیمانهٔ سر پر زغم گردون است ،
ویران شود این خانهٔ تاریك زغم ، روزی که تهی ز بادهٔ گلگون است .

– ٧ –

در کارگه خدا کسی را ره نیست . وز سر خدا هیچکسی آگه نیست .
شد قافله‌ای از آن ره اما اثری جز گرد ، از آن قافلهٔ گمره نیست!

نگارنده‌را هم ، دروصف رباعیات انگلیسی قدس نخعی عزیز ، هفت رباعی‌است که دوازده‌سال پیش‌ازاین سروده‌است . درخانمهٔ این مقال شایسته‌است‌که آنهارا نیزبیاورم:

بـــه

« فیتز جرالد « کثور » خیام »

ای طایر » قدس » ای سرایندهٔ دل ! «خیام» و جرالد» ازنوای‌تو،خجل،
این نغمهٔ عرشی ، ببرد سوی سپهر، جان‌ودل هرخاکی درمانـده بگل .

*

در ساحت قدس طبع فیاض تـواند ، روح‌القدس و مریم و عیسی، پابند.
چون ، بستهٔ این‌کمند دلهـا نشود، آن‌دل‌که بجزلطف ، ندارد پیونـد ؟

*

«ایزد»، که دلش گریزدازهرچه‌ودام، جز باسخن نغز نشد، باکس ، رام :
گردن ننهعد ، بهیچ نیروی جهان ، جز جذبهٔ ساز و سخن وساقی‌وجام.

*

هرچند، کـه اندیشهٔ اسرار وجود ، جان ودل و اعصاب‌وتن‌وی،فرسود،
با اینهمه ، هرمی نکـند سرمستش ! این بادهٔ مینای تو ، مردافکن بود ،

*

ازسحر وفسون، خرگهی‌افراخته‌ای؛ خوش‌بزم‌نشاطی، اندرآن،ساخته‌ای.
آوخ! که شراب آشنای‌لب دوست، در ساغر بیگانـه‌ای ، انداخته ای !

*

من ریختم آن‌باده ، بپیمانـهٔ خویش، تانوش‌کنم ، بیاد جانانـهٔ خویش :
دلدادهٔ پیمانـه و پیمـان خودم ؛ هرچند ، نیم عاشق دیوانهٔ خویش.

*

من شیفتهٔ هرسخن نغـز و تـرم ؛ درهر سخن نپخته ، کی در نگـرم ؟
هرگفته‌که منظور من‌آمد ، زیباست: زیراکه سخن شناس و صاحبنظرم ،

کاظم رجوی « ایزد »

تجریش ـ دیماه ۱۳۴۰ خورشیدی

دوست ارجمندم ، ملاحظه میفرمائید که تاریخ سرودن این هفت رباعی ۱۲ سال پیش از این است . ولی تاکنون اجازهٔ انتشار آنرا نداشتم و اکنون‌هم با اصراربدریافت اجازت نایل آمدم . و این خود برهانی است روشن ، برآنچه دربارهٔ اخلاق قدس نخعی دانشمند ، عارف و درویش صفتی او گفته‌ام .

باتقدیم احترام . ارادتمند، رجوی

۱۳۵۲/۶/۵

گزارنده: دکتر سیدحسن سادات ناصری

داستان ابوسعید حسن بن عبدالله مرزبانی سیرافی

(۳)

(ابوسعید) گفت: «بدانید که این قاضی براستی نزدیکان و برادران خویش را موجب بدست آوردن نام نیك و آوازهٔ نیکو ومباهات است، وبااین همه وی را در نزد شهریار پایگاهی بلنداست؛ ومن دریافته‌ام که پادشاه ازرای اوبهره برمیگیرد واورا ازدوستان ومعتمدان خویش همی‌شمارد. بکنایت مرا بمجلس خویش خواند ودراین کارباری پس‌ازباردیگر ودوم باری پس‌از باراول تصریح کرد. من‌اورا پاسخ نگفتم وبفرمان‌وی‌درنیامدم. آنگاه، بابسیاری‌خلاف‌رایم، اندیشیدم که برچیزی‌اعتماد کنم که زیانش بمن وسودش جزبمن‌رسد. و چون دو کار باهم‌پیش‌آید، درپیش گرفتن آن‌یك که جانبش‌سالم‌تر وبدی‌آن کمتراست، بهتر؛ واکنون شدنی شده است وسخن گفتن درآن گونه‌یی ازژاژخایی ویاوه‌سرایی‌است.

داستان ابوسعید و کردی

چون چندروزی براین برآمد، دوستی ازدوستان «ابوالعباس‌پورماهان» از «آمد» براو واردشد، بانامه‌یی که درآن شیخ را به‌عدالت‌هایی که رانده‌بود تبریك گفته. وآن نامه در بردارندهٔ سخنانی کوتـاه و الفـاظی نیکو ومعانیی برگزیده بود.

این «ابوالعباس» ازیاران «ابوسعید» واز کسانی بود که اورا سالهای بسیار ملازمت کرده بودند. وبنابرآنچه «چاچی» ذکر کرده‌است ، در حدود ده‌هزار برگ ازشرحی که او بر «کتاب سیبویه» وجزآن بعنوان درس یا مذاکره گفته بود، حاشیه‌نوشت؛ واورااز علم هیأت سرمایه‌یی قوی بودوهمچنین درعلم‌نحو پرمایه ودرنحو کوفیان صاحب نظری کافی بود، چنانکه هیچکس را یارای مجادله ونقض قول وی نبود. وکسی که نامه‌را بتوسط اوفرستاده بود، مردی کردی بود که جبه‌یی ستبر پوشیده وبرآن جبه نقش ونگاری شگرف بود و خورشید نیمروزورنج مسافرت وبریدن بیابانهاومنزلگاهها بدان زیان رسانیده. وشیخ، برای یکی ازیاران، اختلافی راکه درسخن خدای تعالی «مثل ما انکم تنطقون»(۱) (همچنانکه شما سخن میگویید) هست، بیان میکرد، واز سوی کسانی که آن‌را به نصب یابه‌رفع خوانده‌اند ، برهان می آورد و کردی ازآن هیچ چیز ، نه کم و نه بیش ، درنمی‌یافت . ـ سپس بجانب «ابوسعید» روی کرد و گفت:

«ای‌شیخ تودرچیستی وازچه مقوله سخن میرانی ؟!»

گفت: « درچیزی سخن میگویم که همه‌کس آن‌را نمیداند وبخاطر بیشتر مردم صورت نمی‌بندد » .

گفت: «برای من تفسیرفرما، شایدآن‌را دریابم»؟!

گفت: «این هرگز نتواند بود» !

---

۱) قرآن‌مجیدسورهٔ شریف الذاریات(۵۱) آیهٔ مبارك(۲۳) « فورب السمآء والارض انه‌الحق مثل‌ماانکم‌تنطقون». بخداوندآسمان وزمین که این‌سخن راست است، همچنانکه‌شما سخن گوبید. ـ بعضی ارباب‌قراءت «مثل» رابرفع خوانده‌اند، وآن‌رانعت «حق» و«باقون» گرفته؛وبعضی آن‌را به‌نصب‌خوانده‌اند، وصفت مصدرمحذوف دانسته؛یعنی:«انه‌الحق حقاً مثل ما انکم تنطقون » . ـ کشف‌الاسرارج ۹ ص ۳۱۹ س ۱۸و۱۹و۲۰

گفت: «تو دانشمندی و هرکس بخواهد از دانش تو بهره برگیرد، باید پاسخ وی باز گویی»!

اورا گفت: «برتو باد بمجلسی که در آن داستان نماز بایسته و افزونی و نمودهای راه پیدا کرده خدای برود، تا از آن سود برگیری و بدان بهره‌ور شوی»!!

مرد درازگویی و هرزه درایی وسخنانی که فایدتی بر آن مترتب نیست آغاز نهاد و «ابوسعید» از او خاموش ماند واونیز چیزی نگفت.

«ابوسعید»، بنابروش خود، به بیان وتوضیح مطلب پرداخت. درسخن در میپاشید وزبانش قرار و آرام نمی یافت وآب دهانش خشك نمیشد؛ وکردی هم‌چنین همنشین وی بود. - «ابوسعید» گویی ازبودن اوآزرده گونه وازنشستن و همنشینی وی خسته و در رنج شده بود؛ تا اینکه سرانجام کردی برخاست و برفت.

آنگاه «ابوسعید» گفت: «گمان نمی‌دارم هیچ گرانجانی مانند این مرد که امروز برما چیرگی یافت، برکسی دست یافته باشد. وهمانا رنج سنگینی او برتن و جان من نشست، چنانکه خود بمن پیوست. هرآینه، باری رای به زدن اوکردم وبا خودگفتم: چه بسا اونیز مرا بزند. پس خواستم که از جای برخیزم، گفتم: گونه‌یی از نادانی است. سپس نزدیك شد که فریاد بکشم، گفتم: به دیوانگی ماند. پس از آن باآهسته دعا کردن پرداختم واز سربازشدن اورا ازخدای خواستم. خدای بزرگ بدین برمن منت نهاد و در این حالت پیوسته اشعار «محمد پورمرزبان» میان لوزه وزبانم رفت وآمدداشت».

اوراگفتم: «آن ابیات چیست»؟ - گفت:

یـا شقیق الرصاص و الجبل	و قریع الایـام فی الثقل.
ارح حیاتی، فقدهجمت علی	نفسی، واشرفت بی علی أجلی.

والله لو کنت والـــداً حدباً وکنت تحیی الاموات فی المثل ،
وتمزج الثلج فی العساس لدی القـــــیظ وعند الشتـاء بـالعسل ،
رحلت عن ذاك عند آخره واخترت الاراك فی الرحل .
فخذ طریفی و تالدی ، فـاذا لم یبق شیءٌ ، فخذاذاً سملی ؛
وارحل الی الظلمة اللتی ذکرت من خلف قاف یاشر مرتحل

«ای برادر سرب وسنگ ، وای کوبیده شدهٔ روزگار در سنگینی.

جانم را آسوده گردان ، که تو بجانم تاختی ومرا بمرگ نزدیك ساختی.

بخدای سوگند اگر تو پدر پیر خمیده پشتی بودی ، که مردگان را زنده میکردی ،

ودر گرما ظرف را بابرف ودر سرما باشهد میآمیختی ؛

سرانجام از اینجا کوچ میکردم وترجیح میدادم که ترا هنگام بارسفر بربستن نیز نبینم .

پس جامه‌های عالی وپست مرا بگیر وچون چیزی از آنها برجای نماند، پاره جامه‌هارا نیزبستان .

و به ظلمتی که گویند درپشت کوه قاف است ، کوچ کن ، ای بدترین کوچ کنندگان !!

داستان ملخ

(ابوحیان) گفت : «همانا انبوهی ملخ از «عراق» پیدا آمد وبکشت ومیوه زیان رسانید ونرخها بالا رفت ودراحوال مردمان تأثیر کرد . بمجلس «ابوسعید سیرافی» آمدیم وهرکس ازما از حال خود شکایت نمود وتنگدستی خویش را یاد کرد . ـ درمیان ما مردی کشتکار بود .ـ گفت : وی بطرفی ازولایت «نهروان»

چهارهزار جریب ملکی وضمانی واجاری، بامید سود، کشتکاری کرده، وهمانا ملخ بآنها درآمده وآن مرد بدان سبب هلاك ونابود شده است.

«ابوسعید» گفت: «کار آن ملخ ترا بترس نیفگند، آن ملخ لشکری فرمانبردار از سپاهیان یزدان است. ما را نقل کرده‌اند که ملخی پیش «عبدالله بن عباس» افتاد. اورا بر گرفت و بالش را از هم بگشود و گفت: آیا میدانید چه چیزی بر آن نگاشته شده است؟! گفتند: نه. ـ گفت: بر آن نگار یافته: «من گران کنندهٔ نرخها هستم، باوجود جهش نهرها» و در بارهٔ ملخ چیزها گفت که حاضران را متحیر و متعجب ساخت. سپس گفت: از بهترین وصف هایی که در بارهٔ ملخ شده است، گفتار یکی از خطیبان است آنجا که میگوید:

«همانا خداوند، سبحانه وتعالی؛ آفریده‌یی را آفرید وملخ نام نهاد وپوستهای گوناگونی براو پوشانید واورا بصورت لشکریانی آماده ساخت واورا درهم پیچیده کرد وبه دیبای رنگارنگ پوشیده گردانید و برای وی خانواده وجفت قرارداد. وقتی روی آورد، تو اورا ابر یادود پنداری؛ وچون پشت کند، تو اورا کاروانها وحاجیان انگاری. عضوهای پیشینش زراندود است و اندامهای پسینش آراسته. اندامش مزین است وکف پاهایش شکافته؛ پروبالش پرنقش ونگار است و پوشش هایش پرزیور. صاحب عباهای زعفرانی وجامه‌های زریون وبالاپوش‌های خط دار است. قامتش معتدل است وآفرینشش درهم آمیخته وآرایشش گوناگون، بندهایش بهم پیوسته، چینه دانش بهم پیچیده است. میدود وبچاره گری میشتابد وخرامان میرود وخودفروشی میکند ودورمیزند وجولان میدهد. بنابراین آفریننده‌اش بزرگ است وروزی دهنده‌اش بزرگوار، بی آنکه نیازی بوی داشته باشد؛ بلکه تنها برای بخشایشی که بدو دارد، روزی اورا فراخ وآفرینشش را استوار ساخت. بستهٔ اورا ازهم بگشاد (از تخم بیرونش کشید.) ورگهای اورا بهم

پیونددادو بگردنش لگام نهادو براو گلوبندها آویخت وروزی و گذران اورامقسوم فرمود . به پس پشت خویش خشمگین مینگرد وفرودآیندهٔ از بالای سر را چشم میدارد و گردندهٔ پیرامون خویش را همی پاید . دست افزار نبردش آماده ودلیری وی سخت و زیانش بسیار است . برشش پا می خزد و می پرد . پس منزه و پاك است آن کس که اورا باین آفرینش شگفت آفریده وبرای وی از هرمیوه و درختی بهره یی نهاده و او را پیش آمدن و پس رفتن و جستجو و تك و دو مقرر فرموده است . تا آنجا که هم خزید وهم بالا رفت وهم درون شد و هم بیرون آمد، وهم پایین رفت وهم بالا آمد؛ باآن دیدار زیبا وپی های باریك وتن نازك . این آفرینش یزدان است . بمن بنمایید، آن کسانی که جزخدایند، چه چیز آفریده اند » ؟!

سپس گفت : «چه میگویید درپرنده یی که چون بپرد، گسترده میشود؛ وهنگامی که نزدیك زمین شود، جمع میگردد ؟! ـ پاهایش اره را ماند و دیدگانش مانند شیشه است . چشمش درکنار اوست و پایش درازتر از بالای او ، هان آن ملخ است .»

وسپس گفت ، زیباتر از آنچه گفته بود : «گردنش مثل گردن گاو است ، وسرش چون سر اسب وشاخش مانند شاخ بز کوهی وپایش بسان پای شتر و شکمش شبیه شکم مار است . باچهار بال میپرد وبازبانش می خورد . ـ وه خدای بزرگ است ! چه اندازه ملخ زیباست» ! !

وبهترین چیزی که در آن خطبه است : « همانا زنده ومرده اش طعام گوارایی است و کوچ کننده یی است که طوایفی را به خشکسالی میافگند و موجب فراخ نعمتی گروهی دیگر میشود» .

اورا گفتیم: معنی گفتار «جماعتی را به خشکسالی میافگند وموجب فراخی معیشت گروهی دیگرمیشود» چیست ؟!

گفت: «هماناآن ملخ چون به هامونها و بیابانهای شنزار فرودآید، برای ایشان فراخی معیشت وخورش‌است؛ وهرگاه به کشتزارها وباغهافرود آید، موجب قحط وغلامیشود. زیراکه اوبرخار ودرخت وتروخشك همی‌آید وهیچ چیزرا باقی وبرجا نمیگذارد».

(مانده‌دارد)

رهبانیت یازندگانی منقطع ازدنیا وانزوای دردیرها برای‌راهبان و راهبات درغالب ادیان مخصوصاً دردیانات شرقی نزد هندوان و بودائیان ازدیرباز وجود داشته است. قاعده وعمل رهبانیت در دیانت نصاری هم ازقرن چهارم میلادی بظهور رسیده وتاعصر حاضر همچنان برقرار وسازمانها وتشکیلات گوناگون پیداکرده است. نخستین کسی که این‌سبك وروش را درحیات دینی نصاری ابداع کرد «قدیس» از پیروان کلیسای شرقی‌بود موسوم به «بازیل». وی درقلمرو امپراطوری روم شرقی تشکیلات دیرها بوجود آورد واین‌امر رواج وانتشاری بسیاریافت. بعدازاو یکی‌دیگرازقدیسان موسوم به «سنت‌بندیکت» درقرن‌ششم درغرب پیشوا وبانی‌این‌طریقه شد وسازمانی ایجادکرد وازآن تاریخ تاکنون همواره راهبان و راهبات بنام برادران وخواهران مسیحی بصور و سازمانهای گوناگون بوجودآمده‌اند.

(تاریخ ادیان)

دکتر خسرو فرشیدورد

دستور تاریخی زبان فارسی

پیشوند می و تحول آن در زبان فارسی

تحول می از لحاظ معنائی وازنظر وظایف دیگر آن

«می» را از لحاظ معنائی و وظایف دستوری آن اینگونه میتوان مورد بررسی قرارداد:

۱- ازلحاظ رابطه آن باوجه فعل.

۲- ازلحاظ رابطه آن بانمود فعل وازلحاظ جنبه استمراری آن.

۳- ازجنبه‌های دستوری ومعنائی دیگر.

۱- «می» و وجه فعل - می امروز درمضارع نشانه وجه اخباریست و دربرابر «به» قرار دارد مانند «میرود» و «میگوید» در مقابل «برود» و «بگوید» اما درماضی گاهی بروجه اخباری دلالت میکند وآن هنگامیست که استمرار و عادت را برساند. مانند اوهرروز بمدرسه میرفت، او دیشب ساعت ۸ کتاب میخواند وگاهی نیز نشانه وجه التزامی واحتمالی است[۱] و آن هنگامیست که در

۱- درقدیم وظیفه امروزی «می» را در مورد (دلالت آن براحتمال) پسوند «ای» بعهده داشته است مانند اگر دانستمی آنرا آهسته میزدم (دارابنامه بیغمی ص۸۸۵ ج۱) مارا بایستی که صدهزار سوار باخود آوردی (همان کتاب ص۷۱۵ ج۱) یعنی میدانستم ومی‌آوردم. کاش آنان که عیب من کردند - رویت ای دلستان بدیدندی (سعدی) یعنی میدیدند.

جمله‌های پیروشرطی ولزومی قرار گیرد وهمچنین وقتی که باکاش وشاید وغیره بیاید مانند اگرمیآمد خوب بود. بایستی‌میآمد، کاش‌میآمد، شایدمیآمد.

«می» ازلحاظ رابطه‌آن باوجه‌فعل درگذشته علاوه برمواردی که‌شمردیم دراین موارد میآمده است ونشان میداده است که این پیشوند تاقرن هشتم‌ونهم برخلاف امروز نشانه وجه فعل‌نبوده بلکه باآن هیچ‌رابطه‌ای نداشته زیرا هم با وجه امری میآمده است وهم باوجه التزامی وهم باوجه اخباری.

اینك موارد استعمال «می» دررابطه‌آن بـا وجه فعل درقدیم علاوه بر آنهائی که امروز رایجست.

الف - می وفعل امر - «می» و صورت قدیمترآن «همی» درگذشته بر خلاف امروز برسرفعل‌امرهم می‌آمده‌است ودراین حال گاهی براستمراردلالت میکرده است ولی‌گاهی هم جنبه استمراری نداشته است مانند: تو میخواهی تاترا منادمت میکنم (دارابنامه طرسوسی ص۱۹۵ ج۱ تصحیح دکتر صفا).

میفکن برصف رندان نظری بهترازاین (حافظ)

ب - می ومضارع‌التزامی - امروز «می» وقتی‌بامضارع بیایدفقط بروجه اخباری دلالت میکند ولی‌درقدیم‌شکل امروزی مضارع اخباری برمضارع التزامی نیز دلالت میکرده‌است ودراین‌مورد می وهمی گاهی‌براستمرار دلالت مینموده است و کاهی هم جنبه استمرار نداشته است مثال:

یا به که وی نیز هم براین رود ومیان دل را به ما مینماید وصلاح کارها میگوید (بیهقی ص۹۱). دوم قوتیست که بدرقه این‌غذا بود تا به‌اطراف‌میرسد (چهار مقاله ص۱۰ تصحیح دکترمعین). گفت تا این پنج پهلوان را خلاص نمیکنم نمیآیم (دارابنامه بیغمی ص۴۱۲ ج۱).

ج - می وماضی بعید احتمالی - درقدیم «می» بندرت بعنوان نشانه‌شرط

واحتمال برسرماضی بعید نیز درمیآمده است . مانند: اگر داده می بود اینهمه فتنه و حرب وآشوب واقع نمیشد (دارابنامه بیغمی ص۵۲۰ ج ۱) . امروز میگویند اگر داده بود ودرقدیم هم بیشترمیگفته‌اند اگر داده بودی .

۵ـ می وماضی نقلی التزامی- «می» باماضی‌نقلی نیز گاهی برای‌دلالت براحتمال والتزام میآمده است مانند: ازبس پیغامبران ائمه دین براین بوده‌اند که حق‌بیت‌اَمال‌را می‌بستاده‌اند (کشف‌المحجوب هجویری ص ۲۰۵ تصحیح ژوکوفسکی) . «می‌بستاده‌اند» یعنی «بستننند» .

بنابراین «می» که امروز بیشتر نشانه وجه اخباریست وگاهی‌هم درماضی بروجه التزامی دلالت میکند در قدیم ارتباطی با وجه فعل نداشته و با سه وجه اخباری والتزامی وا ری بکار میرفته‌است.

جنبه التزا ی واحتمالی «می» و «همی» در قدیم ازیك لحاظ قویتر وده است وازیك‌نظر ضعیفتر جنبه قوت آن ازاین نظراست‌که درقدیم با مضارع التزامی هم میآمده است ولی امروز نمیآید وجنبه ضعف آن اینستکه درقدیم باماضی مطلق احتمالی کمتر ازامروز میآمده است و دراینمورد بجای آن در قدیم ازپسوند «ای» استفاده میشده است.

۲ـ «می» و نمود فعل ۱ ـ «می» از قدیم تاکنون بر استمرار وعمل در جریان ۲ وبعبارت دیگر برنمود فعل دلالت کرده‌است بااین‌تفاوت که درگذشته

۱- مراد ازنمود فعل جریان‌آنست درزمانی معین . این‌اصطلاح بوسیله‌آقای‌دکتر خانلری دربرابر Aspect برگزیده شده است

۲- عمل درجریان یعنی‌عملی‌که تمام‌نشده‌است ودرزمانی‌معین درحال‌انجام‌شدنست وخود برچندقسمت است:

بقیه پاورقی درصفحه‌بعد

این جنبه «می» بسیار قویتر ازامروز بوده است و امروز ارزش استمراری «می» بخصوص درمضارع ضعیف شده است بطوری که در زبان محاوره برای جبران این ضعف از فعل معین «داشتن» استفاده میشود مانند: «دارم میروم» بجای «میروم» و «همی روم» درقدیم و «داشت میرفت» بجای «میرفت» و «همی رفت» در قدیم.

با اینحال «می» امروز هم در مضارع بدون فعل معین داشتن علاوه بر آنکه نشانه وجه اخباری است گاهی براستمرار وعمل درجریان نیز دلالت میکند مانند: «ازدیروز تاحال درس میخواند» یعنی دارد درس میخواند. چه میکنی؟ دیروز درس میخواندم، کاغذ هم نوشتم یعنی: کاغذ مینویسم. یعنی داری چکار میکنی؟ دارم کاغذ مینویسم.

«می» در ماضی بدون معین داشتن بیش ازمضارع بر استمرار دلالت میکند مانند: داشتم درس میخواندم. داشت کاغذ مینوشت.

مثال ازقدیم برای مضارع درجریان ازبند ۳۶۹ لازار: من نمیدانم کجا همی روم (ترجمه تفسیر طبری). این چیز که تو همی خوری (دانشنامه علائی). من بیمارم واینك همی روم (بلعمی) (آینده قریب الوقوع)

مثال برای ماضی درجریان ازقدیم ازبند ۳۸۷ لازار: چون به راه اندر همی شد جغدی را دید (تاریخ بلعمی). پیغامبررا یافتند که همی نماز کرد او را خبر دادند (بلعمی).

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

۱- عمل درزمانی معین ادامه دارد مانند: «اوحالا دارد آواز میخواند، او دیشب داشت آواز می خواند»

۲- عمل ازگذشته تازمانی معین ادامه دارد مانند: «ازدیروزتاحال دارد کارمی کند» «ازپریروز تادیروزداشت کارمی کرد»

۳- آینده قریب الوقوع (Futur imminent) مانند «اودارد میرود» که ازاقسام نوع دومست.

«می» و «همی» درفعلهائی که درقدیم برعمل درجریان دلالت میکرده‌اند قابل حذف نبوده‌است مگر دربودن وداشتن وبایستن وافعال حالتی دیگراز قبیل ترسیدن ودیدن واندوه خوردن (لازار) ولی امروز در فعلهای بودن وداشتن همیشه «می» حذف میشود مانند: «اوالان درتهران اقامت دارد» بجای «میدارد» اوشب ساعت ۸ درخانه بود بجای «می بود» .

می استمراری وقتی برغیر ازعمل درجریان دلالت کند این اموررا میرساند:

الف - برعملی کلی وعام که زمانش معین نیست وهمچنین برامورى که ناشی ازپدیده‌های طبیعی است دلالت میکند . این امر خاص مضارعست و «می» از این لحاظ درگذشته وحال تغییرچندانی نکرده است . مثال: دربهـار درختان سبزمیشوند (خواه بهار گذشته یاحال یاآینده) . فلزات درنتیجه حرارت منبسط میشوند (چه در گذشته و چه در حال وچه درآینده) . آتش ازهوا همی بدان پدید آید که ما به سنگ وآهن مر هوا را بدریم (زاد المسافرین از بند ۳۷۳ لازار) .

درقدیم این نوع فعل بدون همی ومی هم ممکن بوده‌است (لازار بند۳۷۳) اما امروز چنین نیست . مثال : رود دجله اندر میان وی بگذرد (حدودالعالم) بجای میگذرد.

ب - عملی که حد وزمانش مبهم است و معین نیست[1] در این صورت ممکن است فعل بردوام یا تکرار وعادت یاعمل تدریجی یا توزیع دلالت کند خواه درماضی وخواه درمضارع وخواه درامر و «می» ازاین لحاظ درگذشته

۱- نوع اول که برای مضارع گفتیم قسمیست ازنوع دوم.

وحال تغییرچندانی نکرده‌است.

مثال برای دوام (مضارع) : کارمیکنیم تاموفق شویم . وهمچنان همی کنیم تا به‌زبرترین مرتبه رسیم (التفهیم ازبند۳۷۵لازار)

مثال برای ماضی: مامرتب کارمیکردیم ، می‌آزمودم ترا به‌نعمتی ازپس نعمتی (تفسیرکمبریج ازبند۳۸۳لازار)

مثال برای تکرار وعادت (مضارع): هرروز بمدرسه میرود . هر روز آن سرکه بیرون همی ریزند ونو باز همی کنند (کتاب‌الابنیه ازلازار بند۳۷۵)

مثال برای عادت‌وتکرار (ماضی): اوسال گذشته هرروز باداره‌میرفت. سراو بسنگ همی‌زد (تاریخ بلعمی ازبند ۳۸۳لازار) . ازباب صدقه هر روز هزاردینار همی‌داد(تاریخ‌سیستان ازبند۳۸۳لازار).

مثال برای تدریج یاعمل افزایشی وکاهشی (مضارع) : هرروز حالش بدترمیشود، چون نوراو همی‌فزاید سعدبود وچون تورا وهمی‌کاهد نحس بود (التفهیم ازبند۳۷۶لازار) .

مثال برای تدریج یا عمل افزایشی وکاهشی (ماضی) : هرروز وضعش بدتر میشد ، هرروز حمد وثنای خدای زیادت می گفت (تفسیر کمبریج لازار بند۳۸۳).

مثال برای تدریج (امر) : هرروز به‌زیادت فرسنگی همی رو (مفتاح المعاملات ص۱۰۳).

یادآوری - معانی تکرار ، عادت ، عمل تدریجی و غیره بیشتر بوسیلهٔ قیود زمان مشخص میشود وشایدهم چندان به «می» مربوط نباشد.

(بقیه‌درشمارهٔآینده)

احمد گلچین معانی

انجمن ادبی حکیم نظامی

قهر

چور و جفا چه میکنی، با دل مهر پیشه‌ام(۱)
نیش زبان چه میزنی، بر رگ جان همیشه‌ام
با سخن درشت خود، میشکنی دل مرا
برمگشای مشت خود، سنگ مزن بشیشه‌ام
ایکه نهال مهر تو، در دل خود نشانده‌ام
هم تو بدست خویشتن، تیشه مزن بریشه‌ام
پنجه بروی من مزن، از ره دشمنی که من
با تو نمی کنم ستیز، ارچه که شیر بیشه‌ام
حاصل مهر و عاطفت، نیست بجز ملاطفت
قهر تو چیست با من ای یار نفاق پیشه‌ام

---

(۱) در غزل شیوای دانشمند ارجمند و شاعر توانا آقای گلچین معانی در شمارهٔ (ششم) شهریورماه گذشته صفحه ۴۱۷ بیت ششم درضمن آثار انجمن حکیم نظامی قافیه رهزن اشتباهاً دشمن بچاپ رسیده بود که اینک تصحیح میشود. آقای گلچین معانی که از گویندگان نامدار و دانشور معاصر بشمار میروند از اعضای قدیمی انجمن حکیم نظامی و سالیان دراز ازمحضر استاد سخن مرحوم وحید دستگردی مستفید و بهره‌مند گردیده‌اند.

پیمان یغمائی

معاصران

قابل توجه پیر وجوان ازمجرد ومتاهل

به پیری یافتم در زندگانی عیوب فطری فصل جوانی
جوانی چیست اینك بشنو ازمن نه بینی و نه سنجی ونه‌دانی
سراسر خامی وعجز وتلون سراپاوهم وهیچ وپوچ وفانی
ز نار نفس نور عشق جستن تمنا از تن آسا جان فشانی
بترشد ازمن آن دورجهالت که دهر آموختم زندگانی
نه‌چیدم تا بساط خانواده ندیدستم نشاط جاودانی
ظهور اولین فرزند من بود که گشتم مست جام شادمانی
خواص مهررا خوش درك کردم که شد ایجاد درمن مهربانی
چوعمرم ازخط پنجاه بگذشت گشودم درب کاخ کامرانی
درآغوش است چندینم نواده همه چون اختران آسمانی
زبان تلخ وشیرین بود مبهم عیان شد معنی شیرین‌زبانی
مرا کاشانه کانون ادب شد سراسر علم وعرفان ومعانی
به رمزعشق ورندی راه بردم که برمن کشف شد سرنهانی
من اکنون دم به‌دم می بینم آنرا که دم‌میزد مدام از لن‌ترانی
نه‌می‌جویم جوانی رادگربار توانا را نه زیبد ناتوانی
جزاین نکته چه باشد پند (پیمان) که زنهارازجوانی ازجوانی

۱- دراین‌قصیده من‌تجربه وعقیده‌شخصی‌خودرا بروی‌صفحه‌ریخته‌ام. انتظارتایید ازطرف هیچ‌فردی‌ندارم چه‌که اززمان‌رودکی تاحال تمام ادیبان‌وشاعران ازگذشت جوانی تاسف خورده‌اند وآرزوی بازگشت آنراکرده‌اند. آری درقرن‌بیستم برخلاف‌عقیده پیشینیان حتی معاصران گفتارتازه‌ای ابرازشده‌است‌که سرتاپای آن حقیقت وواقع امراست.

مصطفی قمشه‌ای (مژده)

انجمن حکیم نظامی

جبر و اختیار

بیا که دور جوانی چو روزگار گذشت — طراوت از گل و سرسبزی از بهار گذشت
بپای زلف سیاهت سپید شد مویم — بیا ببین که مرا عمر در چکار گذشت
بگویمت که مرا چون گذشت عمر عزیز — شبی بحسرت و روزی در انتظار گذشت
دگر مگو سخن از جبر و اختیار مرا — که کار من دگر از جبر و اختیار گذشت
ز تندباد حوادث که خانمانسوز است
گذشت آنچه به گل (مژده) کی به خار گذاشت

غلامحسین کریمی

ساری

غزل

رفت آن ایام کز مهر و وفا نامی نبود
یا ز کوی دلبر عیار پیغامی نبود
گرچه بازار وفا در کوی خوبان گرم نیست
جز تحمل بر جفا مارا سرانجامی نبود
هر کجا بذر محبت کاشتم از روی شوق
حاصل مهر و محبت غیر دشنامی نبود
یافتم در هر کجا صاحبدلی دیدم که او
در دلش جز حسرت و افسوس و آلامی نبود
نه بسر شور جوانی بود و در پیری هوس
از ازل مارا نصیب از پخته و خامی نبود
دفتر ایام عمرش را «کریمی» زد ورق
دید بهتر از وصال دوست ایامی نبود

اهم فعالیتهای وزارت راه درزمینه راه وراهسازی

دردهه اول انقلاب شاه و مردم

الف ـ راهسازی وپلسازی درمحورهای اصلی :

تاقبل ازانقلاب سپید شاه ومردم راههای آسفالته ایران حدود چهارهزار کیلومتر وجمع راههای موجود اعم ازآسفالته وشنی وخاکی نزدیك به سی و چهارهزار کیلومتربود . دردهه اول انقلاب وزارت راه هماهنگ بارشد سریع اقتصادی کشور وگسترش برنامه‌های عمرانی درپیشبرد وتوسعه خطوط ارتباطی کشور گامهای مهمی برداشت وباکسب اعتبارات بیشتر و تجهیز ماشین آلات مدرن راهسازی وتربیت کادرفنی واستفاده ازتکنیك جدید حدود ۳۵۰۰ کیلومتر راه اصلی بااستاندارد بین‌المللی ساخته شد و۴۵۶۰ کیلومتر ازراههای موجود نیز آسفالت گردید.

هزینه راهسازی محورهای اصلی کشور بـالغ بر ۲۴ میلیارد و ۴۵۳ میلیون ریال میباشد ودرحال حاضر راههای آسفالت کشور بیش از۱۲هزار کیلـو متر وطول کلیه راههای اصلی وفرعی زیرعبور حدود ۴۲هزارکیلـومتر میبـاشد .

ب ـ راههای فرعی:

باتوجه به‌نقش مهم راههای فرعی درارتباط مناطق روستانشین طی این مدت ۹۹۳۹ کیلومتر راه‌فرعی درمناطق مختلف کشور ساخته شـده که هزینه آن

بالغ بر۱۷میلیارد ریال است .

توضیح آنکه قبل ازدهه انقلاب راه‌فرعی استاندارد شده وجودنداشت و عبورومرور روستائیان اکثراً ازراههای مالرو بوده‌است.

درحال حاضر نیزساختمان ۳۷۸۳ کیلومتر راه‌فرعی دردست ساختمان است وباتکمیل این راهها طول راههای فرعی درآینده نزدیك به ۱۳۴۲۲ کیلو متر خواهد رسید .

ج ـ ساختمان راههای شنی وروکش اسفالت :

همزمان با ساختمان راههای جدید وزارت راه بمنظور گسترش راههای ارتباطی اقدام به‌تعریض وساختمان راههای شنی، روکش آسفالت وسایر عملیات حفاظتی درراههای کشور نموده است که هزینه‌آن بالغ بر ۷/۵میلیارد ریال میباشد .

باتوجه باقلام فوق جمعاً حدود ۴۸میلیارد و۶۱۴میلیون ریال دردهه اول انقلاب صرف هزینه‌های راهسازی شده است.

توضیح آنکه هزینه‌های انجام شده بالا بدون درنظرگرفتن امورنگهداری راهها بوده است.

مقایسه ، دربرنامه‌های اول ودوم عمرانی کشور هزینه راهسازی بالغ بر ۲۰میلیارد و۲۱۶میلیون ریال بوده است ودردهساله اول انقلاب از نظر مقایسه ۲۸میلیارد و۳۹۸میلیون ریال افزایش یافته‌است.

د. توسعه خطوط آهن کشور :

بموازات گسترش راهها، خطوط آهن کشور باتوجه به نیاز اقتصادی و

رفاه‌عمومی توسعه‌یافت ودردهسال اخیر حدود۱۰۸۱ کیلومتر بخطوط آهن قبلی افزوده شد هزینه زیرسازی مسیرفوق بدون‌احتساب هزینه ریلگذاری معادل۱۴ میلیارد ریال میباشد.

ه - توسعه فرودگاههای کشور :

باپیشرفت تکنیك دردنیای متمدن امروز ، امر هواپیمائی درده‌ه انقلاب بسرعت پیشرفت‌نمود وطی‌این‌مدت ۱۷ فرودگاه جدید باتأسیسات مدرن‌تأسیس شدکه درحال‌حاضر فرودگاههای مهرآباد- آبادان- زاهدان بین‌المللی هستند وفرودگاههای بندرعباس- شیراز- اصفهان- تبریز- مشهد- گمرکی ودرردیف فرودگاه‌بین‌المللی درخواهندآمد.

و - هواشناسی کل کشور :

هواشناسی کل کشور طی‌دهه‌اول انقلاب باگسترش سازمانهای فنی‌خود توانسته‌است درردیف بهترین دستگاههای هواشناسی جهان درآید.

وظیفهٔ این سازمان عبارتست از : بوجود آوردن یك سیستم یکنواخت دیده‌بانی درسراسر کشور- انجام مرتب دیده‌بانی درشبکه هواشناسی مطابق موازین بین‌المللی در هواپیمائی جهت بیخطری پرواز - آبیاری - کشاورزی - صنایع وسایرطرحهای عمرانی - تأسیسات ایستگاههای بارانسنجی - گلیماتو لوژی - سینوپتیك - برقراری ایستگاههای هواشناسی وغیره .

درحال‌حاضر حدود ۱۰۰۰ ایستگاه هواشناسی درتمام نقاط کشورتأسیس شده ودر سه‌سال اخیر با استفاده از وسایل مدرن الکتریکی و اقمار مصنوعی

هواشناسی و با بکاربردن مغز الکترونیکی تحقیقات علمی وسیعی انجام گرفته است .

هزینه کارهای عمرانی هواشناسی در دهه انقلاب که شامل تأسیس ۴۰۰ دستگاه ایستگاه اقلیم شناسی و۶۰۰ دستگاه ایستگاه بارانسنجی و۴۳ دستگاه ایستگاه سینوپتیك و۸دستگاه رادار و۴۳دستگاه‌گیرنده وفرستنده درایستگاهها میباشد بالغ بر۸۸۰ میلیون ریال است .

بدین‌ترتیب هزینه کارهای عمرانی وزارت راه و سازمانهای وابسته در دهه انقلاب شاه ومردم بالغ بر۶۷ میلیارد و۹۴میلیون‌ریال میباشد.

خلاصه برنامه‌های اجرائی وزارت‌راه‌درزمینه ساختمان واسفالت راههای اصلی کشور

شاهراه تهران ـ کرج

نظربااینکه راه تهران ـ کرج ـ قزوین یکی از پررفت وآمدترین راههای ایران میباشد وچند راه اصلی را ازطریق غرب وشمال وجنوب به‌تهران‌متصل مینماید لذا وزارت‌راه بمنظوررفع این‌مشکل‌که حوادث بیشماری ببار میآورد اقدام بساختن شاهراه تهران ـ کرج نمود.

طول این‌شاهراه ۴۱ کیلومتر وعرض‌آن ۲۸متر وشامل دو قسمت‌که یك سکوی ۴متری دوقسمت را ازیکدیگر جدا مینماید وهر طرف شامل هشت متر آسفالت وچهارمترشانه راه میباشدکه برای‌ایمنی وتوقف اجباری وسائط‌نقلیه درنظرگرفته شده‌است .

ادامه شاهراه به خیابان پهلوی

بمنظور ادامه‌شاهراه به‌خیابان پهلوی وهمچنین اتصال خیابانهای‌اصلی غرب شهرتهران به‌فرودگاه مهرآباد وزارت راه ابتدا ساختمان بزرگراه ونك نواب ـ هیلتون راآغاز کردکه ازمراسم گشایش نمایشگاه بین‌المللی آسیائی مورد بهره‌برداری قرارگرفت وسپس دنباله‌شاهراه به‌خیابانهای ایوبی‌وپهلوی امتدادیافت ومسیرجدید درسال ۵۱ زیرعبور قرارگرفت.

طول دوشاخه مسیر ساخته شده حدود ۲۱ کیلومتر است وهزینه‌ساختمان اتوبان تهران و کرج وادامه شاهراه بخیابان پهلوی‌آن باخرید اراضی و مستحدثات جمعاً یك میلیارد و۶۵ میلیون ریال میباشد.

شاهراه شماره یك آسیائی در محور تاکستان ـ بازرگان ـ ترکیه

عملیات ساختمانی شاهراه شماره یك آسیایی در اوایل سال ۱۳۴۲ در درمحور تاکستان ـ تبریز ـ بازرگان شروع شد، طول این‌محور ۷۰۰ کیلومتر است که در برنامه چهارم عمرانی کشور (سال ۱۳۴۹) عملیات راهسازی و آسفالت آن بپایان رسید ومورد بهره‌برداری قرارگرفت.

دراین شاهراه علاوه بررعایت اصول نوین راهسازی وپلسازی پنج تونل بطول دوکیلومتر ساخته شده‌که بزرگترین آن تونل قافلانکوه بطول ۱۱۰۰ متراست همچنین دراین‌مسیر چهارهزارپل بزرگ وکوچك ساخته‌که‌بزرگترین آن پل‌سعیدآباد باهفت‌دهنه سی‌متری میباشد.

عرض‌راه‌مزبور ۱۱ مترکه نزدیك به‌۷/۵ مترآن اسفالت است و هزینه کل عملیات ساختمان این‌شاهراه بالغ برهشت میلیارد ریال میباشد، آخرین آمار ازترافیك راه موردبحث حداکثر ۱۵۰۰ وسیله نقلیه درروز میباشد.

راه رودهن ـ آمل اهواز

تجدید ساختمان اساسی راه تهران ـ آمل در برنامه دوم عمرانی کشور شروع شد، قسمتی ازمسیرمذکور ازتهران به‌رودهن قبلا وسیله وزارت راه ساخته ومورد بهره‌برداری قرارمیگرفت ولی ادامه‌آن ازآبعلی تاآمل مطابق بااصول نوین راهسازی انجام گردید وراه مزبورکه نزدیکترین راه ارتباطی از تهران به‌دریای مازندران‌است دراوایل‌دهه‌انقلاب (تیرماه۱۳۴۳) بدست‌مبارك شاهنشاه‌آریامهر افتتاح وزیر عبور قرارگرفت.

طول راه مزبور تامحمودآباد ۱۹۲ کیلومتر است وهزینه‌آن ۵۵۸ میلیون ریال بوده است؛ درراه هراز ۱۳ پل که طول‌آنها بین ۱۰ تا ۴۰ متر و۱۴ تونل بطول۵/۵ کیلومتر ساخته شده وبعداً نیزدرعملیات‌تکمیلی چندگالری بهمن گیر وبهمن‌شکن درراه هراز ساخته شده‌است.

آسفالت و تعریض راه رودهن ـ آمل ـ بابل جمعاً بطول ۱۵۶ کیلومتر بین سالهای ۴۴تا۴۸ ساخته وتکمیل گردید وهزینه‌آن حدود ۶۰۰ میلیون ریال بالغ گردیده است .

محور ساری ـ شاه‌پسند

طول‌این‌محور۱۹۸ کیلومتراست‌وعملیات ساختمانی‌آن دراوایل‌سال۴۲ شروع و در سال ۴۴ مورد بهره‌برداری قرارگرفت وهزینه ساختمان این مسیر که در محور شاهراه آسیائی شماره یك قرار دارد بالغ بر ۴۴۰ میلیون ریال می باشد .

محور شاه‌پسند ـ قوچان

طول این‌مسیر که شهرهای شاه‌پسند ـ گنبد ـ مینودشت ـ بجنورد ـ شیروان

را به قوچان متصل میکند ۳۸۵ کیلومتر است وعملیات ساختمانی آن ازسال ۴۷ شروع شد ودرسال جاری کلیه مسیرمزبورآسفالت وزیرعبورقراردارد . عرض راه مزبور۱۱ متر که درحدود ۷/۲۰ متر آن آسفالت میباشد وبموجب آخرین آمار ترافیك راه مورد بحث تا ۱۱۰۰ وسیله نقلیه درروز میباشد .

هزینه کل عملیات ساختمانی این مسیر حدود دو هزار و یکصد میلیون ریال است .

محور قوچان ـ مشهد ـ مرزافغالستان

دنباله مسیرشاهراه آسیائی از قوچان به مشهد و مرزافغانستان(کال کله) بطول ۳۸۵ کیلومتر ادامه یافت و هزینه عملیات ساختمانی راه مزبور بالغ بریك میلیارد و ۵۰۰ میلیون ریال گردید .

اکنون بابهره‌برداری کامل از مسیر شاهراه شماره یك آسیائی که از بازرگانان (مرزترکیه) شروع به ترتیب ازشهرهای‌ایواغلو ـ مرند ـ زنجان ـ میانه ـ تاکستان ـ قزوین ـ تهران ـ آمل ـ ساری ـ شاه پسند ـ بجنورد ـ قوچان و مشهد عبورکرده وبه مرز افغانستان متصل گردیده است ، طول کلی این شاهراه در داخل خاك ایران ۲۱۲۴ کیلومتر است که کلیه مسیر شاهراه اسفالت میباشد .

دنباله این شاهراه ازغرب ایران به ترکیه واروپا و ازشرق به‌افغانستان وکشورهای‌خاوردور متصل خواهدشد وساختمان‌این‌شاهراه یکی‌ازافتخارات راهسازی ایران دردهه‌انقلاب‌سفید است که ازنظر اقتصادی و توریستی دارای اهمیت شایسته‌ای است .

شاهراه کرمان ـ سیرجان ـ بندرعباس ـ رودان

ساختمان شاهراه کرمان ـ بندرعباس که استان کرمان را بسواحل خلیج فارس متصل ساخته‌است درسال ۴۲ شروع شد و درسال ۴۷ با تکمیل آسفالت آن مورد بهره‌برداری قرارگرفت و همچنین دنباله این مسیر از بندرعباس به رودان بطول ۱۱۷ کیلومتر درهمین زمان پایان پذیرفت .

طول کلیه شاهراه مذکور ازکرمان تا بندرعباس ورودان ۵۸۷ کیلومتر است و هزینه ساختمان آن بالغ بر ٤ میلیارد و۴۳۸ میلیون ریال میباشد .

شاهراه شیراز ـ بوشهر

با ساختمان وآسفالت راه شیراز ـ بوشهر که از نقاط کوهستانی و صعب‌العبور میگذرد تهران از طریق اصفهان شیراز بخلیج فارس میپیوندد وگذشته ازتوسعه وتکمیل شبکه مواصلاتی کشور ازنظر اقتصادی و اجتماعی مزایای فراوانی داردکه اهم آنها تسریع در رساندن کالای تجارتی از بنادر جنوب بمرکز و شمال وصدور محصولات کشاورزی ومعدنی وصنعتی بجزایر و ممالك حوزه خلیج‌فارس میباشد و بعلاوه ازلحاظ جلوگیری ازاتلاف لاستیك و قطعات یدکی در تقلیل خروج ازکشور تأثیر قابل ملاحظه دارد .

ساختمان اساسی راه شیراز ـ بوشهر از نیمه دوم سال ۱۳۴۳ شروع شد ودرحال حاضر حدود دویست کیلومتر از مسیر مزبور (۸۵ کیلومتر ازطرف بوشهر تا دالکی و بقیه از شیراز تا تنگ بوالحیات و چنارشاهیجان تکمیل و مورد استفاده وسائط نقلیه قرارگرفته است .

در این قسمت ازراه در فاصله دشت ارزن تاچنارشاهیجان سه پل قوسی بزرگ یکی بدهانه ۸۹ متر و دوتای دیگر بدهانه ۵۶ متر و یک پل بزرگ دیگر بنام پل دال بدهانه ۱۰۹ متر ساخته شده است.

هزینه ساختمان این قسمت راه بالغ بریك میلیارد و ۶۳۴ میلیون ریال میباشد.

محور قم - اراك - بروجرد

ساختمان اساسی راه قم - اراك - بروجرد شامل خیابان اصلی شهر قم و خط کنارگاه شهر اراك بطول ۲۳۶ کیلومتر از اواخر سال ۱۳۴۲ بصورت راه درجه یك آسفالته درپنج قطعه شروع و درسال ۱۳۴۷ مورد بهره برداری کامل وسایط نقلیه قرارگرفت.

باساختمان این راه ومحور راه سراسری خرمشهر - بندرپهلوی وتهران - قم - شیراز بهم متصل وعلاوه از توسعه شبکه ارتباطی کشور از نظر اقتصادی و رساندن محصولات کشاورزی قصبات مجاور بشهرها و کالاهای وارداتی ازبندرخرمشر به مرکزفاصله تهران - خرمشهر بامقایسه با راه تهران - همدان - خرمشهر راه جدید ۱۴۵ کیلومتر کوتاه تر شده است هزینه ساختمان راه قم - اراك - بروجرد بالغ بر یك میلیارد و ۲۸۸ میلیون ریال میباشد.

راه خرمشهر - آبادان - سربندر

فاصله بین آبادان - سربندر وبندرماه شهر قبلاً حدود ۳۰۰ کیلومتر بود و این مسیر از طریق آبادان - خرمشهر - اهواز به سربندر منتهی میگردید لکن وجودتأسیسات عظیم نفتی در استان ایجاب مینمود که راه کوتاه تری بین

آبادان و سربندر احداث شود.

ساختمان راه بین آبادان به بندر شاهپور بطول ۸۴ کیلومتر در اوایل سال ۱۳۴۵ شروع و در پایان سال ۴۶ مورد بهره برداری قرارگرفت و سپس راه بین خرمشهر - آبادان درسال ۴۶ شروع ودرسال ۴۹ پایان یافت ودراین قطعه از راه پل بزرگ بهمنشیر شامل چهاردهنه ۳۰ متری و بطول ۱۵۴ متر ساخته شده است.

عرض راه یازده متر (هفت متر آسفالت و دومتر ازهرطرف شانه) در قسمتهائی از راه که داخل محدوده شهرهای آبادان و خرمشهر واقع شده بطول ۱۰٫۵ کیلومتر بصورت پارک‌وی وعرض آن بین ۱۸ تا ۲۰ متر میباشد هزینه ساختمان این راه ۱۰۶ کیلومتری شامل پل بهمنشیر بالغ بر ۹۲۷ میلیون ریال میباشد.

ساختمان پل کارون و اتصال محورخرمشهر - اهواز - سربندر

ازآنجاکه اتصال دو محور مزبور از روی پل معروف به پل سفید و پل سیاه در مرکز شهر اهواز انجام میگرفت و بعلت وجود پلهای اشاره شده عبور وسائط نقلیه شهری و راه آهن موجب مشکلاتی گردیده بود لذا بمنظور تقلیل ترافیك شهری پروژه‌ای برای اتصال دو محور مزبور درخارج از شهر تهیه شد وساختمان راهی بطول ۱۱ کیلومتر و ایجادساختمان پل سوم کارون بطول ۴۹۶ متر بر روی رودخانه کارون جزو برنامه وزارت راه قرارگرفت.

ساختمان راه وپل مزبور ازشهریور ۱۳۴۶ آغازگردید ودر اواخر سال ۱۳۴۹ مورد بهره‌برداری قرارگرفت پل سوم کارون شامل ۱۶ دهنه ۳۰متریست

ودرمحاسبات پل عبور قطارراه‌آهن نیز درنظر گرفته شده وهم اکنون ریل‌های خط آهن درروی پل نصب شده‌است.

عرض پل ۱۴/۵ متر (سواره‌رو ۱۲متر وپیاده رو از هرطرف ۱/۲۵ متر) است، هزینه ساختمان پل و راه ارتباطی طرفین آن حدود ۳۱۲ میلیون ریال می‌باشد.

راه‌رشت ـ فومن

راه جدید رشت فومن که بمنظور اتصال مرکز استان گیلان با مرکز استان آذربایجان شرقی ساخته شده طول آن ۲۵ کیلومتر است وساختمان آن درسال ۴۴ شروع شد ودرسال ۴۶ مورد بهره‌برداری قرار گرفت. هزینه‌ساختمان این محور بالغ بر ۱۶۰ میلیون ریال است وساختمان تعدادی از پلهای کانال شبکه آبیاری منطقه استان گیلان باهزینه‌ای بالغ بر ۳۵میلیون‌ریال جزو این‌طرح انجام گردید.

راه وتونل اتصالی منجیل درمسیرراه قزوین ـ رشت

بمنظور حذف گردنه منطقه سد سپید رود درمسیر منجیل ـ رشت که در معرض بادهای شدید قرار داشت ساختمان راه و تونل اتصالی منجیل بطول یك کیلومتر و۸۶۰ متر درسال ۴۴ شروع و در سال ۱۳۴۶ مورد بهره برداری قرار گرفت.

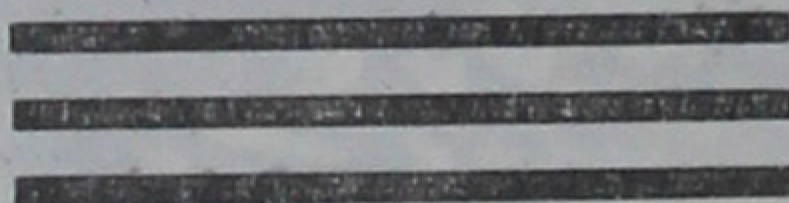
هزینه ساختمان راه وتونل مزبور بالغ بر۱۸۰ میلیون ریال است.

راه یزد - کرمان

ساختمان راه جدید یزد - کرمان درسال ۱۳۴۸ شروع ودرنیمه دوم سال ۵۱ کلیه مسیر مزبور ازیزد تا باغین نوسازی وآسفالت گردید.

طول این راه بیش از ۳۲۲ کیلومتر است وعرض راه ۱۱ متر با سه قشر آسفالت سرد پوشیده شده که ۷متر آن آسفالت و۲متر شانه ازطرفین راه است. اینك بااتمام آسفالت باغین - رفسنجان - یزد طول راه بندرعباس - کرمان - یزد - اصفهان (باستثنای راه نائین - یزد بطول ۱۸۰ کیلومتر که درنیمه دوم سال ۵۱ شروع خواهد شد) کلیه مسیر مزبور آسفالت ومورد استفاده وسایط نقلیه عمومی میباشد.

هزینه مطالعه وساختمان راه یزد- کرمان بالغ بر یك میلیارد ونودمیلیون ریال میباشد.



پروازبدون توقف به رم

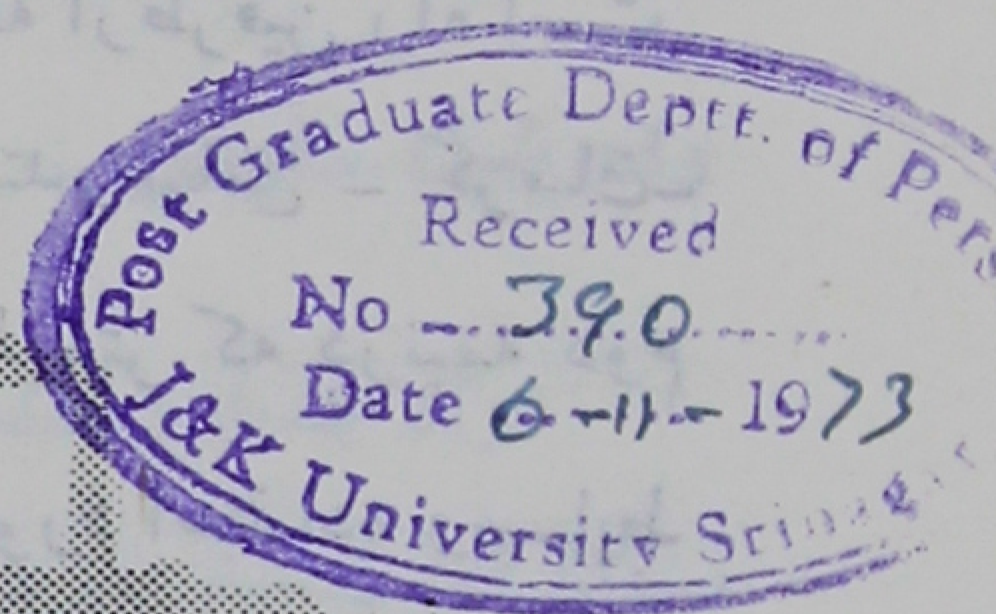
هردوشنبه وجمعه
ساعت ۱۲/۳۴ و ۱۳/۳۰

با «هُما»

.... واین یکی دیگر از ۱۸ پروازهفتگی «هُما» به اروپاست.

روزهای دوشنبه و جمعه هر هفته یکی از جتهای بوئینگ هما
با پرواز بدون توقف، تهران را به قصد رم ترک میکند.
علاوه براین ما میتوانیم انتخاب یکی از سه پرواز هفتگی به رم را بشما پیشنهاد کنیم.
با پروازهای مطلوب ظهر.
اگر برای کار یا تفریح به اروپا میروید، با هما سریع‌تر به مقصد میرسید، هما امکانات بیشتری بشما میدهد.

برای رزرو جابا آژانس مسافرتی خود یابا تلفن ۹۷۹۰۱۱ تماس بگیرید



Post Graduate Deptt. of Pers
Received
No 390
Date 6-11-1973
J&K University Srinagar

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

ارمغان

سال پنجاه و پنجم
دورهٔ - چهل ودوم
شمارهٔ - ۱۰

شمارهٔ - دهم
دی ماه
۱۳۵۲

تأسیس بهمن ماه - ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس: استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز ونگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی - نسیم)
(دبیراول : محمد وحید دستگردی)

پروفسور بانش هوفمن

ترجمه : دکتر محمد وحید

خاطراتی از آلبرت اینشتاین

پروفسور هوفمن از بزرگترین دانشمندان فیزیك آمریکاست که در سالهای آخر حیات اینشتاین باوی همکاری نزدیك و روابط بسیار صمیمانه داشت . وی در مقاله‌ای که ترجمهٔ آن در زیر می‌آید و خالی از ذوق وحال نیست خصوصیات روحی و اخلاقی آن مرد عالیمقدار را با قلمی شیوا به رشتهٔ تحریرکشیده‌است . اینجانب نیز درسفر اخیر خود به آمریکا که به‌دعوت سازمان ملل متحد انجام‌گرفت حجرهٔ آن مرد بزرگ را درمؤسسهٔ‌مطالعات عالی دانشگاه پرینستون از نزدیك ملاحظه‌کردم . سادگی بینهایت اطاق که حاکی از زندگی ساده و درویش مشربی و عارف مسلکی آن وحید دهر و فرید دوران بود مرا به تحیر و تعجب فراوان انداخت و برآنهمه رفعت طبع و بلندی اندیشه و پاکی طینت آفرین‌ها گفتم .

محمد وحید

اینشتاین ازاعاظم دانشمندان واکابر اندیشمندانی بودکه عالم تاکنون کمتربخود

دیده است . بااین وجود اگربخواهم خصائص وخصائل این دانشمندعالیمقدار را در یك کلمهٔ واحد خلاصه کنم کلمهٔ « سادگی » را برخواهم گزید . برای اثبات این موضوع داستانی از زندگانی وی نقل می کنم :



روزی اینشتاین در خیابانی قدم میزد و بعادت معمول تفرج میکرد . باران آغاز باریدن گذاشت . وی کلاه خودرا ازسر برداشت وبزیر کتش گرفت. علت این کار را از او پرسیدند . جوابی عاقلانه ومنطقی داد وگفت : باران کلاه‌را ضایع میکند لکن به موهای من آسیبی نمیرساند . این ذوق و استعداد فطری درمورد بررسی کردن جزئیات امور و احساس خارق‌العاده‌ای که وی نسبت به زیبائی داشت موجب کشفیات مهم علمی او شد .

من برای اولین‌بار درسال ۱۹۳۵ اینشتاین را درمؤسسهٔ معروف مطالعات

عالی آمریکا درپرینستون واقع درایالت نیوجرسی ملاقات کردم. وی درزمرهٔ اولین کسانی بود که بدین مؤسسه دعوت شده بود و به او اختیار تام داده شد که **شخصاً** میزان حقوق خودرا تعیین کند. اینشتاین دربرابردیدگان متحیر مدیر مؤسسه میزان بسیار ناچیزی تعیین کرد. مدیر مؤسسه با الحاح از وی تقاضا کرد حقوق بیشتری را بپذیرد.

من ازاینشتاین بخاطرعظمت مقامش میترسیدم ودرمورد مطالبی که قصد داشتم در حضوراو مطرح کنم مردد بودم. اما تردید من بیموردبود. هنگامیکه انگشت خودرا بردراطاق او نواختم باصدائی آرام ومهربان‌مرا بنزد خودفرا خواند. وارداطاقش شدم واورا دیدم که درپشت میز نشسته است. پیپی‌بدهان دارد و مطالعه می کند. لباسهای نامرتبی برتن داشت وموهایش نیز آشفته‌بود. با تبسمی ملیح از من استقبال کرد. آرامش و سکون ظاهرش اضطراب و التهاب مرا فرونشاند.

هنگامیکه معادلات خودرا مطرح کردم ازمن تقاضاکردکه آنهارا روی تخته سیاه بنویسم تا وی بتواند ارتباط آنها را باهم بکمال دریابد. سپس با لحنی ملایم و منقطع مرا مخاطب ساخت و گفت «لطفاً آهسته تر بنویسید، من مطالب‌را بسرعت درك نمی کنم». این گفته از جانب اینشتاین بعید مینمود لکن وی آنرا با مهربانی بیان داشت و من خندیدم. از آن لحظه به‌بعد دیگر هیچگونه ترسی درخود احساس نمی کردم.

اینشتاین درسال ۱۸۷۹ در شهر یولم آلمان چشم بجهان گشود. کودك نابغه وخارق‌العاده‌ای‌نبود. حتی آنقدر دیر زبان بسخن گفتن گشود که والدینش میترسیدند مبادا کودکی کودن وعقب افتاده باشد. در مدرسه باآنکه معلمانش استعداد مخصوصی دروی نمیدیدند ولی علائم شکوفان شدن این استعداد از

همان زمان ظاهر بود . وی پیش خودش حساب جامعه و فاصله را آموخت و بمن گفت که معلمانش از وی کمی وحشت داشتند چون وی سئوالاتی میکرد که معلمان ازجواب گفتن باز میماندند . درسن شانزده سالگی مسأله‌ای پیش خودمطرح کرد دائر براینکه اگرشخصی بموازات نور بدود آیا موج‌نورثابت بنظر خواهد رسید ؟ این سؤال ساده‌ای بنظر میرسید اما همین موضوع ثابت میکندکه اینشتاین دل هر ذره را می‌شکافت تابعمق مطلب پی ببرد . ده‌سال‌بعد فرضیهٔ نسبیت را ارائه داد .

اینشتاین در امتحان ورودی دانشکده پلی تکنیك سوئیس مردود شد لکن یکسال بعد توانست وارد این دانشکده شود . دراین مدرسه وی علاوه بر مطالعات معمولی کتب مهم فیزیك وریاضی‌را با دقت مطالعه میکرد .

پس‌از خاتمه تحصیلات قصدداشت بـه‌کارهای دانشگاهی بپردازد لکن تقاضـایش را نپذیرفتند . سرانجام درسال ۱۹۰۲ بعنوان متصدی رسیدگی بـه اختراعات در شهر برن آغازبکارکرد . دراین شهر در سال ۱۹۰۵ نبوغ وی شکوفان شد .

فرضیه ها

اینشتاین در ابتدای شکوفان شدن نبوغ خود فرضیه نوری و فـرضیه نسبیت را ارائه داد کـه فرمول معروف آن چنین است $e = mc^2$ (انـرژی مساویست با ماده ضربدر سرعت نور به توان دو) .

این دوفرضیه نه تنها انقلابی بودند وتحولی عظیم در عالم علم ایجاد کردند بلکه ناقض یکدیگر نیز بودند . فرضیه نسبیت مبین‌آن‌بودکه نورمرکب ازامواج است لکن فرضیه دیگرحاکی‌ازآن بودکه نورمرکب ازذرات‌است. با این وجود این دانشمند جوان هردو فرضیه را هم‌زمان باهم ارائه داد و در

حقیقت راه خطا نیز نرفته بود .

همکاری کردن با اینشتاین از خاطره‌های فراموش ناشدنی زندگانی من میباشد. درسال ۱۹۳۷ لئوپولداینفلد ، فیزیکدان لهستانی ومن ازاینشتاین تقاضا کردیم که مارا بعنوان همکار خود فراخواند . وی درخواست مارا پذیرفت وازاین بابت خشنود بود چون در مورد مطالعه قوهٔ جاذبه برنامه وسیعی طرح انداخته و به همکارانی محتاج بود . بدین‌ترتیب ما بحضور آن مرد عالیمقدار باریافتیم و وی‌را نه تنها مردی نیک نفس ونیکوکردار و رفیقی صمیمی دیدیم بلکه اورا دانشمندی کنجکاو و نکته سنج و انسان دوست یافتیم .

وسعت وعمق قوهٔ دماغی وی خارق‌العاده بود . هنگامیکه به مسأله‌ای غامض برمیخورد تا به دقائق آن پی نمیبرد آرام نمی‌نشست و غالب اوقات هنگامیکه‌خودرابامشکلی ظاهراً مغلوب ناشدنی‌مواجه‌میدیدیم وی‌بپامیخاست ، پیپش‌را روی میز میگذاشت و با تلفظ عجیب وجالب توجه انگلیسی می گفت «من کمی فکر خواهم کرد ، آنگاه در اطاق شروع بقدم زدن میکردوموهای بلند وخاکستری رنگش را بدورسبابه‌اش حلقه میکرد .

آنگاه حالتی رؤیائی روی چهره‌اش نقش می‌بست . بنظرمیرسید فکرش متمرکز نیست و خطوط تفکر نیز برپیشانی‌اش دیده نمی‌شد بلکه حالتی حاکی ازآرامش باطنی پیدا میکرد . دقائق سپری میشدند . ناگهان می‌ایستادوتبسمی ملیحانه برچهره‌اش ظاهرمی گشت . راه حل مسأله را یافته بود. گاهی اوقات راه حل مسأله آنقدر آسان بود که اینفلد ومن متحیر می گشتیم که چرا راجع به آن فکر نکرده بودیم . لکن نبوغ سحرآمیز اینشتاین کار خودرا میکرد ، نبوغی که درقیاس نتوانستی آورد .

هنگامیکه همسروفادارش درگذشت غم‌واندوه بروجوداو مستولی گشت

و ازآن‌زمان ببعد برجدیت وکوشش‌خودافزود . من‌خوب این‌اوقات‌غم‌انگیز را بخاطر می‌آورم که بخانه اومیرفتم وبا اوکارمیکردم . صورتی بی‌فروغ‌پیدا کرده بود که خطوط غم واندوه برآن‌نقش بسته بود اما سخت‌کوشش میکرد که فکرخودرا متمرکز سازد . درطریق کمك‌کردن به‌او بحث راازموضوعات معمولی منحرف میکردم وبجانب مسائل فرضیه‌ای مشکل‌تر هدایت میکردم و اینشتاین بتدریج دربحر این مباحث جدید مستغرق می‌شد .

دوساعت پیرامون این مسائل فکر میکردیم و درپایان کار شادی‌وشعف جای حزن واندوه‌را درچشمان او میگرفت . وقتیکه اورا ترك میکردم‌صمیمانه ازمن تشکر میکرد لکن کلماتیکه برزبان جاری میکرد متباین ومتناقض بودند .

ایمان و اعتقاد

اینشتاین احتیاجی به انجام دادن مراسم مذهبی احساس نمیکرد و بهیچ فرقهٔ مذهبی نیز تعلق نداشت . با این وجود وی مذهبی‌ترین فردی بودکه من هرگز دیده‌ام . زمانی بمن گفت « افکار ما ازخدا منشاء میگیرند » ونام خدارا با احترام برزبان جاری میکرد . روی بخاری سنگ مرمری دانشکده علوم ریاضی دانشگاه پرینستون بزبان آلمانی اعتقادنامهٔ علمی آن دانشمند بزرگ نقر گردیده است « خدا زیرك وهوشیار است ، لکن بدخواه وکینه توزنیست». منظور اینشتاین ازاین عبارت آن بود که دانشمندان ممکن‌است وظیفهٔ خودرا دشواریابند لکن هرگز نباید مأیوس گردند. کائنات برنظم وقانون استواراست وخدا نیز نمیخواهد مارا در برخورد کردن با تناقضات عالم سرگردان و متحیر سازد .

اینشتاین موسیقدان متبحری نیز بود . گاهی اوقات وی با ویلن ومن با

پیانو قطعه‌ای اجرامی کردیم . یك روز گفت موزار اعظم آهنگ‌سازان جهان بوده‌است و این گفته مرا متعجب ومتحیرساخت . می گفت « بتهوون موسیقی خودرا خلق کرد لکن رقت ولطافت و زیبائی موسیقی موزار آنچنانست که شخص تصور می کند که وی موسیقی خودرا خلق نکرده بلکه آنرا پیدا کرده است . موسیقی موزار جزئی از زیبائی باطنی کائنات است که باید برآدمیان مکشوف گردد . »

اینشتاین همین‌سادگی ویکدستی‌راکه در موسیقی موزاربود درروشهای علمی خود بکارمی‌برد . بعنوان مثال فرضیه نسبیت وی بردوفرضیه کاملاً ساده مبتنی بود . یکی به اصطلاح اصل نسبیت است که به اجمال منظور از آن اینستکه مانمی‌توانیم بگوئیم که آیا درحال سکون‌هستیم و یا به آرامی‌حرکت می‌کنیم . فرضیه دوم آنستکه سرعت‌نور همیشه یکی است و به سرعت منبع مولد آن هیچگونه بستگی ندارد .

این موضوع کاملاً عاقلانه ومنطقی‌است . اگر عصائی‌را در دریاچه‌ای تکان دهید امواجی ایجاد میشوند ، اگرعصارا از اسکلهٔ ساکن ویا از قایق سریع‌السیری وارد آب کنید امواجی که ایجاد می‌شوند عمل خودرا انجام میدهند و سرعت این امواج باسرعت عصا هیچگونه ارتباطی ندارد .

هریك از این دوفرضیه که بدان دربالا اشارت رفت کاملاً مبرهن و آشکار بود وآن‌را میتوان مانند مسائل ابتدائی وساده پذیرفت . اما اگرهردو فرضیه را درنظرآوریم تناقض آنها آن چنانست که شخص کم اطلاع ممکن است یکی یا هردوی آنها را ناصواب پندارد .

لکن اینشتاین هردو فرضیه را دریك زمان ارائه داد وبااین کار، انقلابی درعلم فیزیك بوجود آورد . وی ثابت کردکه این دو فرضیه درکنار یکدیگر

قراردارند مشروط بر آنکه عقاید دیرین خودرا درمورد ماهیت زمان تغییر دهیم.

علم مانند قمارخانه‌ایست که درآن زمان و فضا در پائین‌ترین سطح قراردارند. اگر تنها به زمان پردازیم و فضارا از نظر دور داریم سرانجام بگمراهی خواهیم رفت و همین نازك‌بینی ودقت فکر بود که کارهای اینشتاین‌را مهم جلوه‌گر ساخت وموجب مباحثات زیادی شد. دریك مجلس سخنرانی که بمناسبت هفتادمین سال تولد وی دردانشگاه پرینستون برپا شده بود یکی از سخنرانان که ازبرندگان جایزهٔ نوبل نیز بود، کوشید که کیفیت سحرآمیز کارهای مهم اینشتاین را بیان کند. وی نتوانست بکمك لغات ارزش کارهای اینشتاین را بنمایاند لاجرم به ساعت مچی‌خود اشاره‌کرد وبا بهت وحیرت این جمله‌را بیان کرد «زمان موجد این‌همه کارهاست». این عبارت که فصاحت وبلاغتی نیز نداشت بعقیده من بهترین قدردانی بود که نسبت به نبوغ اینشتاین‌بعمل آمد.

ما تصورمی کنیم که اینشتاین تنها به دقیق‌ترین جنبه‌های علم توجه‌میکرد، درصورتیکه وی درهرچیز ساده و معمولی اصول علم‌را میدید وغالب ما از چنین موهبتی‌محرومیم، یکبار ازمن سؤال کردکه بچه علت پای انسان درشن خشك ویاشن کاملاً مغروق درآب فرومیرود درصورتیکه سطح‌شن نمناك‌سفت است و پای انسان درآن فرونمیرود. چون نتوانستم جواب این سؤال‌رابدهم وی تعریف کاملاً ساده‌ای به شرح ذیل بیان داشت:

وی گفت این مسأله به‌کشش سطح ویا اثر انعطاف پذیرسطح مایع ارتباط دارد. درشن نمناك‌قطرات بسیار ریزآب دربین‌ذرات‌شن وجود دارند. کشش سطحی این قطرات کوچك‌آب ذرات شن را بیکدیگر می چسباند و اصطکاك موجب استحکام آنها می‌شود بنحویکه ازجای‌خودتکان نمیخورند. اگر شن

کاملاً درزیر آب باشد دراینصورت آب بین ذرات شن موجوداست لکن سطح آبی بین آنها نیست که ذرات شن را بیکدیگر بچسباند .

این موضوع اهمیت فرضیه نسبیت را ندارد لکن طرح همین مسأله مبین قدرت فکر و نکته سنجی وتیزبینی دقیق اینشتاین میباشد .

اینشتاین کارخودرا بکمك کاغذ و مداد که رفیق دائم‌العمر او بودند دور از غوغای زندگانی روزانه انجام‌میداد . لکن عقاید وی آنچنان انقلابی بودند که موجب مباحثات دامنه داری گردیدند . بنابراین هنگامیکه خواستند جایزه نوبل را به او تقدیم کنند مسئولان امربسبب بعضی ملاحظات فرضیه نسبیت را ذکر نکردند و ویرا بجهت تحقیقاتی که درمورد فرضیه نوری بعمل آورده بود شایسته دریافت این جایزه اعلام کردند .

حوادث سیاسی بیش‌ازپیش آرامش زندگانی اورا برهم‌زد . نازیها هنگامیکه قدرت را درآلمان بدست گرفتند فرضیه های او را رسماً نادرست اعلام کردند و دلیل آنها این بود که این فرضیه‌ها را شخصی یهودی عرضه داشته است . دولت دارائی او را ضبط کرد و گفته می‌شود برای کشتن او نیز جایزه‌ای تعیین کرد .

دانشمندان آمریکائی ازبابت‌اینکه نازیها ممکن‌است بمب اتمی راتکمیل کنند وحشت داشتند و بدین مناسبت کوشش میکردند که مقامات آمریکائی را از این‌خطر آگاه کنند . مقامات مزبور به گفته‌های آنها توجهی‌نکردند . سرانجام با ناامیدی نامه‌ای تهیه کردند و اینشتاین نیز زیر آن نامه‌را امضاء کرد وآنگاه نامه‌را مستقیماً برای پرزیدنت روزولت گسیل داشتند .

نتیجه این‌عمل آن‌بود که همه این دانشمندان تصمیم برساختن بمب‌اتمی گرفتند . اینشتاین دراین کارنقش فعالی‌نداشت . هنگامیکه‌شنیدمعادلهٔ $e = mc^2$

او خرابیها ومصیبت‌های زیادی ببار آورده‌است بی‌اندازه هراسان و متوحش گردید واز آن‌لحظه ببعد حزن و اندوهی توصیف ناشدنی درچشمان تیزبین او مشاهده می‌شد .

داستانی طیبت‌آمیز نیز به زندگانی آن مرد عالیقدر نسبت داده‌اندکه شرح آن درذیل آمده است .

در یکی ازشب‌های اولین سال اقامت اینشتاین درپرینستون بچه‌ها در خارج از منزل‌او بمناسبت شب کریسمس سرود میخواندند . هنگامیکه‌خواندن سرودرا پایان دادند درخانه اینشتاین را بصدا درآوردند وگفتند برای ابتیاع هدایای‌کریسمس‌پول جمع می کنند . اینشتاین به سخنان آنان‌گوش‌دادوسپس گفت « لحظه‌ای صبر کنید » . بارانی خودرا پوشید وویلن خودرا نیزبرداشت وآنگاه به بچه‌ها ملحق شد وبانواختن ویلن بچه‌ها را در خواندن سرود «شب آرام » همراهی کرد .

این شرح مختصری بود که برای شناساندن اینشتاین و کارهای مهم او برزبان قلم جاری‌شد . مانند همان سخنرانی که درتعریف اوصاف وی‌ناگزیر به ساعتش اشاره‌کرد زبان من نیز از شرح احوال این‌مرد بزرگ قاصراست وکلمات نیز هرگز از عهدهٔ انجام دادن این مهم برنتواند آمد .

هنگامیکه در ساحلی آرام برروی شن‌ها به تفرج می‌پردازم خاطرهٔ آن رفیق دانشمند و پشتکار مستدام اورا درمورد دست یافتن به حقایق عالم هستی بیاد می‌آورم . آنگاه چهره دوست داشتنی آن نیك مرد در ذهن من‌نقش می‌بندد ومرا به تلهف ازضیاع صحبت و تأسف ازهجران آن صورت نمکین می اندازد .

سید محمد علی جمال زاده

ژنو - سوئیس

خامش کن و حیران‌نشین ، حیران حیرت آفرین
پخته سخن مردی ولی گفتار خامت میکند
(مولوی)

رواج بازار شعر و شاعری

(قسمت یازدهم)

درپایان قسمت دهم این گفتار وعده دادیم که موضوع عشق و عشقبازی رادر « مثنوی » معنوی و « دیوان‌شمس » (یا « دیوان کبیر ») مولانا جلال‌الدین بلخی معروف به « رومی » را درقسمت یازدهم خواهیم آورد واکنون باین وعده وفا مینمائیم :

تصدیق میفرمائید که کار آسانی نیست و در هرصورت کاری‌نیست که با توانائی من هیچ‌ندان متناسب باشد و بلاتردید بهتراست که اساس کار را سخنان و اقوال خود مولوی قرار بدهیم و زیاد پیرامون نقل اقوال زید وعمر و خودی وبیگانه که خود کتابی میشود مگردیم . مگر نه‌آنکه خود مولوی فرموده :

« پیش سلطان خوش نشسته در قبول »
« جهل باشد جستن نامه و رسول »

همینقدر است که همه میدانیم که مولوی سرتاپا عشق است و میخواهد جزعشق چیز دیگری نباشد . من راقم این سطور در همین اواخر در تلویزیون

فرانسه در مورد صحبت از نجوم و آسمان قرص تابنده و سوزاننده خورشید را دیدم که از اطرافش بطورلاینقطع و دائم شراره‌های آتش جوشان درفضای لایتناهی در جهش بود ومنظره‌ای بوجود آمده بود که درعین‌حال‌هم حیرت- انگیز و هم دهشت افزا بود و من بقول امروزیها «ناخودآگاه بیاد دنیای فکر وخیال مولوی افتادم و درظرف لحظاتی بسیار معدود عوالمی‌راسیر کردم که محال است بتوانم بیان نمایم و گفتم ای‌کاش لااقل ساعتی قاآنی و یا ویکتورهوگو میشدم تابلکه درحد محدودی از عهدهٔ بیان آن کیفیات شگفت انگیز برمیآمدم. سربآسمان سودم‌که چنین خورشید تابانی ازسرزمین‌ایرانشهر طالع گردیده است و بزبانی‌که پس از هفتصدسال هنوز ما بدان تکلم میکنیم مطالب و ما في‌الضمير خود را بیان نموده است بطوری‌که هنوز ما بخوبی می‌فهمیم ولذت میبریم وبرای ما وبزرگترازما درس عبرت و حکمت ودلالت و ارشاد است. بخاطرم آمدکه خوداو فرمود:

نه شبم نه شب پرستم، همه زآفتاب گویم
چوغلام آفتابم، همه زآفتاب گویم
چورسول آفتابم، به خرابه‌ها نتابم
بگریزم از عمارت، سخن‌خراب گویم

در آن حال درست وحسابی و برأی‌العین و برأی الیقین مولوی‌را کوه بسیار فخیم و رفیع آتشفشانی دیدم که خاموشی پذیرنیست. میغرد و میغژد و می‌طوفد وزبانه میکشد و شراره میفشاند و تتق میگسترد و با بانگ و آوازی شبیه بصدای سنگ خارا و گوگرد مذاب. آتوم محترق وآتشی که شعله زنان از دهانه کوه بیرون جهد و اطراف را تا چشم کار میکند بسوزاند نعره میزنند که

« منم آن مست دهل زن که شوم مست به میدان »

« دهل خویش چو پـــرچم بسر نیزه ببستم »

و باز با بانگی که درسرتاسرجهان می‌پیچد میگوید

« بعدازین من سوزرا قبله کنم

زانکه شمعم، من بسوزش روشنم»

یادم آمدکه مرد مردانه‌ای چون شیخ بهائی درحق‌او وکتابش فرموده

من نمیگویم که آن عالی جناب

هست پیغمبر ولی دارد کتاب

و تصدیق نمودم که خود اوهم واقعاً حق‌دارد بفرماید

مثنوی ما دکان وحدت است

غیرواحد هرچه بینی آن‌بت‌است

و بخودگفتم هرکس کتاب اورا « قرآن پارسی » خوانده حرف‌درستی زده است.

پس ازاین مقدمهٔ کوتاه آیا تصدیق نمیفرمائید که اگرکسی ادعا کند که میخواهد بشرح و بیان چنین غلیان و جوش و خروشی بپردازد که عقل را خیره و چشم را کور میسازد جز دیوانگی نام دیگری بکار وعزم اونخواهند داد. با اینهمه دل بدریا زده میخواهم بفرمودهٔ خوداو عمل نمایم و بگویم

زین خرد جاهل همی باید شدن

دست در دیوانگی باید زدن

پس دیوانه‌وار دنبالهٔ مطلب را گرفته شمه‌ای در بارهٔ عشق و عشقبازی

مولانا بعرض میرساند (۱) .

عشق و عشقبازی

در کلام مولانا جلال‌الدین محمد مولوی

عشقی که به عشق حقیقی و عرشی ، نه مجازی و فرشی ، معروف گردیده است در « مثنوی » ودر « دیوان شمس » موج میزند وطوفان میکند ومتلاطم است. او خواننده را مستغرق میسازد و درحین مطالعه مدام از عالم بالا ووالا آوازی بگوش میرسد که « هر که این آتش ندارد نیست باد » .

چنانکه برما معلوم است (و تاآنجائی که برما معلوم است) مولانا در طول عمرخود (۲) سه بار سخت شیفتهٔ سه نفر گردید که شرح آن درکتابها

---

(۱) در همین اواخر کتابچهٔ نفیسی بدستم رسید بقلم بانوی معرفت پرور فرح انتظام (همسر آقای عبدالله انتظام) که « عشق مولانا » عنوان دارد و در نوروز ۱۳۴۵ شمسی با خط نستعلیق ممتاز (بقلم آقای علی ابریشمکار) و کاغذ و جلد زیبا ودلپذیر (در ۵۷ صفحه) بطور « افست » در طهران بچاپ رسیده و مشتمل است بر ابیات « مثنوی » دربارهٔ عشق و امیداست کـه این بانوی محترم بهمین طرز دلپذیر ابیاتی را هم که در «دیوان‌شمس» دایر برعشق‌است گردآورده بچاپ برسانند و منتی برارادتمندان مولوی بنهند . راقم این سطور از کتاب « عشق مولانا » در تهیهٔ این مقاله استفاده بسزا کرده و از مؤلف آن سپاسگزاری میکند .

(۲) تولد مولانا را درسال ۶۰۴ و وفاتش را در سال ۶۷۲ هجری قمری‌نوشته‌اند و از اینقرار ۶۸ سال عمر کرده است .

آمده‌است ومحتاج به نقل نیست وتنها آنچه‌را حایز اهمیت است نقل خواهم کرد.

شادروان بدیع‌الزمان فروزانفر، مولوی‌شناس اجل‌ما ، دربارهٔ روابط مولانا با شمس تبریزی چنین اظهار نظر فرموده است :

« مولوی بدامن شمس درآویخت . . . درخانه بر آشنا وبیگانه ببست و آتش استغناء در محراب و منبر زد . . . وترك مسند و تدریس وکرسی وعظ گفت و در خدمت استادعشق زانو زد و با همه استادی نو آموز گشت . . . » .

میپرسید این شمس که بود و ازکجا پیدا شد . نامش شمس‌الدین محمد است و ظاهراً در تبریز در سال ۵۸۲ قمری بدنیا آمده است و در آنجا مرید عارفی زنبیل باف (یا سله باف) موسوم به شیخ ابوبکر گردید که در حقش نوشته‌اند « در ولایت وکشف القلب یگانهٔ زمان خود بود » هرچند امروز نام و نشان بیشتری از او در دست نیست .

شمس « **در طلب اکمل** » بسیر و سیاحت مشغول گردید وبسیاری از اقالیم را زیرپا گذاشت ودرشهرها میگشت و بخدمت بزرگان معنی و معرفت میرسید و شاید بهمین جهت است که او را « شمس پرنده » میخوانده اند .

شمس که اورا « کامل تبریزی » خوانده‌اند شصت ساله بود که درقونیه با مولانا نخستین بار ملاقات نمود .

دربلاغت مصطلح علمای معانی وبیان که بمعنی مطابقت کلام‌است بامقتضای حال‌ومقام، هیچ‌شاعری ازسلف‌وخلف بپایه‌ومایه‌نظامی نمیرسد و در تمام نامه‌های شش‌گانه درهرمقام کلام او مطابق با مقتضای حال و بعلاوه تمام مناسبات لفظی و معنوی را مراعات فرموده است .

(گنجینه گنجوی)

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضتهای ملی ایران

(۹۲)

رقیب و دشمن سرسخت دولت شیعه مذهب دیلمیان

اما خطر واقعی که دولت شیعه مذهب آل بویه (دیلمیان) را تهدید میکرد از جانب حسنویه و پسرش و به‌طریق اولی نیز نظر بمتارکه جنگ باسامانیان (۱) از طرف ابوالقاسم نوح دوم سامانی سیزده ساله که از سال ۳۶۵ هجری با حمایت وزیرخود عتبی سلطنت میکرد نبود . بلکه خطرواقعی ازجانب سرداری ترک بنام سبکتکین بود. سبکتکین درخدمت ابواسحق پسرالبتکین سردار سامانیان درغزنه واقع درمشرق ایران ترقی کرده وپس از مرگ ابواسحق ازطرف افسران او به عنوان جانشین وی و فرماندهٔ ایشان انتخاب شد . سبکتکین به زودی با احراز چند موفقیت درسرحدات هندوستان امتیاز خود را آشکار ساخت و بدین وسیله از ابتدای کار جهتی را نشان داد که میبایستی اخلاف وی در آن جهت به نفع اسلام خود را ممتاز سازند .

سبکتکین پس ازعهد شکنی فرمانروای بست به زودی نیز منطقه نفوذ خودرا به جانب شمال توسعه داد و قدرت خودرا با مداخله درنبردها وزور-آزماییهایی که درداخل خاندان صفاریان درسیستان صورت میگرفت ظاهرنمود و سرانجام منجر به تأسیس دولت غزنویان گردیدکه شرح ظهورآن به‌تفصیل در ورقهای آینده این تألیف خواهد آمد .

---

۱ - زین‌الاخبار گردیزی صفحه ۴۷ .

کشمکش ومقابله دیلمیان وسامانیان در گرگان و خراسان

باوجود این علائم تهدیدآمیز باز دو دشمن اصلی آل بویه (دیلمیان) وسامانیان از کشمکش و مبارزه بایکدیگر دست نکشیدند ، همانطورکه در ورقهای گذشته این تألیف نوشته شد همینکه شمس المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری که به‌عنوان جانشین برادرش ظهرالدوله بیستون بن وشمگیر درمازندران حکومت میکرد ، از تسلیم فخرالدوله که از حکومت برادر خود عضدالدوله سرباز زده بود امتناع ورزید ، به دستور عضدالدوله قشونی به‌سرپرستی برادر دیگرش به‌نام مؤیدالدوله وارد گرگان شد قابوس را به فرار از آنجا به‌جانب خراسان ناگزیر ساخت (جمادی‌الاولی سال ۳۷۱ ق) هرچند سامانیان ازقابوس حمایت میکردند ولی باوجود موفقیتهای ابتدائی باز نتوانست در مقابل لشکریان آل‌بویه استقراری بدست آورد ، چه اینکه اندکی قبل از آن نوح دوم سامانی ابوالحسن محمدبن ابراهیم پسر سیمجور صاحب تیول کوهستان وحاکم خراسان که رئیس طبقه اشراف دولت بود به‌اصرار وفشار ابوالحسن عتبی معزول ساخت وکمی بعد ازآن به تحریك سیمجور عتبی مورد سوء قصد قرار گرفت ولی سرانجام از هلاکت نجات یافت .

تجزیهٔ خراسان

درطی این گونه حوادث خودسری روزافزون وبه‌موجب آن نیز سقوط داخلی دولت سامانیان آشکارا پایه ریزی ومحرز میباشد ، بطوریکه این وضع پس ازمراجعت سیمجور عملا منجر به تجزیه خراسان که دراین موقع بکلی از حیطه قدرت سامانیان بیرون آمده بود به‌سه بخش مجزا گردید ، یعنی قسمتی به‌او و پسرش ابوعلی درهرات تعلق یافت وقسمتی به‌تصرف دستیارش فائق (دربلخ) درآمد وقسمت سوم سهم کسی گشت که تاآن زمان سمت وزارت یعنی سهم حسام الدین ابوالعباس تاش که درنیشابور فرماندار نظامی بود . نتیجه طبیعی این عمل تجدید نبردهای سختی

بودکه از سال ۳۷۳ هجری میان این سه نفر به‌ظهور پیوسته بود و سامانیان وآل بویه نیز درآن مداخله میکردند.

وفات معزالدوله

همانطورکه درورقهای گذشته نوشته شد پس از خلع وعزل مکتفی و انتصاب مطیع به‌خلافت عباسیان خلیفه عباسی دیگر هیچگونه اختیاری‌نداشت فقط یك‌دبیربکارهای اورسیدگی میکردوزندگانی وی‌ازمحل‌مواجب مختصری که معزالدوله برای او تعیین کرده بود اداره میشد. نوشته‌اند(۱) معزالدوله در همان ابتدای امر چنان نسبت به‌خلیفه قدرت و تسلط پیداکردکه چون فاطمه خواهر او درگذشت خلیفه (مطیع) به‌تسلیتش آمد وتاآن تاریخ سابقه نداشت که خلیفه‌ای بدیدن‌کسی رفته باشد. همین وضع ادامه داشت تااینکه در سال ۳۵۶ هجری‌دربغدادجهان‌رابدرودگفت‌وپسرش‌عزالدوله بختیار بجایش‌نشست.

خلافت طائع اله

درسال ۳۶۳ هجری مطیع خلیفه بی‌اثر وفاقد اقتدار دودمان عباس فلج گردید وی دراین هنگام خود را ازخلافت خلع کرد و این عنوان بی‌فایده و ظاهری را به‌پسرش عبدالکریم تفویض داشت و او را طائع نام نهاد. مطیع سرانجام درسال ۳۶۴ هجری دردیرعاقول دنیا را بدرودگفت.

عضدالدوله فاطح پراقتدار بغداد

درسال ۳۶۴هجری عضدالدوله بادرنظرگرفتن بی‌لیاقتی عزالدوله‌تصمیم گرفت حکومت بغداد وعراق را از وی بگیرد ولی چون درآن وقت پدرش رکن‌الدوله زنده بود وطبق سفارشی که معزالدوله برای حمایت از عزالدوله و دیگر فرزندانش به وی کرده بود طبق دستور پدر رااز انجام این کارمنصرف

۱- این الجوزی جلد هفتم صفحه ۱۰۴

شد و اما بعد ازمرگ رکن الدوله عضدالدوله دوباره به‌سوی بغداد روآوردو درجنگی که میان او وعزالدوله اتفاق افتاد عزالدوله شکست خورد و به‌امروی کشته شد وبغداد به‌تصرف عضدالدوله درآمد .

تجلیل خلیفه عباسی ازعضدالدوله دیلمی دربغداد

عضدوالدوله دیلمی فرمانروای مقتدرآل بویه (دیلمیان) پس‌ازشکست وکشته شدن عزالدوله تصمیم گرفت به عنوان پادشاه بزرگ (شاهنشاه) به بغداد وارد شود ، دراجرای این منظور ابوالحسن محمدبن عمرعلوی رااز لشکرگاه خود نزد طائع خلیفه فرستاد ، وی نیمه شب به خانه خلیفه رسید و به او اطلاع دادکه برای کاری مهم آمده است خلیفه نشست وابوالحسن علوی را بارداد؛ علوی به‌خلیفه گفت این پادشاه که جلودروازه بغداد نزول کرده است همچون یکی از شاهنشاهان بزرگ پیشین و همانند اکاسره‌معظم ساسانی میباشد ، میل داردکه خلیفه میان وی وديگر پادشاهان و امیران گذشته امتیاز بگذارد و به‌استقبالش بشتابدکه این نشانه حسن نظر خلیفه به‌وی خواهد بود . خلیفه گفت ماخود به‌عظمت اومعتقدیم و قبل از اینکه وی درخواست کند چنین قصدی داشتیم ، پادشاه را از این امر آگاه کن روز دیگر خلیفه طائع لله به‌ـ استقبال عضدالدوله دیلمی شتافت و باتجلیل و اکرام شاهانه او را به بغداد آورد (۱) و خلعت سلطانی پوشانید و تاج برسر او نهاد و طوقی به وی داد و برایش دولواء ترتیب داد و او را بجای پدرانش بر سریر ملك دولت مستقر ساخت .

طائع‌لله پس از آنکه اشتیاق و میل شدید خود را برای دیدن عضدالدوله اظهار داشت گفت رای من چنین اقتضا میکندکه آنچه را خداوند بعهده من

۱- منتظم ابن جوزی جلد هفتم صفحه ۱۰۴

گذاشته ازاصلاح امور مردمدرشرق وغرب زمین از هرجهت بجزآنچه‌زندگی خصوصی وخانه من تعلق دارد به‌توتفویض کنم . این امور را بعهده بگیر واز خداوند طلب خیروصلاح کن ، عضدالدوله پاسخ داد‌که خداوند مرا در انجام آنچه خلیفه بعهده‌ام‌گذاشته است یاری فرماید ، سپس‌گفت : میل‌دارم خلیفه سخنانی که‌اکنون برزبان راندومرا بااظهارآن قرین مباهات ساخت درحضور مطهربن عبداله وعبدالعزیزبن یوسف و دیگر سردارانی‌که بامن‌آمده‌اند تکرار کند ، خلیفه علاوه برکسانی‌که عضدوالدوله اسم برده بود جمعی دیگر از بزرگان وقائدان دربارخود را تیزاحضارکرد وعین همان سخنان رادرحضور همه اظهار نمود .

پس خلیفه بخادم خود (طریف) دستور داد به عضدالدوله خلعت بپوشاند و تاج برسرش نهد . پادشاه پس از خلعت پوشیدن‌وتاج برسرگذاشتن روی‌کرسی نشست ، خلیفه به‌مونس فضلی‌که متصدی لواء بود فرمان داد تا لواء حاضرکند ، مونس دولواء آورد یکی برای مشرق دیگری برای مغرب (یعنی فرمانروائی شرق و غرب را به او میدهد) خلیفه از خداوند طلب خیر کرد وبرپیغمبر درود فرستاد و آن دولواء را برای عضدالدوله بست وفراوان دعا کرد .

امتیازاتی‌که خلیفه برای عضدالدوله قائل شد در تاریخ عباسیان نظیر ندارد همانطورکه در ورقهای پیش‌گفتیم خلیفه تمام اختیارات خود را نسبت به‌امور مملکتی وتدبیر کارهای مردم به عضدالدوله واگذارکرد : دولواء برای اوبست یکی به‌رنگ سفیدکه معمولا برای امیران می‌بستند .

دیگری به رنگ طلائی که مخصوص ولیعهدان بود ، دستور داد او را سوار اسبی بکنندکه ساخت آن از طلا بود ، از جمله تازمان آل بویه رسم

براین بودکه اوقات نماز صبح ومغرب وعشا بردرخانه خلفا طبل زده میشد و هیچ کس دیگر در این امر مجاز نبود مگر ولیعهدان و امیران سپاه آنهم در مواقعی که خارج از دارالخلافه اقامت داشتند ، برای ایشان در اوقات نماز طبل میزدند ، پس از استیلاء آل بویه و آمدن معزالدوله در بغداد وی اظهار تمایل کردکه بر درخانه او نیز طبل زده شود ، خانه معزالدوله در مجاورت خانه خلیفه بود ، معزالدوله دراین باره از خلیفه مطیع‌الله اجازه خواست ولی بااینکه خلیفه باتمایلات معزالدوله مخالفت نمیکرد این تقاضای او را نپذیرفت وگفت این امر تاکنون سابقه نداشته‌که در دربار خلافت برای کس دیگری غیراز خلیفه طبل بزنند ، معزالدوله درآن سوی شهر بغداد درمحلی‌بنام شماسیه خانه‌ای برای خود بناکرد وبه‌آنجا منتقل شد .

دوباره درخصوص طبل از خلیفه اجازه خواست‌درضمن خلیفه را متوجه کردندکه خانه معزالدوله درکنارشهر همانجانی است‌که سپاهیان توقف‌دارند خلیفه این‌بار موافقت‌کرد مشروط براینکه طبل را فقط جلودری بزنندکه‌به‌سوی صحرا بازمیشود ، پس پادشاه دستور داد خیمه‌ای مقابل منزل او برای‌طبالان نوبتی برافراشتند تا در سه وعده به وظیفه طبل زنی مشغول شوند ، چون عضدالدوله زمام امور را در دست گرفت از خلیفه طائع‌الله اجازه خواست بر درخانه او درمحلی‌که جزو دارالخلافه وجنب منزله خلیفه بود طبل زده شود . خلیفه این تقاضا را پذیرفت وازآن پس برای عضدالدوله واخلافش در همان مکان طبل زدند (۱) ذهبی گوید درسال ۳۶۸ هجری برای عضدالدوله سه‌نوبت طبل زدند واین امر بی‌سابقه بود (۲) درضمن قبل ازاین تاریخ معمول نبود در

۱- رسوم دارالخلافه صفحه‌های ۱۳۶ و ۱۳۷

۲- العبرذهبی جلد دوم صفحه ۳۴۶

خطبه‌هائی که روزهای جمعه یاعیدها در بغداد خوانده میشد جز نام خلیفه نام دیگری را ببرند فقط امکان داشت که نام امیرانی که درخدمت خلیفه بودند در مسجدهای دور که تحت حکومتشان بود درخطبه ذکر گردد حتی درسال ۳۲۳ هجری که ریاست حاجیان وفرماندهی سپاه ازطرف خلیفه به‌محمد بن یاقوت واگذار شد و اوقدرت فوق‌العاده‌ای بدست آورد چون درمسجدها بنام اودعا نمودند خلیفه آن‌را منع کرد و برای جلوگیری ازتکرار این کار دستورمؤکدی صادر کرد ، خلفای‌عباسی‌این گونه‌اعمال رامخالفت بامقام خلافت‌می‌پنداشتند. لیکن پس از تسلط عضدالدوله بربغداد یکی ازخطبا بنام هارون پسر مطلب در مسجد جامع رصافه (یکی از بزرگترین محله‌های بغداد) نام عضدالدوله را بعد از خلیفه ذکر کرد و براو درود فراوان فرستاد عضدالدوله تایید این امررا ازخلیفه خواست خلیفه نیزموافقت خود را اعلام داشت ، بنابراین ازاین زمان به بعد نام عضدالدواله و جانشینان او بانام خلیفه درخطبه‌ها ذکر میشد ، از کارهای موردتوجه وبااهمیت دیگراینکه بعد ازتسلط عضدالدوله بربغداد فرمان والیان وقاضیان ولایتهاکه درگذشته ازطرف خلیفه امضاء میشد فقط از طرف عضدالدوله امضاء و به‌آنان ابلاغ میگردید ، لقب‌ها وعنوان‌هایی که برای عضدالدوله دیلمی فاتح مقتدر بغداد ازطرف خلیفه عباسی در نظرگرفته شده و درخطبه‌ها آمده است ، درکتاب رسوم دارالخلافه هلال صابی به تفصیل آمده است .

(بقیه درشمارهٔ آینده)

عبدالعظیم یمینی

شعر چیست

شعری که بامرور زمان لیاقت بقا وصلاحیت حیات را از دست ندهد همیشه تازه است

همیشه و درهمه حال درزمینه شعر بدو کار تازه میتوان اندیشید.

۱ - قالب تازه.

۲ - محتوی تازه.

منظور از قالب تازه این است که طبع هنرآفرین شاعر برای زیباسازی عناصر وعوامل انتقال مفاهیم بافاعیل عروضی موجود قانع وراضی نباشد و بکوشدکه اوزان و قوافی بهتر و زیباترابتکار وعرضه کند.

این کار با خصوصیاتی که زبان ملی امروز ما دارد شاید محال نیست ولی خیلی دشوار است و بهمین جهت تاکنون دراین زمینه کارتازه و جالبی نشده وآنچه اکنون‌عنوان شعر نو یافته غالباً فقط متکی برنفی ضرورت اوزان وقوافی و قوالب کلاسیك است بدون اینکه ضابطه جدیدی باعنوان (عروض شعرنو) عرضه شده باشد (۱).

۱- مدتهاست شنیده میشودکتابی بنام (عروض نیمائی) وسیله یکی ازشاگردان مرحوم نیمایوشیج دردست تهیه است‌که من ازکم وکیف و انتشارآن خبری ندارم اگر چنین‌کتابی منتشر میشد وضابطه صریح وروشنی از شعر نیمائی بدست میداد ارزیابی و شناختن درجه زیبائی واهمیت اشعاریکه بعنوان (شعرنو) منتشر میشوند بسیار آسان

بقیه درصفحه مقابل

منظور از محتوی تازه اینستکه اولاً مضمون شعر از خود شاعر باشد ثانیاً کهنه نشده باشد وملاك شناختن کهنگی وتازگی نیزمیزان تأثیر آن درحیات فردی و اجتماعی مردمی است که بزبان همان شعر سخن میگویند و زندگی میکنند بنابراین ملاك شناسائی شعرنو تغییر در افاعیل عروضی یاقالب شکنی واعلام نفی ضرورت قوالب واوازن شعر نیست چنین کاری نه‌تازه و نه دشوار ونه محتاج به تجلی نبوغ وخلاقیت است .

وهمچنین شعرنو به زنده بودن یا معاصر بودن گوینده آن نیز شناخته نمیشودو صرفاً باین دلیل که گوینده فلان شعراکنون درقید حیات است‌نمیتوان و نبایدگفته او را نو شناخت زیرا تازه‌های زیادی از این قبیل سراغ داریم که بسیار کهنه‌اند .

شعری که بامرور زمان قابلیت بقاولیاقت حیات را از دست ندهد تازه است وآنچه خلاف این است کهنه است و بعبارت دیگر :

شعر نوآنست که کهنه نشود نه آنکه تازه ساخته شده باشد .

بنابرآنچه گفته شد از عهد شهید بلخی ورودکی سمرقندی تاعصر ادیب الممالك فراهانی وپروین اعتصامی درهمه ادوار قرون اشعار کهنه ونوداشته‌ایم و درحال حاضر نیز اشعار ماندنی و مردنی بفراوانی می‌شناسیم که در همین عصر وزمان شناخته شده است .

بقیه ازصفحه قبل

بود زیرا بطوریکه میدانیم شعرهنراست وهنرها هریك بضوابط خاصی شناخته میشوند و هنربی ضابطه قابل‌درك وشناسائی نیست‌وماتاضابطه شعرنیمائی رابدست‌نیاوریم نمیتوانیم آن را بشناسیم ونباید توقع داشت آنچه راکه بعدد ضوابط خاص خودنمیتوانیم بشناسیم تحسین یاتقبیح کنیم .

درهرعصر وزمانی شعرنو آنست که فکر و اندیشه خاص شاعر در آن منعکس باشد و مضمون و محتوی آن از دیگری نباشد اعم ازاینکه اوزان عروضی کلاسیك درآن رعایت ویادرضوابطی کاملا جدید وبراساس عروضی ابتکاری عرضه شده باشد.

معمولاً دربحث (کهنه ونو) نه میتوان آنچه راکه درسنوات اخیر عنوان (شعرنو) یافته نادیده گرفت ونه میتوان به‌تمام گفتگوهائی که تاکنون‌در این مورد درگرفته اشاره نمود زیرا اولی خلاف واقع بینی و دومی انحراف از مسیراصلی این نوشته است.

بنابراین باید به اصول مطالب مربوط به شعر امروز پرداخت وکوشید که اینکار درنهایت بی‌نظری و فقط بمنظور روشن شدن‌حقیقت انجام پذیرد.

گفته میشود قالب‌های کهن شعرفارسی شاعران را دچارمشکلات‌زیادی میکند بدین معنی:

وقتی که شاعر قصد دارد شعری بگوید یعنی به بیان احساس و اندیشه خود بپردازد به تبعیت از قطعات مصاریع ناچار است‌یك‌لحظه رشته‌افکارخود را پاره‌کند و در مصرع بعد دنباله مقصود را از نو بگیرد و در جریان این قطع‌ووصل مجبور است برای ارتباط واتصال مفاهیم مقداری حرف اضافه بزند و یا اضطراراً از مسیر اندیشه خود منحرف شود و بجبران این انحراف به لفاظی یابصنایع ادبی بپردازدکه درنتیجه شعرنه از نظر ابیات و مصاریع یکدست خواهد بود نه از لحاظ معانی و مفاهیم یك پارچه.

بنظر نیما وطرفداران اوتقطیع یاتمدید دربیان اندیشه شاعر نباید تابع افاعیل عروضی باشد، بدین معنی که شاعر نباید مجبور باشد بخاطر وزن شعرکه مثلا چهاربار (فعولن) است رشته اندیشه خود را قطع کند و یا اگر

اندیشه‌اش کاملاً بیان شده بخاطر رعایت وزن شعر باضافه‌گوئی بپردازد .

بمشکل وزن مشکل قافیه‌را باید افزود، رعایت دقیق وغیرقابل تغییر کلمه‌ای که‌قافیه را می‌سازد گاهی موجب میشود که شاعر بکلی اندیشه شاعرانه و انگیزه ایجاد شعر را ترك کند وبه‌تبعیت از قافیه مهمل ببافد وباین ترتیب پس ازپایان کار مواجه باشعری میشود که بهیچوجه قبل ازخلق آن تصور خلق وایجادچیزی مشابه ومانندآن در ذهن شاعر خطور نمیکرد .

این الزام و ضرورت پیروی از قافیه ، شعر فارسی را نه تنها از قدرت تأثیر بلکه ازاصالت انداخته وبنام شعر مشتی مطالب بی‌ثمر که مولود خیالبافی های بیهوده‌وموازنه‌سازی لفظی وصنایع بدیعه ادبی وبکلی دور ازواقعیت‌های زندگی وفاقد هرگونه خلاقیت فرهنگی وهنری است تحویل جامعه‌ایرانی‌داده است بنابراین نیما درمورد شعر دوپیشنهاد دارد .

۱ـ درمورد وزن شاعر باید بدون توجه بمقررات کلاسیك و بدون تبعیت از اوزان شعر هرجا حرفش تمام شد مصرع را تمام کند نه هرجا وزن شعر ایجاب کرد مجبور بتوقف وسکوت باشد .

۲ـ درمورد قافیه شاعر باید پس ازبیان کامل مقصود خود اگر خواست و توانست قافیه را رعایت کند واگر نخواست یانتوانست نکند و بهرحال‌نباید در نیمه راه اندیشه بضرورت رعایت قافیه رشته فکر خود راقطع کند و به تهیه قافیه بیندیشد .

ولازم است بلافاصله بدنبال طرح این دو پیشنهاد یادآوری شود که آنچه گفته شده خلاصه‌ای از مجموع آراء و نظریات همگامان وشاگردان مکتب نیما درزمینه (توجیه خصوصیت قالب وترکیب شعرفارسی ازدیدگاه نیما) است که درسالهای اخیر در جرائد ومجلات مخصوصاً در نشریات روز

نهم دیماه سال ۱۳۵۰ بمناسبت برگزاری (روز نیما) منتشر شده وچیزی نیست که ازخود ساخته وبمرحوم نیمایوشیج نسبت داده باشم . اکنون کوشش میشود که درنهایت بی‌طرفی وخالی ازهرگونه حب وبغض پیشنهادهای نیمادرمعرض بحث وانتقادقرارگیرد ولی قبل ازهرچیز یادآوری این موضوع ضرورت دارد که شعر بی‌قافیه وحتی بی‌وزن ارمغان اروپای قرن نوزدهم است و تجدد طلبان زبان‌های دیگر ازجمله امثال نیمایوشیج ازآنها اقتباس کرده‌اند. تاقرن هیجدهم درفرانسه ازشعر بی‌وزن وقافیه بحثی درمیان نبود باوجودیکه منظومه‌ـ های شکسپیر شاعرنامدار انگلیسی غالباً بی‌قافیه ونفوذگوینده آن عالمگیر بود تأثیر او درساختمان شعر فرانسه چندان زیاد نبود خاصه اینکه نوابغی چون (ولتر) ضرورت رعایت قافیه را درشعر فرانسه تاکید میکردند درقرن‌هیجدهم چندتن ازشاعران ونویسندگان برضد شعر فرانسه قیام نمودند ووزن و قافیه‌را برای شعرقیودی زائد ومانع بیان مقصود معرفی کردند وجالب توجه است که دلائل آنها نیز کاملا شبیه دلائلی بودکه نیمایوشیج اقامه میکرد بدین معنی که میگفتند شاعربرای رعایت وزن وقافیه ناچار است یاقسمتی ازمقاصد خودرا ترک کند یااصولا به تبعیت وزن وقافیه ازمسیراندیشه خود منحرف شود مدتی میان این عده ومخالفان آنهابحث وگفتگو ادامه داشت وبالاخره‌این‌مخالفت‌ها بجائی‌رسید . دراوائل‌قرن بیستم این سروصداها تجدید شد ولی بااین تفاوت که این باروزن وقافیه زائد وبیمورد اعلام نشد بلکه گفته شدکه اوزان رسمی وسنتی نباید حیات جاودانه داشته باشند و شاعر باید متناسب حاجات‌فکری خود در انتخاب وابداع وزن آزادی عمل داشته باشد تردیدی نیست نیماکه خود معلم و بزبان فرانسه نیز آشنا بوده تحت تأثیر این افکار و اندیشه‌ها قرار داشته .

وآنچه برای شعر فارسی پیشنهادکرد اقتباس از اندیشه شاعران قرن نوزدهم فرانسه بوده است .

بهتراست قبل ازاینکه به‌بینیم نتایج پیشنهادهای نیمایوشیج چیست و این پیشنهادها تاچه حد عملی است بیك نکته نیز اشاره شود وآن نکته که بنظرم خیلی جالب توجه است این است که، متاسفانه همه شاگردان مکتب نیمایوشیج نبوغ وعظمت اورا درشکستن قوالب عروض کلاسیك میدانند نه‌درخلق محتوی نووطرح مضامین ابتکاری درجهت غنای بیشترشعرفارسی درحالی‌که میدانیم درشعر بطورکلی ودرشعرفارسی بالاخص آنچه موجب غنا واعتلاست مضمون ومحتوی است نه‌قالب وشکل بندی .

پیشرفت زبان‌وادبیات‌ملی‌ایران ونام‌آوری وشهرت جهانگیرشعرفارسی چندان مربوط به‌اوزان وقوافی وقوالب شعرمانیست بلکه کمال وعظمت‌ادبیات ملی و شعرمامدیون وسعت دامنه اندیشه‌های شاعرانه ومولود قدرت خلاقه گویندگان بزرگ ایران درخلق مضامین و مفاهیم است نه در وزن و ردیف و قافیه شعر .

بهمین دلیل‌است که‌می‌بینیم حافظ طراح دقیق‌ترین وعمیق‌ترین‌اندیشه‌های شاعرانه بزرگترین شاعر سرزمین ماست درحالی‌که قاآنی نابغه موازنه سازی وقافیه پردازی و استادمسلم تنظیم وتزئین قوافی وقوالب شعرفارسی‌بزرگترین شاعر ایران نیست .

قطع نظرازاین موضوع اگر وسعت ذهن داشته باشیم و بـاواقع بینی و خالی ازتعصب باین مساله توجه کنیم‌می‌بینیم که عکس‌این نظر نیزدرست بهمین اندازه صحیح وصادق است باین معنی که میتوان گفت :

ضرورت قافیه موجب میشود شاعر به‌تلاش فکری بپردازد و این تلاش

به‌خلاقیت وباروری قریحه کمک میکند. درانواع قالب شعر مخصوصاً درقصیده‌های زیبای فارسی غالباً به‌تمثیلات وتشبیهات بسیارزیبا وشورانگیزی مواجه میشویم که تاحدزیادی مولودومعلول قافیه‌ایست که گوینده انتخاب کرده واگرواقعاً بتوان این دسته ازادبیات راکه بمدد قافیه صورت واقع یافته‌اند استخراج واحصاء نمود معلوم میشودکه وسعت فوق‌العاده دامنه اندیشه در شعرفارسی قرن‌اخیر و شعر امروز تاحدزیادی مدیون ضرورت قافیه در طول قرن گذشته است واگر این قید وضرورت وجود نداشت تلاش ذهنی برای خلق این تشبیهات و تمثیلات زیباضرورت نمی‌یافت و تردیدی نیست که باناديده گرفتن یاناچیز شمردن این ضرورت هنری تدریجاً سرچشمه خلاقیت و ابتکار در اشخاص صاحب قریحه خشك میشود.

ممکن است درمقام اعتراض به‌این رأی گفته شودکه این تشبیهات زیبا عموماً غیر واقعی است نه‌ارتباطی به‌اندیشه نخستین شاعر درآغازخلق‌اثرداشته ونه باواقعیت‌منطبق است، درجواب باید گفت :

۱ـ درمورداول هرگونه‌اظهارنظرغیرموجه‌است زیرااولاً بخلاف آنچه که میگویند شاعری که مقید بوزن وقافیه است تحت تأثیر قافیه آزادی خود را از دست میدهد باید باین نکته توجه داشت که شاعر اصولاً درآغاز کار آزادانه قافیه راانتخاب میکند مثلا درباره این شعرملك‌الشعراء بهار :

ای‌ماه‌برکشیدسرازبارهٔ بره خورشید برکشای‌سوی باغ پنجره

* * *

هیچ مدعی نمیتواند بگوید که ملك الشعراء این اجازه واختیاررانداشته است که باتغییر وزن بجای (باره بره) جمله دیگر مثلا برج حمل را بکار ببرد پس : ازآغازکار قافیه کاملا آزادانه و بااختیار کامل انتخاب میشود و هیچ عاملی نمیتواند این آزادی واختیار را ازشاعر سلب کند.

البته ادامه این کار مشکل است وخلق چنین قصیده‌ای دراین وزن وقافیه

وبااین زیبائی وصلابت فوق‌العاده که ملك‌الشعراء بهار ساخته ازعهده‌همه کس برنمی آید ولی این مساله هیچ ارتباطی بموضوع اجبار یا اختیار ندارد بلکه صرفاً مربوط به‌ضعف یاقدرت قریحه شاعردرخلق مضامین است وبهمین دلیل است که دربررسی عمیق اشعارگویندگان بزرگ ایران غالباً باین نتیجه‌میرسیم که نه‌فقط هرگز اسیرقافیه نبوده‌اند بلکه درموارد بسیار زیاد قافیه اسیر شاعر بوده وگوینده باقدرت خارق‌العاده قریحه خود توانسته است اندیشه خود را بیان کند وقافیه‌را بدنبال اندیشه خودبکشاند ودرجای خاص‌خود بنشاند.

درمورد دوم نیزاعتراض به‌غیرواقعی بودن تمثیلات‌اعتراض غیر موجهی است که درعین حال قابل تعمیم درشعرامروزنیزنیست.

سمبولیست‌های شعرامروز بهیچوجه‌نمیتوانند ادعاکنندکه درمعرض‌چنین انتقاد واعتراضی نیستند زیرا شعرامروزباهمه بیگانگی وغرابتی که ازنظرقالب وساختمان لفظ بازبان‌مکالمه وافکارواندیشه‌های توده مردم دارداز‌نظرمحتوی نیزباکمال تأسف فقط اصطلاحاً سمبولیك است وچون خلق نشانه‌های قرار-دادی بطرزی موجز ولی از نظر مفهوم عام وشامل انطباق برمعانی وسیع و مفاهیم مجردکاری نیست که ازعهده هرکه برآید ، ناچار هرمهملی بنام شعر سمبولیك عرضه میشود.

اگر می‌بینیم سمبولیست‌های شعرامروز بهمان اندازه ازواقعیت زندگی توده ایرانی فاصله دارندکه‌بعضی‌ازقصیده سرایان متعلق قرون واعصارگذشته باین دلیل است که سمبل‌هائی که درشعر امروز عرضه میشودکاملا (انفرادی) است و فقط‌گوینده آن می‌فهمد که چه میگوید تهیه یك اثر سمبولیك بنحوی که متعلق بهمه قشرهای جامعه باشد مستلزم تسلط فوق العاده شاعر بهمه زوایای فرهنگ ملی است بدون تعصب و جانبداری باید اعتراض‌کنیم که سمبولیست شعر امروز هنوز فاقد این قدرت و تسلط هستند.

ادامه دارد

استاد کمال‌الدین اسماعیل



غزل

جان را چو نیست وصل تو حاصل کجا برم / دل را که شد ز درد تو غافل کجا برم

بی وصل جان‌فزای و حدیث چو شکرت / این عیش همچو زهر هلاهل کجا برم

بگسست چرخ تار حیاتم بدست هجر / چون وصل نیست گو همه بگسل کجا برم

بنیاد خوشدلی من از سیل اشك خیز / گیرم که خود نگردد باطل کجا برم

بی پایمرد وصل ز غرقاب حادثات / کشتی عمر خویش بساحل کجا برم

منزل دراز و بارگیم لنگ و من ضعیف / منزل دراز و راه فراگل کجا برم

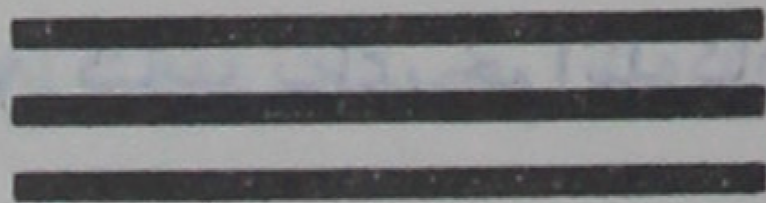
ریگ روان و تیره شب و ابر تندباد / من چشم درد راه بمنزل کجا برم

مشگل گشای وصل اگر دیرتر رسید / چندین هزار قصه مشکل کجا برم

گیرم که آرزوی دلم جمله حاصل است / چون نیست وصل روی تو حاصل کجا برم

گفتند برگرفت فلان دل ز مهر تو / من داوری مردم جاهل کجا برم

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر / آن مهر برکه افکنم آن دل کجا برم



دکتر هراند قوکاسیان

گلهای آفتاب گردان

درادبیات ملتها ، کلمات و جملاتی هست که هر کدام برابر صدهاصفحه کتاب ارزش دارد .گلهای آفتابگردان عنوان کتابیست که نویسندهٔ معاصر آقای آرام مورادیان اخیراً درتهران بزبان ارمنی در اخلاق و تهذیب نفس نگاشته است .

نگارنده این سطور ، ترجمهٔ این کتاب را از متن اصیل ارمنی برای فارسی زبانان‌لازم دانستم. مفهوم این جملات چنانکه خاصیت وثمرهٔ کلمات قصار است وهر کدام نتیجهٔ عمری مطالعت وتجربت است سعی شده در قالب چندکلمه ویك یاچند جمله ایرادگردد . بنابراین بخاطر الزامی که مؤلف در ایجازواختصار داشته ممکنست برخی بدان حدکه‌موردانتظاربعضی‌خوانندگان است روشن و سهل‌الهضم نباشد : بااینوصف حداکثرکوشش بعمل آمدکه فهم‌هیچ‌جمله‌ای‌ازجهت‌لفظ ومعنی برای‌خواننده‌فارسی‌زبان‌مشکل‌ومبهم‌نگردد.

مؤلف درمقدمهٔ کتاب می‌نویسد :

همچون گلهای آفتابگردان ،که همواره بسوی آفتاب درخشان چهره میگردانند، اندیشه‌های انسان نیز باید بسوی نورراه یابد . . . بسوی حقیقت.

اینك چندصفحه ازاین کتاب برای خوانندگان دانشمند مجلهٔوزین‌ارمغان دراینجا آورده میشود .

بهترین نشانهٔ انسان متمدن ،گرامی داشتن حقوق دیگرانست .

استعدادهدیه‌ایست که نگاهداشت وپرورش آن باعرق جبین بدست‌میآید.

تنها کسانی لیاقت استفاده از آزادی دارند، که از آزادی خودبرای محروم کردن دیگران از آن استفاده نکنند.

ادب اغلب اوقات انسانرا مجبور میکند آنچه راکه نمی‌اندیشد بزبان آورد وبه آنچه که اعتقاد ندارد گوش فرا دهد.

چاپلوسان و متملقین، نقش نگاهداری و پرورش معایب انسانی را برعهده دارند.

افرادحریص می‌پندارندکه بوسیله پول میتوانند صاحب همه چیزشوند: اما هیچگاه درصدد برنمیآیند به‌پندار خود تحقق بخشند.

افراد دانا علل عدم موفقیت خود را ابتدا در وجود خود جستجومیکنند آنگاه درنزد دیگران، اما اشخاص نادان همیشه در نزد دیگران می‌جویند و هیچگاه در خویشتن.

درعبور از جادهٔ بی‌بازگشت زندگی؛ آن کسان که همواره بعقب‌نگاه می‌کنند نه فقط از دیگران عقب می‌مانند، بلکه پهنه زیبائیهای پیرامون آن جاده را نیز نمی‌بینند.

تبسم آمیخته باعفو، تنها نشانه بخشیدن نیست، بلکه نمایشگر ترحم نیز میباشد.

مردمان آزمند درمیان چهار عمل اصلی حساب فقط جمع و ضرب را دوست دارند وازتقسیم و تفریق بیزارند.

عشق و محبت مادر؛ داور همیشگی وبی اجر وپاداش لغزشهای فرزند دلبند است.

بشرکنونی در حصار تمدنی که دست پروردهٔ خود اوست خوابی بس

آشفته و ناآرام دارد ، آشفته‌تر وناآرام‌تر ازخواب انسان پیشین غارنشین .

هیچ هنری مانند هنرموسیقی تابدآن حدمیان اشك اندوه ولبخندشادمانی سیر نکرده است .

رنج والم افراد ناتوان را از پای در میآورد ، ولی اشخاص توانا را استوارتر میسازد .

بعضی افراد دور دستهارا بهترازخواص نزدیك نظاره میکنند ، همچنانکه برخی دیگرعیوب دیگران‌را زودتر ازعیوب خویش می‌بینند .

نغمه نی چوپان ، وقتی درگوش گوسفندان دلپذیر میگردد که کوهها از علف‌های سرسبز پوشیده شده باشد و از چشمه ساران زمزمه‌گر آب خنك جاری گردد .

عواطف واحساسات انسانی نباید تابدان حد چشم دل‌را ببندد که نتواند وجود اهریمنان را باز بیند .

بدون داشتن توانائی برای خوشبخت ساختن دیگران نباید درانتظار فرا رسیدن روزهای سرشار از سعادت نشست .

جاهلان دوست دارند مجادله کنند اما عاقلان می کوشند بفهمند .

آنانکه بخودستائی مشغولند مجبورند ، زیراکه دیگران ازآنان تحسین نمیکنند.

بدبختی آدم ورشکسته درآنست که باوجود از دست دادن تمام دارائی ، عادت زمان بی‌نیازیش را ترك نمیگوید .

یگانه دوست وفادار آدم راستگو سایه اوست که آنهم فقط در روزهای آفتابی خود را نشان میدهد .

موفقیت سریع ، مانند شراب تازه‌ایست که موجب سرگیجه شدیدمیگردد. کمتر کسان توفیق میابند دراینهنگام تعادل راحفظ وازسقوط خودجلوگیری نمایند.

قدردانی از کارهای خوب دیگران باعث میگردد که انتقاد ازمعایبشان‌را برای آنان پذیرفتنی کند.

انتقاد وقتی بجاست ومفید که هدف آن رفع نقائص ومعایب باشد.

پول خوشبختی نمیآورد ، اما درنگاهداشت یا از بین بردن آن کمك فراوان میکند.

نگاه عاشق چهرهٔ معشوق را ازهرگونه آرایشی زیباترجلوه میدهد.

وقتی که انسان توانائی‌خودرا درارتکاب مجدد گناه ازدست‌دهدتوبه‌اش بی‌ارزش و بی‌فایده میگردد.

تمایل لذت بخشیدن به‌همگان مانع میگردد که زندگی خصوصی لذت بخش گردد.

دوستی آنگاه پایدار میماند که طرفین محبت سعی کنند هردوکفه ترازورا تقریباً بیك میزان نگاهدارند.

خارهای تعصب درصحرای جهل میروند.

سرنوشت چیزی نیست جز ثمرهٔ اعمال مردم ؛ که آنهم همیشه عادلانه و صحیح نیست.

زرق و برق خیره‌کنندهٔ برونی ، اغلب اوقات بخاطر پوشانیدن معایب‌و مفاسد درونی است.

قضاوت منصفانه افرادقوی ،ارزش معنوی آنان را درعالم‌بزرگ‌منشی دوچندان میگرداند.

آنان‌که در بارهٔ‌گذشته‌ زیاد می‌اندیشند و یانسبت بآینده نگرانند باید فراموش نکنندکه « زمان حال » تبدیل به « زمان‌گذشته » خواهد شد زمانی حالی‌که روزی آینده بشمار میرفت.

آدمی اگر درمحاصره آشنایان نمی‌بود ، بیشتر ازاین منصف میشد .

احساس میتواند انسان را تاقلهٔ خوشبختی سوق دهد ؛ اما نباید ازیاد برد که قله‌ها را نیز دژهایی است.

تنها نقش قسم خوردن آنست که دروغ گفتن راآسان میگرداند .

عقیده واندیشهٔ خشك و ثابت مانند صفحهٔ گرامافون است که بیش ازیك آهنگ ازآن بگوش نمیرسد .

صدای شدید اعتراض وقتی بلند میشود که عدالت به‌ضعف شنوائی دچار شده باشد .

خوشبختی ازکنار افرادسست ایمان میگذرد ، اما درنگ نمیکند .

بعضی زنها فقط وقتی راست میگویند که دروغ را ضروری ندانند .

عقیده‌ای که خود نتواند رواج ورسوخ یابد باید رهایش کرد .

بیشتر اوقات مقام آدم بی‌ارزش‌را ارزشمند میسازد ؛ اما آدم بی‌ارزش قادر نیست مقام خود را به‌ارزشی بیاراید .

تاج گل تصنعی‌برای تجلیل ازآدم جاه طلب ، برخاك تازه مزارش زود پژمرده میشود .

ستمگرشدن بسی آسانست ، زیراکه احتیاج به‌ازخودگذشتگی ندارد .

کمك بدون درخواست ، ارزشش دوبرابر است .

پیروزی زود بشکست تبدیل میگردد وقتی که بخاطر آن مجالس عیش و نوش یکی پس از دیگری برپا میشود .

نورچشمان کسانی‌راخیره‌میسازدکه‌عادت بزندگی درظلمت وتاریکی‌دارند.

اعتیادات تااین حدمذموم نبود اگرعواقب شوم آن دامن افرادساده‌لوح وبی گناه را نمیگرفت .

خود خواهی پایه‌ایست که افراد کوچك برروی آن قرارمیگیرند تابزرگ جلوه کنند.

آنهائی که دزدیهای بزرگ را زرنگی میشمارند، کسانی راکه نان دزدیده‌اند بداروغه میسپارند.

افرادیکه سلامت خودرا دراثر پرخوری دستخوش اختلال قرارداده‌اند، می‌توانستند باهمان غذاهای اضافی سلامت مختل شده دیگران را تأمین کنند.

تمایل بیحد به خود نمائی نشانهٔ کم مایگی است.

نوابغ وصاحبان ذوق وقریحه، بدنبال شهرت نمیروند، بلکه شهرت آنان را دنبال میکند.

لکهٔ ننگ بی‌اثر نمی‌ماند، اما ممکنست آنرا بطور موقت درپشت‌پردهٔ تقوی پنهان ساخت.

آخرین‌شغلی که نشاندهندهٔ حداکثر حرص وطمع انسانیست، به‌قبر کن‌ها سپرده شده است.

هرکدام ازاعضاءِ بدن برای ایفاء نقشی بوجود آمده وکلیه قواعد و مفاهیم اخلاقی که مانع انجام اعمال عادی آن‌گردند غیر طبیعی و ازعدالت بدور است.

سکوت؛ بهترین پاسخ به مخالفت کنندهٔ نادانست.

هرچه‌کوشش زن درجهت «مرد نمائی» افزایش میابد، بهمان اندازه از جذابیتش کاسته میشود.

شکست، آنگاه از یاد خواهد رفت‌که برروی ویرانه‌های آن کاخ تازهٔ پیروزی بنیان نهاده شود.

گاهی سیلی مادر، آیندهٔ درخشان‌تری برای فرزندش ببار میاورد، تاهمه‌گونه نوازشهای مادرانه‌اش.

اعتماد به مرور زمان بدست میآید ، اما دریك طرفةالعین ازدست میرود.

خود فریبی از فرینی که دیگران میدهند زیانهای بیشتری را ببار میاورد .

بهترین وسیله برای از یاد بردن اندوه شخصی ، تسلیت گفتن بمردم اندوهگین است .

راه رفتن با مردم نابخرد تنها بیك شرط ممکن است و آن شرط اینستکه دوش بدوش هم گام برنداشت .

سخنی که بلب رسد ولی گفته نشود (به تمجمج (۱) برگزار شود)

وقتی که بمناسبتی مجلس میهمانی برپا میگردد ، مردم آنگاه فرا میرسند که سفره شام برچیده شده است .

سخنان مصلحت آمیز مفیدتر واقع میگردد ، اگر با راه عملی اش همراه شود.

خوشبختی بکسانی لبخند میزند که بوجودش ایمان دارند .

حتی افرادی که چاپلوسانرا درباور خود بی‌مقدار میدانند ، بااشتیاق به حرفهایشان گوش میدهند .

احساسی که ازعشق کور سرچشمه میگیرد ، چو نان شراب تازه‌ایست که نخست مستی می‌بخشد وآنگاه سردرد میاورد .

انتقاد تصنعی از خود همراه با تعارفات ساختگی ، بمثابهٔ دفاع از خویشتن محسوب میگردد .

مردم برای آنچه ندارند ، مساوات می‌طلبند ، اما حاضر نیستند آنچه را که خود دارند تقسیم کنند .

---

۱ - این ترکیب ازترکیبات تازه و متحدث فارسی است که بعضی از ادبا استعمال آنرا جایز نمیشمارند . اماحقیقت آنستکه من برای جمله بالاکلمه وترکیبی گویاتر وبلیغ تر ازآن نیافتم . ه - ق

قمارباز به‌مرور زمان ثروت مادی و معنوی خود را از دست میدهد و صاحب تبسم ساختگی متصدیان ودست اندرکاران قمارخانه میگردد.

مردم طماع بدبخت ترین موجودات روی زمین‌اند، چراکه همهٔ عمر خود را درفقر روحی بسرمیبرند.

اگر زن وجود نداشت شاید مرد هنوز درغارها میزیست.

یاد بودهای روزهای نیکبختی مانند اختران فروزانند که بایام تاریك زمان پیری روشنائی می‌بخشند.

افراد فعال تلاش می کنند، بدون‌آنکه از حاصل کارخویش انتظار درك لذت داشته باشند، اما وارثان ایشان لذت می‌برند بی‌آنکه دربارهٔ کارونحوهٔ فعالیت بتفکر بنشینند.

افراد نمك نشناس دربین «فعل‌ها» تنها به «زمان حال» تعظیم میکنند و «زمان‌گذشته» را مطلقاً فراموش میکنند.

دروجود وارسته ترین افراد هم نوازش حس غرور وخود خواهی جرقهٔ زیرخاکستر راآشکار میسازد وقلب آنان راگرم وروشن میدارد.

زیباترین لبخندها، لبخندیست که بدنبال قطره‌های اشك پدیدار میشودو درسپهر چهره‌ها رنگین کمان میگردد.

برای یك انسان اندیشمند از هرچیز تحمل ناپذیرتر آنستکه اندیشه‌ها و احساسات ناگفته را باخود بگور ببرد.

صحنه غم‌انگیزیا «تراژدی» زندگی انسان درآنست که قدرایام‌خوشبختی را در روزهای بدبختی باز میشناسد.

بیوفائی فرزند خلف خود پرستی است.

احساس ضربان قلب را تند و فعالیت مغز راکند میکند.

دزد مسلح قطاع الطریق را سارق میگویند ، اما غاصبین میهن کهنسال را قهرمان ملی مینامند .

افراد وارستهٔ اندیشمندی که بهنگام گفتن زبان بکام فرو میبرند بـه دوام بیعدالتی‌ها کمك و یاری مینمایند .

آزادی را پس از آنکه از دست رفت ارج می‌نهند آنهم درخفا وبیصدا .

گروهی ازمردم به منظور تأمین آینده راحت وبخاطر سالهای آسوده‌ای که بسر خواهند برد روزگار بس ناراحتی را میگذرانند .

اگر انسان طـاقت دیدن معایب خود را داشت شاید در صدد تخفیف آنها برمیآمد .

هرقدر آدم بلند طبع متواضع باشد ، بهمان اندازه ارزشهایش بزرگ جلوه خواهدکرد .

دروغ ، سایه جدا نشدنی وحشت است که همواره آنرا دنبال میکند .

بی‌اعتنائی مرد نسبت بزن ، بیشتر اوقات زائیده ناکامیهای عشقی اوست .

وقتیکه انسان چراغ بدست در جستجوی عدالت برمیخزد دلسردی قدم بقدم او را دنبال میکند .

کمکی که بخاطر کمك متقابل انجام گیرد ، نوعی تجارت است ، بااین تفاوت که مشمول قانون مالیات نیست .

حاکمی که فراموش کند اوراق روزانه تقویمش را ورق زند ، مشکل است بتواند قضاوت عادلانه انجام دهد .

پایان

کیومرث سپهر

ببوی نافهٔ کاخر ..

ببوی نافهٔ کاخر صبازان طره بگشاید

زتاب جعد مشکینش چه‌خون افتاد دردلها

بوی - معانی بسیاردارد ولی دراشعار خواجه بمعنی آرزو ونیزدرمفهوم حقیقی خودیعنی شمیم وبوئیدن استعمال شده است. مثال برای آرزواز حافظ :

چه جورها که کشیدند بلبلان ازدی ببوی آنکه دگر نوبهار باز آید

ببوی آنکه زمیخانه کوزه‌ئی یابم می سبوی خرابانیان کشم بردوش

ببوی زلف ورخت میروندومی آیند صبا بغالیه‌سائی وگل بجلوه گری

مثال برای شمیم و بوی معروف :

گرچه ببوی وصلت درحشرزنده گردم سربرنیارم ازخاك ازروی شرمساری

بهرحال اگر بمعنای بوئیکه بمشام میرسد بگیریم پس (ب) اول کلمه (ببوی) سببیت را افاده میکند . واگر بمعنای امید ورجاء باشد دراینصورت معنای معیت دارد .

نافه - جسم خوشبوئی است که از آهو میگیرند و آهو دونوع است آهوی سفید و آهوی مشکین . شاعری هردو را دریك بیت جمع کرده است .

چشمت آهوست ولی **آهوی مشکین** خطا

چشم خوبان دگر در غمت **آهوی سفید**

بنابراین آهوی مشکین در کشورهای چین ، خطا ، ختن و هندوستان پیدا میشود چنانکه حافظ نیز فرماید .

مژدگانی بده‌ای ای خلوتی نافه گشا   که ز صحرای ختن آهوی مشکین آمد

البته خلوتی نافه‌گشا ، کنایه از شاعر خوش سخن است . و نیز درجای دیگر فرموده :

جگر چون نافه‌ام خون گشت و به‌زینم نمی‌باشد
جزای آنکه با زلفش سخن از چین خطا گفتم

در کتابی خوانده‌ام که وقتی این آهووان بایکدیگر بازی میکنند دراثر جست و خیز حرارت کسب نموده بدنشان گرم میشود ، باین سبب بناف حیوان چند قطره خون میافتد و درنتیجه تکرار این عمل نافه پرخون میشود و بموقع میافتد و این آهووان سالی یکبار نافه میاندازند و نوشته‌اند که مشك وقتی از ناف آهو جدا میشود بو ندارد دراثر معالجات و تربیت بعدی است که معطر میشود و نیز از هر علفی که حیوان میچرد مشك حاصل نمیشود بلکه مشك از آهویی بدست میآید که از لاله وسنبل چرا نماید. چنانکه سلمان ساوجی باین مطلب اشاره میکند:

دراج و بوم او همه شاهین کند شکار   وآهوی دشت او همه سنبل کند چرا

صبا ـ درلغت بمعنی باد است اما در زبان شعرا بادیست که از جانب کوی جانان بیاید . چنانچه خواجه فرماید :

بوی مشك ختن از باد صبا می‌آید
این چه بادی است کز او بوی شما میآید

میدهد مژده بیعقوب حزین از یوسف
یا نویدی ز سلمان به سبا میاید

نکهت مشك ختن میدهد از جیب نسیم
کاروانی مگر از ملك خطا میاید

طره - قسمت بالای پیشانی است که عرب آنرا ناصیه گفته و بعدها به موهائیکه ازناصیه به پیشانی میریزد طره اطلاق کردند.

(جمع طره - طرر میآید بضم طاء و بفتح راء)

نافه‌گشائی کردن - کنایه از نشر بوی خوش است که یابوسیله باد صبا انجام میگیرد یادستیکه تطاول بسوی گیسوئی کند وبوی خوش آنرا پخش نماید.

به ادب نافه‌گشائی کن از آن زلف سیاه

جای دلهای عزیز است بهم برمزنش

تاب - درفرهنگ جامع البرهان به ۶ معنی آمده ولی در شعر حافظ بمعنی پیچیدگی مو و همچنین بمفهوم غضب و عتاب استعمال شده و این هنری است که حافظ هر دو مفهوم تاب را در نظر گرفته و همراه نافه و طره در آورده است.

مثال برای تاب بمفهوم قهر و خشم:

چو دست بر سرزلفش زنم بتاب رود

ور آشتی طلبم بر سر عتاب رود

مثال برای پیچیدگی:

تاب بنفشه میدهد طره مشکسای تو

پرده غنچه میدرد خندهٔ دلگشای تو

جعد - بفتح جیم صفت است برای مو وموی مجعد یعنی موئی که بشکل حلقه‌های زنجیر باشد.

چه - مبالغه را میرساند مانند این بیت از سعدی

چه سالهای فراوان و عمرهای دراز

که خلق بر سرما برزمین بخواهد رفت

محصول بیت - دراین آرزو بودیم که صبا بطره تابدار جانان بوزد و بوی خوش طره مشکسای دوست را بطرف ما برساند. بعلت این گستاخی که بادکرد و میخواست زلف مجعد جانیان را در هم بریزد از تابدار شدن گیسوی پرچین و شکن یار از فرط انتظار در آرزوی خام وصال خون در دلها افتاد.

بدان هوس که بمستی ببوسم آن لب لعل
چه‌خون که دردلم افتاد همچو جام ونشد.

من مکرر ازخود پرسیده‌ام چه عاملی این قدرت وشجاعت و صراحت را بسعدی میدهد و زبان او را بدین ابیات ارزنده‌ای که به‌انکیانو ویاابوبکربن سعدخطاب کرده است میگشاید ؟ اول‌وقبل ازهمه بی‌طمعی وبی‌غرضی است. ازحکایت‌ها وپندهائی که درباب سوم گلستان وباب‌ششم بوستان‌آورده وفضیلت قناعت وعزت‌نفس را باتعبیرهای گوناگون و تمثیل‌های جوراجور ، زیبا نشان داده است بخوبی‌میتوان‌استنباط کرد که‌سعدی‌اهریمن‌حرص‌رادربندافکنده و استغنای او ویرا درنظر هیئت حاکمه و درمیان مردم مکرم و محترم کرده است . **(قلمرو سعدی)**

مرتضی مدرسی چهاردهی

ادبیات معاصر عرب از نظر استاد وحید

(۴)

ملتی مانند عرب که قبیله‌ها و طایفه‌هایی در تعصب قبیله‌ای دارند ، فخر به خوبی‌های فامیلی برای شان طبیعی است ، افتخار وبلند پروازی درنزد اعراب مقام بلندی دارد ، شاعران زبان حال قبیله‌ها هستند ، درمیدان جنگ « افتخار » حربه دیرینه‌ایشان بشمار می‌رود .

اسلام در آغاز کار این صفت را سست کرد ، ولی از بین نبرد بلکه بصورت دیگری بروز نمود ، چنانچه تعصب شاعران در دوره خلفای اموی که برای احزاب سیاسی بخرج میدادند همان صدای تعصب عشیره و قبیله‌ای درزمان جاهلیت بود ! آری سبب وعلت‌ها اختلاف داشت ، ولی روح یکی است ؛ یعنی روح افتخار در همه ملت‌های جهان حکم فرماست . تمام تبلیغات ادبی و دینی نموداز فخر و تعصب خاندانی است ، چه درائراوضاع و احوال زمانه تغییر کرد ، واینك بصورت دیگری درآمده است .

وفا : مقصود ازاین صفت ، وفای بوعده و نگاهداری پیمان است ، این صفت بلندترین و روشن ترین صفات انسانی است در اشعار عربی دوره جاهلیت پر است از شرح احوال وآثار مردمی که باین صفت‌مشهور بوده‌اند. مشهورترین آنان سموئل است که در وفای بوعده و پیمان در تمام جهان بوسیله شعر شعرا ضرب المثل شده است درزبان عربی هدف از وفاداری‌پاس پیمان خویشاوندی و مهمانان و پناهندگان است ، معنی دامنه دار امروزی

آن عبارت است از نکوئی کردن با دشمن و نگاهداری ثروت او نباید مراد عرب جاهلیت این معنی باشد ! آری باین معنی هم در بعضی از امثال تاریخ عرب پیش از اسلام یافت میشود ، ولی هرگاه کسی دقت و جستجو در عادت‌ها و طبیعت‌های آنان کند خواهد دانست که باین معنی مرادشان نبود .

این شرحی راکه میگویم از راه زورگوئی نیست و نمی گویم شایسته رد و انتقاد نیست ، بلکه‌مانند استناد به‌پدیده‌های اجتماعی است و ممکن است که دراین تاویل اشتباه رفته باشیم .

از برای شاعران دوره جاهلیت بجز آنچه یاد آوری شد مزیت‌ها و خصلت‌های دیگر هم هست مانند صراحت بیان ، یك روئی ، بدگوئی از سستی و کاهلی ، ستایش از صبر و بردباری در برابر مشکلات و آزار ، ممکن است برتمام این صفات و آنچه راکه بیان داشتم از ابیات شاعران باستانی شاهد آورم ولی گفتار ما را بدرزا می کشاند آنانی که میل دارند دراین مورد به تفصیل پردازند کتاب حماسه و دیوان های شاعران پیشین را باز کنند آنگاه همه این صفت‌ها را با چشم ظاهر به‌بینند .

« انیس خوری مقدسی »

« ترجمه از مجله المقتطف چاپ مصر »

« **وحید** »

سخن گرچه دلبند و شیرین بود
سزاوار تصدیق و تحسین بود
چویکبار گفتی مگو باز پس
که حلوا چویکبار خوردند بس

(**سعدی**)

پیمان یغمائی

سمنان

ضرر وخطر اتصال کلمات فارسی

جناب آقای مدیر دانش‌ور مجلهٔ ارج مند ارمغان

دریکی ازمقالات گذشته وعده داده بودام که ضرر و خطراتصال کلمات فارسی را (که تاکنون ناگفته مانده است) نشان ده‌ام ـ اکنون از این مقاله به بعد شروع می‌شود.

۱ ـ یکی ازکلمات ربط کلمهٔ (به) است که در ۲۱ مورد به‌کار می‌رود وبعضی ازاستادان مشهور ومعروف که به‌دقائق فنی رسم الخط فارسی آشنا نه بوده یعنی آموزگاری ابتدائی نه‌کرده‌اند آن را باءِ زینت (یعنی غیر لازم یا زائد الوجود) می‌پنداراند ـ واتفاقاً همین‌اصطلاح غلط (من درآورده) باعث شده است که غالبی از نویسنده‌گان های آخر آن را (که غیر ملفوظ ولی واجب الوجوداست) حذف کرده به کلمهٔ بعد متصل کن‌اند ـ این‌دسته اشخاص هست‌اندکه به بلای یاد دادن وفهماندن دچار نه شده‌اند ـ و زیان این‌گونه اتصال را نه دیده‌اند آری چه زیان وخطری بالاتر از این‌که از وصل کلمات به هم دیگر کلمهٔ نوظهور دیگری تولید می‌شود که ابداً منظور نویسنده نه بوده است و جزآن که خواننده راگیج کند ثمردیگری نه دارد ـ الحق به جا است که فرهنگ وهنر هم چنین آموزش و پرورش در هنگام استخدام معلم برای فهماندن امتیازی قائل شود نه صرف فهمیدن ـ تاهرکس نه تواندکوس معلمی به نوازد ـ معلمان دقیق وخوب حتی برای عضویت فرهنگستان و ایجاد لغت جدید اصلح از سایرین‌اند زیرا برای این کارتبحر درلغات فارسی ای که مورد

استعمال شش تن از مفاخر ملی مـا (فردوسی . نظامی . مولوی . سعدی . حافظ . خیام) واقع شـده و قریحهٔ خدا دادی کافی است که اینان به خوبی دارا هست‌اند .

(اینك مثال در اتصال کلمات)

۱ ـ شنیدم در ایـام حاتم که بود به خیل اندراش باد پائی چو دود

درست دقت فرمائید ـ (به خیل) را اگر پس از حذف‌های غیرملفوظ (به) به کلمهٔ (خیل) به چسبان‌ایم کلمهٔ (بخیل) تولید می‌شود . یعنی‌ممسك ـ اگرمخالف به‌گوید که استادان‌درصورت اتصال هم غلط نه می‌خواندندجواب این است که خط و زبـان برای همه مخصوصاً نو آموزان است نه عـده‌ای انگشت شمار .

من یقین دارم که‌خوانندگام محترم ارمغان درخواندن این مقاله که به‌طرز علمی و باستانی نوشته شده است دچار زحمت و رنج می‌شوند و مرا نفرین می کنند ـ من برای خدمت به ملك وملت و خط و زبان این لعنت‌و نفریـن را می‌پذیرام تا خورد خورد مردم به درست نویسی عادت کنند .

(مثال‌های دیگر دراتصاق کلمات)

۲ ـ گرات ز دست بـرآید مراد خاطر مـا
به دست باش که‌خیری‌به‌جای خویشتن است

(به‌دست) یعنی باخبر و آماده باش . اگر وصل کن‌ایم (بدست) میشود یعنی وجب آدمی که به عربی شبر می گویند .

منفصل	متصل
به آفت	بافت بافتن پارچه
به آب	باب به‌معنای فصل وباب که عربی است

منفصل	متصل
به هشت	بهشت به معنای جنان
به خار	بخار بخار سماور
به چه	بچه کودك

دربه در شدن یعنی پریشان شدن دربدر شدن که دارای سه معنای مختلف است ۱ ـ ماه شب‌چارده ۲ ـ محلی میان مکه و مدینه سوم نام چاه غزوه بدرة الکبری

به درنگ	بدرنگ
به یار	بیار
به ستم	بستم

در خاتمه تصور می کنم برای اثبات ضرر وخطر این مثال‌ها کافی باشد استدعا دارم از خواننده‌گان ـ اگر می‌خواه‌اند عملاً رسم الخط بدون غلط را در قرن بیستم برای نمونه به بین‌اند حتماً کتاب سرنوشت استادحبیب یغمائی مدیر مجله یغما راکه در حقیقت دیوان و تصنیف ایشان است ملاحظه کن‌اند که هم از حیث نثر و شعر خوب ودیدنی است و هم از حیث رسم الخط کاملا باستانی و علمی است .

درر‌أس هزاره‌اول قبل ازمیلاد دوشاعر بزرگ دریونان‌زمین بظهور رسیدند یکی (هومر) شاعرحماسی درقرن نهم قبل‌ازمیلاد ودیگری (هزیود) شاعر تعلیمی در قرن هشتم قبل از میلاد . اشعار وحماسه‌های آن قوم که‌بزبان این‌دوشاعر گفته شده‌درحقیقت بمنزله ادبیات دینی واسناد مذهبی ادوار قدیم‌آن مردم است .

(تاریخ ادیان)

گزارنده: دکتر سیدحسن سادات ناصری

داستان ابوسعید حسن بن عبدالله مرزبانی سیرافی

(٦)

(پایگاه دانش ابوسعید)

[ابوحیان] درکتاب « الامتاع » گوید : «وزیر مراگفت : « مقام « ابوسعید » نسبت به « ابوعلی » برچه پایه است ؟ ! ومرتبت « علی بن‌عیسی » نسبت باین هردو برچه اندازه ؟ و « ابن مراغی » را بااین جماعت چه نسبت است ؟ وهمچنین « مرزبانی » و « ابن شاذان » و «ابن وراق » و«ابن‌حیویه»، کدام بردیگری برتری دارند » ؟ ـ پاسخ چنین بود :

« ابوسعید » دانشهای پراکنده را گردآورنده‌تر است وروش‌های عرب را بهم پیوستگی دهنده‌تر، ودرهر دری فروشونده‌تر است و ازهرراهی بیرون شونده‌تر، وبرراه‌میانه دردین واخلاق‌پایدارتراست، وحدیث راروایت کننده‌تر، و در داوریها حکم کننده تراست و در حکم شرع دانش دینش بیشتر است و برکت‌محضراو برآیندگان وروندگان آماده‌ترونشانیهای اورادرپرتوگیرندگانش نمایان‌تر است . وهمانا « نوح بن‌نصر » که از ادبای شهریاران «آل‌سامان » بود، درسال ۳٤۰ هـ . ق نامه‌یی باونوشت‌ودرآن‌نامه وی‌را «امام» خواند واو را افزون از چهارصد پرسش پرسیدکه بیشترکلمات مغلق بهم پیچیده ومسائل آشفته‌بود، وجزاین امثالی‌برساخته منسوب به عرب بودکه در آنها شك‌کرده و از « ابوسعید » پرسیده بود . این‌نامه همراه نامه‌یی از « بلعمی » وزیر بود و درآن نامه اورا « امام المسلمین » خطاب کرده و « مسائل قرآن » و امثالی دشوار ازعرب درضمن آن بیاورده .

«مرزبان پورمحمد» پادشاه دیلم از «آذربایجان» نامه‌یی بوی نوشت، و درآن نامه وی را «شیخ الاسلام» خواند؛ ویکصد وبیست مسأله ازوی پرسش نمود که بیشتر آنها در «قرآن» بود وباقی در روایات از پیغامبر، که درود خدای بر او ویارانش باد.

«ابن خنزابه» از «مصر» نامه‌یی بوی نوشت و او را به لقب «شیخ جلیل» مخاطب داشت، و سیصد کلمه از فنون حدیث پیغامبر (ص) و پیشینیان پرسید؛ و «دارقطنی» درسال ۳۷۰ هـ.ق مرا گفت: من آن کلمات را برای «ابن خنزابه» برسبیل کومك ویاوری فراهم کردم.

«ابوجعفر پادشاه سیستان»، بدست شیخ ما «ابوسلیمان»، نامه‌یی بوی نوشت ودرآن نامه «شیخ یگانه» اش نامید، وازهفتادمسأله در «قرآن» وصد سخن درتازی وسیصدبیت شعر، بنابگفتهٔ «ابوسلیمان»، وچهل مسأله دراحکام وسی مسأله دراصول برطریق متکلمان بازپرسید».

وزیرگفت: «این پرسش وپاسخها پیش تست»؟ ـ گفتم: «آری». ـ گفت: «درچند برگ است»؟ ـ گفتم: «شاید درهزار وپانصدصفحه، برای اینکه درپشتش نیز نگاشته شده است». ـ گفت: «چه‌اندازه بباز نگریستن وبهره برگرفتن وسود بردن ازآنها نیازمندیم! ولی کو آسودگی وکو آرامش؟! و ما درهرروز به‌مصیبتی افگنده میشویم که گذشته را از خاطر ما می‌برد و برنج آینده‌یی بیم میدهد. سخنت را بپایان بر». ـ گفتم:

«واما «ابوعلی» سخت باکتاب تنها میماند وبسیارسودرآن میکند واز هرچیزی که جزآن باشد، یعنی جزآنچه ازدانش کوفیان است، دور ومهجور است. ودرلغت ازکتابهای «ابوزید» وفراویز دیگران بیرون نرفته‌است. واز خشم وبدخواهی ودژچشمی بر «ابوسعید» برافروخته است. که چرا «تفسیر

کتاب سیبویه » از آغاز تا آنجامش ، باشرح مطالب دور از ذهنش، وامثالش و شواهد وابیاتش، برای اومیسر نشده است ؛ غافل از آنکه این فضل خداوندگار است که بهر که همیخواهد می بخشد. «ذلك فضل الله یوتیه من یشاء» زیرا که این کاری است که برای « مبرد» و«زجاج» و «ابن سراج» و «ابن درستویه» ، باپهناوری دانش و توانایی‌شان ، به‌دانشهای صرفی ونحوی، مسیر نیامد .

و «ابوعلی» راگفته‌های گوناگون در (پاره‌یی) ازمسائل است که درآنها به‌نیکی سخن گفته وهیچ فروگذار نکرده . ولی ازنگارش آنها بسبك متداول تن باز زده است .

دوستان ما، مراحکایت کردند که: «ابوعلی» «شرح ابوسعید» راهنگامیکه درسال ۳۶۸ ه.ق روی به «بغداد» داشت، ومیخواست بخدمتی که برای وی معین شده بود وبمنا دمتی که بروی مقرر آمده بپیوندد ، بدو هزاردرم بخرید . واین داستانی مشهوراست ، واگرچه یارانش ازاقرار بدان خود داری همی کنند ، مگر آنانکه معتقدند که میخواسته است بر آن ردبنویسد واشتباهات آن راآشکار کند . ـ وهمانا «ملك سعید» کوشید که آنان را دریك مجلس گرد آورد، واین برای وی ممکن نگشت. چه «ابوسعید» دررجب سال ۳۶۸ ه.ق درگذشت .

و «ابوعلی» می میخورد و گردگناه همی گردد، واین خلق وخوی دانشمندان ودینداران نیست. و «ابوسعید» همهٔ روزگاررا روزه میگرفت وجز بجماعت نماز نمیخواند وبرمذهب «ابوحنیفه» فتوی میراندوسالهاصاحب مسند قضاوت بودو خدای را می‌پرستید وباك همیداشت. ودیگران ازاین صفات دوربودند . واگر باقی گذاشتی برای اهل دانش درنظر نبود ، هرآینه خامه بآنچه پنهان است ، روان میشد ، وبآنچه مستوراست ، خبرمیداد. ولیکن بحکم جوانمردی دست باز گرفتن بهتر وروی گردانیدن ازآنچه مایهٔ سرزنش میشود، شایسته تراست ؛

(خط و نویسندگی ابوسعید)

«ابوسعید» نیکو خط بود ، همانا «صیمری» اورابرای دبیری ونویسندگی بخواست واواستعفا کردو گفت : «این نیازمندبورزیدگی وآزمودگی است ومن ازآن بی بهره‌ام، ودربایستهٔ گونه‌یی ازکاردانی وکارورزی است و من ازآن بیگانه‌ام ؛ و ورزش وکارورزی در سالیان پیری سخت ودشواراست !»

« ابوعبدالله النصری» که برای «مهلبی» نوبت نویسی میکرد، ماراحکایت کرد وگفت : « من پیش «صیمری ابوجعفر محمدپور احمدپورمحمد» نویسنده بودم . روزی برای اینکه بنامه‌یی از «ابن عمید» پاسخ گویم، مرا بخواست . و نیافت . «ابوسعیدسیرافی» درپیشگاهش بود. گمان برد که‌اوبادانش بسیارپپاسخ گفتن استوارتر از دیگران‌است . باو پیشنهادکرد که نامه‌یی در پاسخ آن نامه بنگارد. وی درمدتی دراز نوشته‌یی که درآن نادرستی واشتباه وقلم خوردگی فراوان بود، بپرداخت . آنگاه به‌پاك نویس کردن بیاغازید و « صیمری » آنچه راکه اومی‌نوشت میخواند . نامه را ازحیث لفظ باعادت جاری ناسازگار و ازلحاظ ترتیب ازآنچه معمول (نویسندگان) است ، دوریافت . « نصری » گفت : درچنین حالت من به‌مجلس درآمدم. «صیمری» این شعررا برطریق تمثل بخواند :

یا باری القوس بریاً لیس یصلحه لاتظلم القوس،اعط القوس باریها!

ای کسی که کمان را بنادرستی میتراشی ، بکمان ستم مکن ، وآن را بتراشنده‌اش بازگذار !

سپس « بوسعید » راگفت : « ای شیخ بخود رنج مرسان و نامه را بشاگردت «ابوعبدالله» ده‌تاباآن پاسخ‌نویسد» . - « ابوسعید» ازاین گفته بشرم افتاد . وچون بی‌پیش‌نویس بپاسخ نوشتن آغاز نهادم، «ابوسعید» ازمن بشگفت درآمد . - آنگاه «صیمری» راگفت: «ای استاد آنچه‌من کردم زشت نیست و

آنچه او ساخت بزرگ نه. زیرا مال و خواستهٔ توانگر در بیت المال، جز در میان یك برآورنده و یك شمار کننده سالم و درست نمی‌ماند . و نویسندگان نـاقدان و شمرندگان سخنند و دانشمندان برآورندگان آن ».- «صیمری» تبسم کرد. و این سخن که شنید ، اورا خوش آمد و گفت : « در هیچ حالی ما را از بهره‌یی بی‌نصیب نگذاشتی »!

(قیاس ابوسعید با دیگران)

«ابوسعید » بی همتا بود؛ چه بروی قرآن و تفسیر وفقه و مواریث و شروط ونحو ولغت وعروض وقوافی وحساب وهندسه وشعر وحدیث واخبار خوانده میشد واودرهمهٔ این دانشها یادرنهایت دانایی بود، یا درحدمیانه قرارداشت.

اما « علی پورعیسی» درنحو ولغت و کلام ومنطق جایگاه والاداشت و عیبی دروی نبود، جز اینکه راه وروش بنیادگذار منطق را فروگذاشته وبرای خود صناعتی خاص آورده بود ومهارتی نشان داده . و درخصوص قرآن کتابی پربها پرداخت، واین توأم بادین پایدار وخرد استواربود.

واما «ابن المراغی»، باشیوایی بیان ووسعت حفظ وقدرت نفس وفراوانی شعر وفزونی روایت، باین گروه نمی‌رسد . و هر که او را در« کتاب بهجت» بنگرد، آنچه رامیگویم درمی‌یابد؛ وبالاتراز آنچه راکه وصف کردم، باورمی کند.

واما «مرزبانی» و «ابن شاذان» و « قرمیسینی» و « ابن خلال» تنها اهل جمع وروایتند ودرهیچ یك ازاین مباحث ازخود نقطه‌یی نگذارده وزیروزبری نیفزوده‌و مرکب تحقیقی را زینی ننهاده و لگامی نزده‌اند .

مانده دارد

احمد گلچین معانی

انجمن ادبی حکیم نظامی

آزرده دل

آزرده دل زیار دل آزار گشته‌ام
زان نوشکفته گل همه جا خوار گشته‌ام

دیوانه وار درپیش از بس دویده‌ام
رسوای اهل کوچه و بازار گشته‌ام

غم دیده، رنج برده ، ملامت کشیده‌ام
تشویرخورده، خوار شده، زارگشته‌ام

بی‌طاقتی ز پای در افکنده بس مرا
بردوش ناتوان دل خود بارگشته‌ام

درحیرتم که بود ز سودای من چه‌سود
گر نیست باورم که زیانکار گشته‌ام

گفتم که عاشقی نکنم بعد ازین، ولیك
از دست دل دوباره گرفتار گشته‌ام

درمان درد خویشتن از باده گر کنم
منعم مکن زباده ، که ناچار گشته‌ام

زان گل که دارم ازدل وجانش عزیزتر
گلچین بخواری از چه سزاوارگشته‌ام

علینقی هشیار

غزل

استقبال از غزل سعدی علیه‌الرحمه «یکروز بشیدائی در زلف تو آویزم»

خواهم که شبی سرمست بر دامنت آویزم
در بر کشمت چون جان شوق تو بر انگیزم
پیرانه‌سرم درسر با تو هوس رقصی‌است
تا تن به تنت سایم بر قامتت آویزم
بوسم لب شیرینت بویم تن سیمینت
در پیش تو بنشینم بر پای تو برخیزم
گر جان طلبی از من جان در ره تو بازم
ور سکهٔ زر خواهی زر در قدمت ریزم
باکم نبود گر خود شهری شودم دشمن
گر بخت مدد سازد با دوست بیامیزم
از بند گران عشق آسان نتوان رستن
بیهوده بود زین بند اندیشه پرهیزم
امکان گریزم نیست از سلسلهٔ عشقت
تا جان به‌بدن دارم زین سلسله نگریزم

* * *

هر شامگه از تیسفون بر کنگره ایوان
این ناله بگوش آید از مرغ سحرخیزم :

کای رهبر پارس و مادا این شهر مبراز یاد

مپسند به « باغ داد » بعث ستم انگیزم

من بارگه شیرین دل بستهٔ فرهادم

جولا نگه شبدیزم رامشگه پرویزم

تا زنده و هشیارم سودات بسر دارم

باخصم تو بستیزم با بعث در آویزم

سرهنك اوژن بختیاری

حاصل عمر

ماحاصلی ازعمر ندیدیم و گذشتیم — آخر ثمری نیز نچیدیم و گذشتیم

ای وای دراین مدت کوتاه چه رنجی — کز زندگی خویش کشیدیم و گذشتیم

در گلشن بی حاصل دنیادو سه روزی — زین شاخه بدان شاخه پریدیم و گذشتیم

معلوم نشد عاقبت این راه چرا ما — با درد و غم و غصه بریدیم و گذشتیم

هرچند دویدیم پی کسب حقیقت — آن هم به حقیقت نرسیدیم و گذشتیم

ازهر که گرفتیم خبراز کم و از بیش — یك حرف حسابی نشنیدیم و گذشتیم

اوژن چه بگوئیم که از گردش ایام

جز سردی و گرمی نچشیدیم و گذشتیم

سرهنك خوروش

آنچه شایسته عشقست مهیا دارم

شکوه ازجور تو ایشوخ فریبا دارم — رخ زرد و تن زار و دل شیدا دارم

همچنان مرغ گرفتار بکنج قفسی — همه شب تابسحرناله و غوغا دارم

شوری اندرسرم افتادزشیرین دهنت دامی از سلسلهٔ زلف تو برپا دارم
همه مرغان چمن‌قصه من میخوانند آنچه ازجورتو پنهان وهویدا دارم
خوندل‌میخورم‌وآتش‌عشقت برجان آنچه شایسته عشقست مهیا دارم
قصه زلف سیاه تو و ناکامی من آنچنانست که‌هرشب‌شب یلدا دارم
حاصل عشق من‌دل‌شده شدرسوائی هرچه دارم همه‌ازاین‌دل‌رسوا دارم

اگر ازحال دل (خوروش) بیدل پرسی
سینه آتشکده چون سدره سینا دارم

عبدالله روحی

ساری

معاصران

بچشم اهل نظر ناز تست خوش‌آیند

سخن گزاف نگویم بدوستی سوگند
که من بمجمر عشق تو سوختم چو سپند
سزدگر این سخن راست باورت نشود
از آنکه روی تو بوسیدم آخر اسفند
اگر گذشت کنون نیمه‌ای ز فروردین
نه‌سال رفت ونه مه ـ بل گذشت‌روزی‌چند
ندانی ای صنم خوب روی غالیه موی
چگونه این دل شیداکشیده‌ای در بند ؟
فسون نرگس مستت چه فتنه‌ها انگیخت
که‌گشت مایه افسانه های بیمانند
ز حال این دل شوریده نیستی آگاه
که چون بود ز غم دوری تو ناخرسند

تو خوبروئی و هردیده طالب است ترا
خدایرا غم هجران بدیده‌ام مپسند

ندیدمت چو نکویان بحسن خود نازی
که تلخ سازی در کام عاشقانت قند

بخود ننازی ای نازنین که خود دانی
بچشم اهل نظر ناز تست خوش آیند

توئی که مایه نازی و راز عشق منی
توئی که باز دهی ناز وراز را پیوند

تراست جاذبه‌ای کز پی کشاندن خلق
نه دام و دانه ضرور و نه‌حاجتی بکمند

نرنجم از تو اگر برمنت نظر نبود
توشادباش ونکوحال وخوش بگوی وبخند

کنون ز عهد جوانیت بهره کامل گیر
نیوش از من و بر خویش راه عشق مبند

ثبات نیست جهانرا و دم غنیمت دان
زمانه برمن و تو هرزمان دهد این پند

قسم بعشق که (روحی) بعشق پاینده است
سخن گزاف نگویم بدوستی سوگند

حسن صهباء یغمائی

حضور جناب آقای وحیده زاده - (نسیم) مدیر دانشمند مجلهٔ ادبی ارمغان

این بنده وثوق الدوله را بنام یك سیاست مدار که در سالهای اولیه مشروطیت ایران چندی سمت رئیس الوزرائی داشته و بعلت انعقاد قراردادی بادول خارج از صحنه سیاست برای همیشه خارج شده است می‌شناختم. چندی پیش که در جستجوی تهیه کتاب قابل مطالعه‌ای در یکی از کتابخانه‌ها عناوین کتابهای منتشره را از نظر می گذرانیدم به کتاب (وثوق) برخوردم و خریدم و خواندم و دیدم الحق مقام آنمرد فقید در میدان ادب و شعر پارسی بمراتب رفیع‌تر از مقامش در بارگاه سیاست است و تحت تاثیر همین اندیشه قطعه‌ای سرودم که برای درج درمجله نفیس ارمغان که پاسدار کاخ ادب کشور است تقدیم میدارم.

(وثوق)

غالباً در معاملات کتاب — میشوم بنده بیش و کم مغبون

از خریداری کتاب (وثوق) — از فروشنده‌ام ولی ممنون

زانکه بیش از بهای اسمی آن — دیدم از در و گوهرش مشحون

مرد پلتیك واین قدر خوش ذوق — شهره در فتنه و چنین مفتون

حلقه بر گردن و چنین آزاد شوره زار اندر و چنین کارون

هست اندر محیط کشور ما نعلی آنسان شنیده‌ای وارون

پسته‌ای کور هدیه (صهبا)ست

بشکن و مغز را بکش بیرون

مهندس بهمنی قاجار

سرو آزادم

گرچه همچون باغ پائیزی گرفتار خزانم

سرو آزادم در آزادی بود نام و نشانم

دل‌خوشم عمری به‌استغنا و عزت صرف کردم

غم ندارم گر نصیبی نیست از مال جهانم

خود چه سود آن مال کو را جز ملالت نیست باری

من بدین مال ملامت بار دنیا بدگمانم

آشیانی دارم و سرگرم و خوش با آشنایان

خود چه باک ار نیست قصری سر زده بر آسمانم

خاطری آسوده و وجدان آرامی و راحت

بهمنی بهتر بود از گنج‌های شایگانم

کتابخانهٔ ارمغان

چهار تقویم از دو سال و در یک شهر

بمناسبت یادبود هزاره تولد ابوریحان محمدبن احمد بیرونی

اثر نفیسی است که بیادبود هزارهٔ تولد دانشمند بزرگ ایران ابوریحان بیرونی در کشور همسایه و برادر پاکستان چاپ و اخیراً بکتابخانه ارمغان اهداء گردیده است.

این کتاب شامل دو تقویم کهن فارسی است که دربارهٔ نکته‌های مشکل و دشوار آن تحقیق و پژوهش بعمل آمده و بقول مؤلف دانشور آن پیشکشی است که روشنگر وحدت و یگانگی میراث فرهنگی ایران و پاکستان از روزگاران پیشین میباشد.

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که از چندی پیش باتشریک مساعی دو کشور دوست به‌منظور ادامهٔ همکاری فرهنگی وادبی در پایتخت پاکستان (راولپندی) بوجود آمده خدمات بس ارزنده‌ای را آغاز نموده که درآینده نزدیک نتایج ثمربخش آن هویدا و آشکار خواهد گردید.

سعی و کوشش مدیر دانشمند و محقق مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آقای علی اکبر جعفری که باپژوهش وافی و چاپ و انتشار دو تقویم فارسی مذکور گامهای سریعی در پیشرفت منظور مرکز تحقیقات برداشته‌اند قابل تقدیس و تحسین بوده و یقین داریم در طریق یگانگی میراث ایران و پاکستان شاهد پیشرفتهای ثمربخشی خواهیم بود.

ترانه‌های امیدوشادی

عنوان مجموعه‌ایست از آثار منظوم گویندهٔ توانا و شاعر شیرین سخن آقای محسن حریرچیان (ساعی) مدیر جریدهٔ نسیم شمال که بمناسبت ششمین جشن فرهنگ وهنرازطرف اداره کل فرهنگ وهنر آذربایجان شرقی و توجه و علاقه‌مندی مدیرکل دانشور آن استان آقای طهماسب دولتشاهی چاپ ومنتشر گردیده ونسخه‌ای ازآن بکتابخانه ارمغان اهداء گردیده است.

مضامین ومطالب اشعاربطورکلی مشحون بنکات اخلاقی‌وتربیتی ونوع دوستی وبالاخره میهن پرستی‌است که‌روح اعتماد وحقیقت جوئی رامخصوصاً درجوانان بیدار مینماید.

ماانتشار ترانه‌های امیدوشادی‌را بدوست دانشمند و شاعر فرزانه آقای ساعی تبریک گفته ادامهٔ خدمات ادبی‌وفرهنگی وی را همواره‌آرزومینمائیم.

نه گفتار ازنه‌استاد

ازانتشارات جدید انجمن ادبی کمال است که سخنان نه‌تن از فضلاء و استادان‌راکه دربارهٔ: یامرده‌اند یاتأثیر گفتارراازدست‌داده‌اند، تأثیرتمدن‌ایران درعرب‌واسلام، شاهکارهای شعروادب پارسی، روش ترکیبی (سنتیک) جلال الدین مولوی، شعرجاودانی، نکته‌ای درباب تاریخ بیهقی وغیره راکه‌درانجمن سخنرانی کرده تدوین و بچاپ رسانده است.

در هریك ازفصول نه‌گانه تحقیق و تتبع کافی بعمل آمده و خواننده از مطالعهٔ‌آن بهره‌مند ومستفید خواهدگردید.

ما انتشار مجموعه نه گفتار از نه استاد را بوسیله دوست فاضل ارجمند آقای کمال زین‌الدین مدیر انجمن ادبی کمال که در راه اشاعه دانش و هنر همواره کوشا بوده ستوده کامیابی وموفقیت بیشتر برای ایشان آرزو میکنیم.

پرواز بدون توقف به رم

هر دوشنبه و جمعه

ساعت ۱۲/۳۴ و ۱۳/۳۰

با «هما»

.... واین یکی دیگر از ۱۸ پرواز هفتگی «هما» به اروپاست.

روزهای دوشنبه و جمعه هر هفته یکی از جتهای بوئینك هما
با پرواز بدون توقف، تهران را به قصد رم ترك میکند.
علاوه براین ما میتوانیم انتخاب یکی از سه پرواز هفتگی به رم را بشما پیشنهاد کنیم.
با پروازهای مطلوب ظهر.
اگر برای کار یا تفریح به اروپا میروید، با هما سریع تر به مقصد میرسید، هما امکانات بیشتری بشما میدهد.

برای رزرو جا با آژانس مسافرتی خود یا با تلفن ۹۷۹۰۱۱ تماس بگیرید



مجلهٔ ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی

عنوان کتبی و تلگرافی - طهران - مجله ارمغان

ARMAGHAN

Monthly Literary and Historical Magazine

TEHERAN - IRAN

محل تکفروشی ارمغان

جایگاه تکفروشی ارمغان درکتابخانه‌های ابن‌سینا واقع درمیدان ۲۵ شهریور و طهوری واقع در خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه میباشد . خواستاران بکتابخانه‌های مذکور مراجعه نمایند .

منظومه سرگذشت اردشیر بابکان

منظومهٔ سرگذشت اردشیر بابکان اثر استادسخن وحید دستگردی که از آثارجاویدان نظم فارسی بشمار میرود و ده دوازده سال قبل بعنوان ضمیمهٔ مجلهٔ ارمغان چاپ و منتشر گردیده نسخ معدودی از آن موجود میباشد . علاقمندان بکتابخانهٔ ابن‌سینا واقع در میدان ۲۵ شهریور مراجعه نمایند .

جلسات انجمن ادبی حکیم نظامی

روزهای چهارشنبه هرهفته از ساعت پنج بعدازظهر جلسات انجمن کهنسال ادبی حکیم نظامی درمحل ادارهٔ مجلهٔ ارمغان باحضور اساتید شعر و ادب تشکیل میگردد . دوستداران فضل و ادب و علاقه مندان به نظم و نثر میتوانند در انجمن حضور یافته و با قراءت آثار منظوم و منثور خویش از راهنمائیها و انتقادات شاعران و نویسندگان انجمن بهره‌مند گردند .

روزهای انتشار مجلهٔ ارمغان

مجلهٔ ارمغان در روزهای نخستین هرماه در سراسر کشور منتشر میگردد. پس از اعلام انتشار هرگاه مجله در مدت پنج تا هفت روز بمشترکان محترم نرسید کتباً و یا بوسیلهٔ تلفن اطلاع دهند تا مجدداً ارسال گردد . در غیر این صورت درپایان‌سال ممکن است هنگام تجلید دورهٔ یکساله مواجه با اشکال گردند .

UNIVERSITY OF KASHMIR
Acc. No. 62119
Author
Title Roman Britain and the English settlements.

UNIVERSITY OF KASHMIR
Acc. No. 62119
Author
Title Roman Britain and the English settlements.

113620

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-190006

2179